

ان في ذلك لذكر لمن له قلب و اتقى السمم وهو شميم

بسمه تعالى این رساله است بهر که ناس سکیف الاسلام

المسؤول علی المناء بعمل المولد والقیام

چون است تاریخ انجاش تصیف علامه فهامه جامع

محاسن و مفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر

ادام الله تعالى فیوضه با تمام مولوی علی الدین صناد کیل

در مطبعه الف و چچو خان طبع شد

آگر

فاسده

فصل اول در بیان

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقامات و احوال

مقدم الطبخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامد امجدی

برجاست اهل اسلام طاهر و اشکبار و کرامت پرور و اکابر حقیقین از منتها شهر وین محدثین و اولیا کمالین مانند ملا علی قاری
شیخ عبدالحق محدث دهلوی و امام ابن جزری صاحب حصین امام مصلح و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوهاب بن علی
ابن حجر مکی و دیگر علماء سابقین و اولیاء کمالین همچنان بسیار از فضلا و مشاهیر و اجداد لاهقین هندوستان
مانند شاه عبدالرحیم صاحب دهلوی شاه ولی الله صاحب دهلوی غیرتم که حال تجریشیان و علوم و مدینه مشهور و شهرت تجرید اشکان
عمل مولود نموده اند و بسیار از علمای در این فرائد خود را باستان نقد عین ذکر را با صاحبان تمام رسالت صلی الله
و سلم و دیگر حالات با برکت و اثبات بقا و شرف آیام و ولادت و احباب اشکان نیت بانواع عبادت و ترتیب برکات
بر این تصریح فرموده اند این نام را از رضایین امامیث صحیح مرید حضرت سید الاولیاء الاخرین فاکم النبیین و الکملین
صلی الله تعالی علیه آله و صحبه اجمعین ثابت نموده اند و در یک اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین روم و مصر شام فارس
و غیره بوده اند از حسن نیات و برکات خود هزاران هزار فروع برکات بسیار بوجه شاعت مجالس برانوار همراه خود بر بوده اند
درین جزو زمان که در هندوستان غلبه چل حیدر پیاپی است هر کسی که یک رساله درو بخواند میداند که مقداد علماء و تمام حجت
بر خجبت بعضی از نادانان افغان انکار از حسن مجالس ذکر و کثرت آیام و ولادت جناب رسول مختار صلعم می شنند و فاعل و قایل آن
گواه و بسیرت انکاشند بنا بر دفع اشتباه و اثبات حسن قیود و تکریم جناب رسالت پناه صلعم عده تحقیقین بدیهه الدقیقین بقبیه
السلف حجت الخلف محیط علوم عقاید و فروع عقاید حلال شکلات و قایل کثافت مصلح حقایق اسوه علماء و اصحاب و اعداء
فضلاء و اعصار را بطور مستوفی و بر مقاصد فروع و اصول خبیه الفقهاء و الحاشین زبدة الاصول و الکملین جناب
اناضت مآب غایت ایال مولانا شاه سلامت الله صاحب حدیثی قادری بدایونی که از اجل افضل ارشد و کل
مستفیدین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی قدس سره رسیده بوده اند و حال تجرید تحقیق و جامعیت
و تدقیق جناب ایشان و علوم عقاید و نقلیه و فروعیه از تصانیف جنابشان که در رد و انقض و دیگر ابجاث تالیف فرموده
کا شمس فی نصف النهار در شرح اشکبار است درین باب هم رساله اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد خضار بطور اند
از هزار تحقیقات احمد نابین و اجداد لاهقین مستند ساخته و بر و شبهات و ابیه منکرین هم بر پر افتند درین ایام از طرف
منکرین رساله غایت الامام فی ابطال عل المولد و الایام الروضی اشباع الکلام بطبع رسیده نشین این رساله عجیبه با عطف

استغراق موجب استجاب علی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت با سعادت و محاسن کمال یا برکت
و انکسار حق کریم و توقیر جناب با عظمت که انقدر طول باخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحقیق و تجلیل و تفضیل
بر گردیدگان رب جلیل باری دیگر نه پرداخته و اما نیک میدانم که از سبب توهم چه سود و در وطن برای چه سلام چه پیوسته که یک
بر آفتاب اندازد فی الحقیقت رو خود سیاه سازد هر چند نزد ارباب انصاف میرا بطلان بیان سطل فضل بسیار
از کار و منکر شرف ایام پرا نوار و میلی است کافی و محتمل است وانی اما چون در بعضی مواضع بقصد مناسطه عبارت خارج از
بحث مرا هم پیش آورده و بعضی جا در احوال منقول و تحریف خیانت کرده بدین جهت حسب فراست بمضطرر شد از بیان
دنیا در اغیاب عجبی طالبین ضلالت و مولی جواب سال مذکوره جناب یافت ایان بدو علماء مخول جامع منقول منقول حضرت
اوستادی مولانا مولوی عبدالقادر صاحب دایونی دانست بر کاتهم تحریر فرمودند و علماء و دین انرا پسند نمودند و الحمد لله
علی ذلک سبب ابرار باب انصاف را از اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب را ابطال علی المولد تیز زبانی و ما دره الکسا
را حیا رسانیده که علماء را اعلام و انما سلام را بدین سپاه ملام گردانیده بنا کهن جرح در تالیفات شان نهاده و در
خرن کا بردین افتاده اگر چه پیش چندی بر زبان آید سزا است و دشمن را بقصد و خشن رو است لکن تجمل از سبب
شتم قتل بر زبان خامه زده و از استیقای دست و پستی کشیده شد پس ایانا اگر حری بر خاطر نازک مخاطب متین گران
گذرد باید که از جانب هر چه بادی این واداکیت و خطای حضرت مولانا چیست و السلام علی من اتبع الهدی
حوریه المحض بمیل النبی لا محمد عبده و محله حفظه الله مرشده حاصل اذ احسد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی کمزیر لالیزال لک اعزنا حکما رباً قد و ساجدا عفو اکریا فجمان سن کان منزه عن التکبر تمسقا بصفا الکمال و جاب
بذاته وصفاته قدیا و من اجتر علی جواز انصافه بانقائص القلیل صا سطر و در چیا تحده علی ما شرفنا بفضائل محاسن لک
تشریف علیما و تشکره علی ما جلنا بر حمت من امن من سماه فی کتابه رؤفا رحیا جیده مضیه الذی جعل ذکره کذکره و رفیع له فی
العالین شانما فخرنا سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیم فطوبی للذین سمعوا فی اشاعة ذکره و توقیر و فقا و ابیر کته
لطفا سن الله تکا و نبیا و آسقا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و احل ذکره و اخفائه و قصدوا الاذیایه غده لهم الله
فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا لیمنا فصلی و سلم علی ذلک الجلیل الجید علی الذین من تسکب بهم سکا سبیل اللجاة
قویا و اصحاب الذین با یهم اقتدی المسلم هندی جمل طایفه اما بعد مخفی ساد که عامه طایفه سها علیه بایه بر تفصیل
و تکفیر است محمدی علی سیدنا الصلوة و التحیة چندی از اصول محمود طایفه اختراع نموده اند از انچه آنکه هر امر که سنت است

از ان در اصل میان خلیفه و رسول رسول بنیاد که جزو اصل انبیاء است منحصر است و سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و ما در آن سنت و هر بدعت مثل شرک خلل اندازد از اصل انبیاء است و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب بسیاری که کفر
محققین است و جماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت و عدم نفاذ سنت بکتاب سنت و در اول امر خبر برکت است
و استحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بواسطه صفت نبایران که به حکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت با ضلال و تکفیر
میرساند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع ناسخ خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و منیدانند که در نهان است و حالت
از ارتکاب بسیاری بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید و کفر
بوجود خلل محرمات قطعی البته گفتگو است بسیار از علماء از اهل تفصیل کفر گفته اند و بعضی حرمت بعینه و بعضی فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه اینهمه تفاسیل در کتاب عقاید و فقه مسطر است و نیز
محققین است فرموده اند که در عینیکه بر دین صیغه هم اختلاف علماء کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروع جزئیة فقهیه مختلفه فیها حکم قطعیست و حق هم چنانست سبحان الله اهل سنت را در بابین اینقدر احتیاط و طایفه
اسماعیلیه را با وجود او عارض نیست اینان از اراط از جمله تعصبات این طایفه است حکم بفضلات مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای محال است کار شریف حضرت نیز الا نام و استماع اراستاء و اوقات و لاوت با سواد و فضایل معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و اسلام و او را کفر نعمت و لاوت با سواد که علی باین امور سرسره موجب رد و حرمت الهیه نزد دل برکت نامتناهی است
و موجب کتاب سنت و ذکر مبارک است آن طریقه دین است و شرف ایام و لاوت و احتمال داده شکر نعمت هم از ضمیمه
حدیث صحیح است بعضی از علماء روین که نبدی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحب فرموده اند طایفه اسماعیلیه
بمعنی لفظ است و بدعت رسنه از زبان خود و در حق اهل ایمان کار سیف و سنان میکند و با وجودیکه علماء دین از
سابقین و لاحقین را یکی ستند دین با تالیف ساخته اند و بدفع او نام که بعضی کسان را پیش آمده اند متفرج تمام بر خاسته
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات و او نام دیرینه را که مبتدعه اندیم پانزده اند برای تعلیط عوام پیش میسازند و خواه
نخواه خود را در زمره معصومین داخل ساخته بر همه دانی خود دانی نازند و سهام طعم طعم اسلام می اندازند و دین ایام
رساله غایتی الکلام فی البطلان علی المولد و القیام از تالیفات نشان بنظر رسید و جامع بودن و الیه مذکور که اکثر خرافات
معتقدایان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب سلسله سوشن حواس باخته و اصول هر چه کبر و خوشی را هم پیش پست انداخته
و درین بجهت و در مقام بهینه که هر دو انچه ناعه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع فطری ساخته و هر یک از بدعت و انچه را بهمنه در بدعت سپرد و داخل دانند انچه کبریا اینهمه در هر سو که
علم مخالف را از راخته و دوازده وار بهر بدعتی بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ مجذبی را بسوی ششام صاحب شیع الکلام در
هر مقام نواخته است که از بدعتی خوش به تحصیل تحقیق و تضلیل اسمع اسلام تنج و قاحت بر جان نواخته است

الرجوع بطلان كنهه كان رساله ابطال عمل المولد مخافت و خرافت بيان اين مريد طائفة اسماعيلية مبرهن و حال نهايت و
اختلاف تعارض اقوال و عدم اختتام تقریب كلام در مقام روشن است و آنچه فراهم آورده از ديگر سايل شل رساله
صديق حسن غير است كه جواب آن در سايل اهل سنت مفصلاً مرقوم ميباشد اصراً بعض از ابرار فاكسا را بر آن آورده و در
در رساله مذكوره آنچه مایه افتخار مولف بود بآنكه نوبت به جمع كتب كشيده و مقابل عبارات منقول رساله اسماعيليه كه مخافت
و خديعت شعرا ايشانست باصول منقوله عنبارسيده باشد بجلت تمام و دين اوراق برنگاشتم چنانكه طائفة اسماعيليه
شايسته قرائي نيت كه ابراهيم و صاحب كرامه الكثر الترام نمودم كه استاذ كنم مگر بامتدین و مستدين مستدين حقا
رساله يكبار طائفة اسماعيليه اگر كسي طالع يادوت تفصيل مرام و دفع ديگر او نام باشد بجواب رساله صديق حسن قنوجي
و ديگر سايل رجوع فرمايد و اما اشرف في المقصود بمون الرب المعبود قال سبط جليل الذكر الشريف منكر شرف
ايام المولد المنيف كبراي جماعه لها بيلخ **اقول** اكابر اهل سنت از جمله مشهورين مذاهب شل حضرت شيخ عبدالحق بن
و علامه تاجي صاحب الجواهر و علامه كنجي صاحب كرامه سبطي امام حري صاحب حصن حصين علامه سليمان برسوي امام سلطان ملام
بايزيد شيخ برهان الدين ابراهيم بن عمر جعيري و امام حمد الله بن الشيخ شمس الدين و مولی حسن بک و برهان ناصحي و شيخ
شمس الدين احمد بن محمد سيواسي حافظ زين الدين العراقي و امام ابو ذرعه و ابی الدين و سيد عفيف الدين شيرازي و
علامه مجد الدين صفاتامون شيخ محمد بن حمزة العزلي الواعظ و حافظ ابن ناصر الدين و شفي و علامه شمس الدين مكي
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدين ابوبكر الغزالي و علامه شيخ محمد بن عثمان حافظ ابوشامه حافظ ابن حجر عسقلاني
و صاحب سيرة شامي صاحب سيرة حلي و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان الكوكبي و علامه ابوالحسن محمد بن علي بن
البكري و غيرهم كه حال تجراين حضرات و علوم و دينه باين علماء كرام معروف و مشهور و حال تصانيف مشهوره انحضرات
و كشف الطنون و غيره كتب متداهله بحد و قبول مذکور و ديگر امته كتب را از اهل حرم طيسين سايه بلاد و
اسلاميه كه حكم باستحسان جواز عمل مجلس شريف و سعي و اشاعت ان محفل منيف بجهت داخل بودنش در عموماً
مستدوات شريعت و عدم فراجعت بكتابت سنت فرموده اند و دين با اين احاديث صحيحه صريحه كه مشيت شرف
از ان للاحقه بجهت نما رسالقه و اسما با اين اشكوان بدم و راد و رشت و فصل مجالس و محافل اذ كان ابو
استدلال نموده اند و سايل مولفه تاليف فرموده اند كه از كتاب لسان السيون في سيرة الامين الامامون و التفت
في المولد الشريف حبل المقصد في عمل المولد و موعده الكرام المولد النبي عليه السلام و جامع الآثار في مولد النبي المختار و المور
الصفا في مولد الهاد و اللفظ الرايق في مولد خير الخلائق و عرف الترفيع في المولد الشريف و الهدى المنظم في مولد
النبي الاعظم و اللفظ الجليل بمولد النبي الجليل و فتح السند صبي كفي في مولد المصطفى و النخبة العبرية في مولد خير البشر
و متعالي السيرة و الاخبار في مولد النبي المختار و كتاب سيرت شامي و حضور الامام و الموردة الروي في المولد النبوي و

و صاحب سيرة شامي
و صاحب سيرة حلي
و صاحب سيرة حلي
و صاحب سيرة حلي

ما ثبت بالنسبة ومواهب لديه مدارج النبوة و دیگر کتب رسایل مقمده و مشهوره توان دریافت پس اینحضرت بفرموده
ایشان باجماع لهائیه بیدار و در احوال ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه جلا خود و دیدن و تیغ و قاحت
بر جان انصاف کشیدند اگر این وقاحت خود را اعتقاد اثر ابولهب گویند بیاست و اگر بطلیل شاعت از کار
تعلیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس برانوار را جامه لهائیه گویند زیات **قول** بهر کسی رویا آبی لهب الخ
اقول ایزدین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت ادک کر نعمت و وجود با حضرت
محبوب ذوالجلال علیه الصلوة والسلام بعد ذراة الرال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری
موجود در تالیفات امام ابن جریری حجة الاسلام امام غزالی غیر صحاحین مفسلا و نیست و تحقیق بصریح فرموده اند
که این رویا حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال تا یکسال
فرمودند که حق تعالی اجابت دعا ایشان فرموده حال بی لهب برایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیای العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال كنت مواخيا لابي لهب في صاحبه
علماته واخبر الله عنه بما اخبرني عليه الهني امره فالت الله علوان يريني اياه في المنام قال فرأيت لهب ياتي
فنا لته عن حاله فقال حرت الى النار في الله ابلا يخفف عني ولا يروح الا ليلة الاثنين الخ پس روایت حضرت عباس
در آنحضرت را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویا خویش ذکر کردن چنین متعین اند از ذکر کتبشان که متعین و هم
نداشتند متعینی از حقیقت فضل عظیم است ابولهب بلفظی سه و در وجود با وجود حضرت سسر و عالم صلعم و در هر یوم الاثنين که
نظیر یوم ولادت با ستر است بگویند تا بعد اعلی مقصود و نخواهد نمود و چرا باند کمسایک این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و دفع لطف حضرت رسول و کرم و رحیم ذکر نموده اند که قاحت تبسمیه طایفه لهائیه باید کشود و اگر این روایت
چنانکه فرمودیم طایفه سماعیه است و ذکر آنرا و استدلال بان مخالفه نص قرآن شریف می بود حالش که حضرت عباس رضی
روایت میفرمود و احد از محدثین نقیدین ایمنین ذکر آن می نمود فانهم و لا تکن من المتعصبين **قول** از مخالفت زخات
همچو با مخالفه جزئی مختص الخ **اقول** اگر مخالفت فخر است فخر را علت اضافی چیز مختص میگردد و ایند لا محاله از خود اطلاق
است و درستی این یکشده را مخالفت زخات علت اختصاص نیست و آن گریه و چه ساله مذکور به با وجود انقدر اختصار هم بجهت
سبب شناسان علمای کبار و ابطال آنکار شرف مجالس و کار حضرت علیه الصلوة والسلام بعد الاشباده و الاحار لثا زخار
و شسته و نبشید گردیده و شاید که صاحب ساله از مخالفت بزم و هم بهار مهر را بمعنی فخر است با انصاف و هم بجا می فرمود
یا عطف از کاتب بطور آمده و سن بند با وجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف ساله نرسیده و اما در فی فلک سهل لا طول
الکلام فیه و انخان صاحب رساله نیز عمر ذلک کمال قابلیت فی رسایله فتل **قول** منقول از علماء و تفسیر دعوت الفاظ و
عبارات شنی اند الخ **اقول** منشا این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم احوال کسانی که خود را

در ساله
در ساله

سندی ارد و قصد تحقیق و تطبیق هم نمیدارد از اقوال مستدین این قایل ظاهرست که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
اول عام یعنی هر چیزیکه ماوراء سنت است آنحضرت صلعم است و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزارع سنت بود یا نه پس
به این معنی منقسم است و این استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهین جهت بر بسیاری از امور خیر در کتب و غیره
بجهت سنت بودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند اما مامعنی در شرح صحیح بخاری شریف در باب اقامت فرموده که
نفته کل شیء علی غیر مثال سابق و شرعاً احداث مالم یکن الاصل عهد رسول الله صلعم و بی علی قسین بدعت ضلالة و
بی التی ذکرنا بدعت حسنة و بی ماراه المسلمون حسنا و لایکون مخالفاً للکتاب السنه او الاثر او الاجماع الخ و طایفه
قاری و شرح موطن نوشته اصل البدعت ما احداث علی غیر مثال سابق و یطابق فی الشرع علی ما یقابل السنه ای
مالم یکن فی عهد صلعم ثم منقسم الی الاحکام الخمسه که از کراه الحافظ السیوطی و دیگران و کثیره هم درین باب در آمده
نکودر میثوند استعمال دوم مخصوص به رسوم است یعنی امریکه مزارع و مصداق بدعت باشد و مراد در حدیث کل بدعت ضلالة
حسب اقرا صاحب السیوطی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم و تفسیر علما و محققین میکند به بوج و بر باد اند که مسیحی تفصیل
ذلک قوله لکن قول محقق نیست البدعت امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله و یری سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهر عدم ثبوت بالوجه الخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام امیننی و ترجیح فرعون خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه اینکه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و انرا عدم ثبوت بالوجه الخصوص
از کتاب سنت حکم استحسان فرموده اند چنانچه صاحب را که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و در تأیید آن
بزرع خویش چندی از اشکله و لایکلی می آرد از جمله قول حضرت ابن عمر و در صلوة الفجر آورده که آن بدعت است لهذا
حضرت ابن عمر قایل استحسان آن بدعت و خویش آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عموم شریعت و عزت
بکتاب سنت مراد داشته باشد پس این استند را که لغو است چه امیننی صرف بر بدعت سیه صادق می آید پس قطع نظر از
مجهل بودن این نزاع لفظی بنفایده بسیار از اشکله که بزرع خود بر آن آید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
اطلاق تأکید از آنها ظاهرست قوله ازین حدیث استفاده است که سنت خلفا را را شدین از محدثات امور نیست الخ
اقول از همین حدیث شریف بطمان مذکور علیها عجلیه بنحیه ثابت گردید اعنی که سوا سنت آنحضرت صلعم مستهتر
خلفا را را شدین را هم اتباعی باید نمود و سنت خلفا را را شدین که درین حدیث شریف بقبایله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگر چه حکما و نقل سنت است لاحواله متقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت و محدث نموده
خواهند چنانچه حضرت خلفا را را شدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم و غیرهم اطلاق فرموده اند از آن جمله اینکه شریانی
در کشف الغمّه و ایت نموده کان ابوامامه الباهلی رضه یقول حدیثم قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فذموا علی
ما فعلتم و لا تنزهوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی و ربانیة ابتعدوا کتباها علیهم الا ابتکار

رضوان الله فارغوا حق رعايتها الالهية آری ازین حدیث شریف متفاد شده که سنت خلفا را بشین در محدثات
امور یا یعنی که مذموم است و داخل نیست و مراد از دم محدثات امور ذم مذموم است که مزاحم معارف و مصداق است باینش چیزیکه
از ان در کلامی سنت خللی پیدا نشود و از مستحق علمادین باشد آنها را محال از محدثات امور یعنی مذموم خارج است **قول** تابع صحابه
که باین موضوعات ازناست **الح** **اقول** بشکند و اهل سنت همچنانست اما اهل علم یا عیاد یا تکلم باین کلمه بیانیت میندالی که
اسماعیلیه بسیار از امور را که از صحابه کرام یا ثوراند و انکار جمیع صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمیع را میزدین بآن کفر
فرموده اند و داخل بدعات خلالت میکنند از انجمله زیارت قبور و حق شناسا که روی منقول است از حضرت سیدة النساء
و حضرت صدیقه کبری رضی الله تعالی عنهما طرفه آنکه از حضرت صدیقه نفوذ حدیث صحیح در باجها از حضرت سرور عالم صلوات
که نزد جمیع ائمه دین هموست در صحیح مسلم و حدیث طویل از ام المومنین نهاده آورده قلت کیف قول اهلیم یا رسول الله قال قل
السلام علی الی الدیارین المومنین السیدین و یرحم الله المستقیمین من انما و المستخرین الحدیث و فتح الکبائر در بیان قول حضرت
صدیقه نهاده آورده روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکه انه را با زارت قبر اخیها نقال لها قد هی النبی صلعم عن ذلك قالت
نعم ثم امر بها الخ و فتح الدلائل آورده که اکثر علما بقرینت حضرت آنکه برادران و زنان ایشان از بیعت با او و از او جدا کردن
است پس بیده دو انسته این فعل را و بدعت خلالت داخل نمودن حضرت سخاست است و از انجمله است استدلال و استنباط
و استنباط از حضرت جناب سالت مآب صلعم و در آنجا ببردقت حاجت که بخندیشتر که رسیدند یا وجود یکدیگر را صحابه کرام
بسیار ثابت است علما بر این جمیع و بر غیر هم در بیان تشفع استثناء و توسل بعد و کصلوة حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف نعم المکان لاجابة عن عثمان بن عفان و اه البطلانی الخ
علامه خفاجی و شرح شفا بعد صلوة الحاجت نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف بنوه یملیوه الناس قد اخرج
الحلی من طرق متعددة فقم فی فیة شیهة الخ قاضی عیاض در شفا آورده ان عبداللہ ابن عمر رضی عنہما درت رجلا نقیل او
و النبی من الیک نزل عنک فلاح یا محمد ا و علی قاری در شرح نوشته ای فیادی با علی سوت و کان رضی الله عنه قضیه
ماطما المحبت فی نعم الی استثناء الخ علامه خفاجی نوشته و قد رو مشکلا بن عباس غ و ذکره النووی فی اذکاره و روی
ایضا عن غیره و هذا مما تناه به اهل الدنیه الخ در جزء القلوب آورده حافظ ابو عبداللہ و صاحب الظلم از ام المومنین
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه ی آو که بعد از دفن آنسر و صلعم بر بوزاعی آمد و خود را بر قبر مبارک الله اخت و گفت یا رسول الله
انچیز تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله انچه بر ما خوانده است و لولاهم اذ غلبوا انفسهم الاله و من بخود ظلم کرده ام
و نزد تو آمده تا بر من استغفار کنی از قبر شریفند الله قد غفر لک الخ و در حدیث استناد بلخ یا بر ال الله استغفار لک
وقت قحط و زمان خلافت حضرت ام المومنین عمر فاروق و باز مشرف شدن زیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیام بحضرت
فاروق غم و مطلع شدن آنحضرت منبر بران واقعه که در کتب خلاصه الوفا سمعته و غیره از رجال غم و ریت مرده

و مشهور است باطل استمداد و استشفاع و استغاثه از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول فضل تقریر صحابه کرام ثواب
 است بلکه بعد صحابه کرام هم کسی از ایمه عظام منکر استمداد و استشفاع نشده و کافه علماء و غفیه شافعیه مالکیه حنبلیه و کوفیه
 زیارت قبر مبارک نموده اند که شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کنند البته از این تمثیل نگار آن نقل نموده اند که ایتمه
 محققین از امر دود فرموده اند امام بکی در شفا و الاستقام نوشته اعلم انه یجوز بحسن التوسل الاستغاثه و التشفع
 بالنبی صلعم و جواز ذلك حسن من الاموال المملوئه لكل ذي دين المعروفه من سيرة الانبياء و المرسلين السلف الصالحين
 و العلماء المرسلين لم ينكر ذلك احد من اهل الايمان حتى جازوا این تمثیل حکم فی ذلك ابتداء مالم یسبق الیهم سائر الاخصار
 و بسبب ان نگار این تمثیل الاستغاثه و التوسل قول لم یقله عالم قبله و صاریه بین اهل الاسلام منکر الخ طعنا قوله پس طریق
 ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البته طریق اصحاب محدثات امور یعنی قسم مومنین از هم سنت که اتباع آن محتاج
 اتباع سنت باشند نیست اگر چه یعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابه کرام بطلان سنت بودن اطلاق محدث و بدعت فرموده اند
قوله حرج را اصول تقریر است جمیع و اسماء جموع سرفه یا ضافه مفید عموم و استغراق می باشد معلوم شد که نجات و خیریت منوط
 عموم اصحاب قرنت الخ **اقول** بموجب بیاری از دلایل دیگر احادیث اینقدر البته حق و درست است که اقتدا کدائی
 صحابی در امر بکی سهوا یا خطا و صریح مزاحم بکدامی حدیث آنحضرت صلعم یا مخالفت اتفاق جمهور صحابه کرام و سواد اعظم سرفه
 باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجع مخالف سواد اعظم نتوان داد و گو صاحب نقول و خطا اجتهدای معذور باید داشت
 اما محصر قابلیت اقتدا را جماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم جموع و سلب خیریت از افراد آنحضرت بحواله علم اصول نموده
 قولی است ضعیف و سقیم و کید نیست خیفه عظیم که در آن نجات طایفه خودش پیدا نشده و بحواله علم اصول پدیده داشته
 تفصیلش انکه بر گاه اسماعیلیه بخند بسیار از افعال خیریه و سعایل و شتافیه قهیه یا با وجود خیریت از صحابه کرام عدم
 مزاحمت کتاب سنت آنحضرت صلعم و اخل بدعا ضلالت ساختن دینی با کانه و دیدن کفر و اشتراک با خندق اهل حق احادیث
 خیریت صحابه پیش فرمودند حال اعتبار ساله با اقتضا بعضی مقتدایان خود بر آن بهت میگمارد که طایفه اسماعیلیه از مضمیق
 ضلالت بیرون آرند لهذا هر چه در دلش می آید پیغمبر و شعوری سراید و بحواله علم اصول کمال فساد و کید خود طاهر می نماید
 حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط یا صحاب است در همان افتاد
 که اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکه آنچه ثبوت مروج بودنش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین بلکه
 احدی بوده باشد آنها بمنزله سیر و خلق جمیع صحاب است پس خیریت بیشتر صحابه آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق جموع بودن
 اتباع آن موجب نجات از نار اند حدیث شریفیه تفاهیت و استدلال باین نقل اجماع بدست درستی فقط اقول لمنکر
 جموع معروفه تصحیح اهل اصول مفید عموم نباشد و علماء عربیت هم الاضافه کاللام سفیرانید اما التزام عموم استغراق بر
 اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت جمیع اصحاب یا اکثر باینکه احد و باطل بودن استدلال باین اثبات نقل

اتفاق مجموع که مفسرین صاحب رساله و مقتدا یا نشین است هرگز مقررات محققه جمهور را بل اصول عربیت علاقه نمیدارد و چنانچه
نزد به صورت بنا و ازین عموم بحث شایع کتابت تعلق حکم به یک فرد است پس متفاد از اتحاد و غیرت هر یک محالی است
نمیدانی که مستفاد متباد از قول اهل حق اصحاب البی عدول و روایت صحابه مقبول علت هر یک محالی است و روایت هر یکی از ایشان
مقبول است و قول نکرد و واحد عدل و غیرت یکی از ایشان خارج قاطع مان بطرد و مخدول آنکه حقیقت آن کو چیزیکه آنرا
جمع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب سکوت با قیمن بدانیکه احد روایت فرموده باقی مقبول نشود و ضرورتا لث مجموع این
قول متفاد با عدالت و قبول و ایت منوط بعموم مجموع و در شاید که همه اعلیه بخدایز بهرین صاحبین سور فهم حرج و قدح
و شریعت عدالت اجله صحابه کرام جایز میدارند با وجودیکه خود را از اهل سنت می شمارند چنانچه حدیث یا عباد الله عینون را که حفظ
عقبین غرضان رضی فرموده روایت فرموده اند و ایام است مثل صاحبین حصیدین امام طرانی و امام نووی و غیرهم محرم قبول
داشتند و علمای ثقات از احسن نوشته اند چنانچه از شرح حصین حصیدین از کار و غیره ظاهر است و اینهمه با قطب سماعیه هم
در نسخها منسوخه ظفر جلیل سلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکنه و در بیابنی موجود من بعد که سماعیه بخدایز بهرین صاحبین
ملکت نیز نسخ بیان سابق ضروری افتاد صاحب نسخه نامه کاپویر تخریف عبارت سابقه همان حدیث تخریف مجرب و
مقبول بر امر و دو مخالف کلام الله و عامل فاعل آن دستدل بدان را ضال گفته قرار داده و در جوش بیان مسلمانی
پندیان نوشته که ایادی اس حدیث کا عتبه بن غرضان مجبول الحال عدالت او و تقوی او کا معلوم چنین اینتی بلفظه
النجیث و اینقد هم خیال کرده که شرح مشهورین حدیث در ذیل شرح انجید میث که مری بروایت متفاده است و در سند
بعبره روایات بجمع روایت مجرب و حصین تفصیل و تفریح فرموده اند اگر حضرت رضی الله عنه مجبول الحال میبود و البته
در شرح انجیدین بذیل بزرگ و ارجح تخریف هم نمی شاید نمود و حالابر اصل سخن میردم که بر استغراق اجماع اتفاق مجموع
ضروری نیست بلکه حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی بر اجزایات و مضاد استغراق مثل مضاد و کل است مصاف
سبوی نمک است علاقه تفقارانی در طول فرموده الی اصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یشای علی الفصل الحقیقه من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقه علیه ان المافرد و هو تعریف الجنس الحقیقه و نحوه علم الجنس کما سانه و اما علی حصه حقیقه نهما و جداگان او
انشین با و جماعه و هو العهد الخرجی خود علم الشخص که بدو اما علی حصه غیر حقیقه و هو العهد الذی و مثله الفکره که در اما علی کل المافراد
و هو الاستغراق و مثله کل مضادا الی الفکره الخ و بعد از آن بل الجمع المعانی بل الاستغراق مثل المافراد کما مثل المعرفه کما ذکره امیه
الاصول الخ و دل علیه الاستغراق و صرح با اینکه التفسیر فی کل مرفوع فی التزیل من هذا التعلیل الخی اعلم غلبت کلمات و علم
آدم لا سار کلهما و احدی حلیج منیر ما می سار طاف کثیر الخ غیر ذلک لکه لک صحح بلا خلاف بجاری العلماء الا زید استماع
تو کک جاری کل جماعت من العلماء الا زید اعلی الاستشاه و المتصل الخ و بعد از آن و بالجمله فالقول بان الجمع یفیه خلق الکلم
برهانه او متبادگان او منصفیا متاقره الامیه و شهید به الاستعمال الخ با جمله برای عموم استغراق تعلق حکم جماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که غیرتفاوت از صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط با جماع
مجموع گردد و سببی ندکنند یا در تفصیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث یا بهر اقتدایم اهتدایم که از مسلمات
مستندات اصول فروع طائیفه اسماعیلیه که بعضی علماء در آن کلام هم باشند بیخ و بن اسماعیلیه را میکنند و ادعا
نماید ایشان را که بر افعال ماثوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند و درود میسازد
قوله متبادر از سیرت قوم راجع رسم انقوم بود **الخ** **اقول** ما اثر مذکور تسکون است قطعتم من خلاقم و سیرم فانه علی
المتقیم مقام جمیع حجج معتقنی انقسام احادیث بر احادیث پس بموجب این قول جواز تسکین سیرت هر صحابی و بودن هر یکی از آنها
بر هدایت نبوت رسیده پس اسماعیلیه بخند را چه مفید گردیده **قوله** ما سائل قیاسیه الی آخره **اقول** اولاً تقدیر بودن
مجموع عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه سائل قیاسیه در
اجماعیه بهر اعلی بدعت مذکور شده اند استناد آن معنی ندارد چه هرگاه حرمت امر از شرع شریف ثابت گردید و اهل
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید و نه بموجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را حصول شبه
شیخ شریعت اقرار باید نمود که در هر جا همین تقریر را پیش میکنند و ثانیاً بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صحابه که بسیار
این سائل قیاسیه متبذین را داخل بدعات شرعی میکنند و بر آن تأکید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از سیرت
می تواند دریافت **قوله** اما تقیید سائل قیاسیه اجماعیه مجتهدین **الخ** **اقول** تقریر و تحقیق مستندین صحابه رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج دعوی آنها در بدعت و تقصیر نیست و برکت
پس باین امر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس و اطلاع نتوان گفت بلکه بر احکام عموماً احوال خارج مجتهدین
بر افراد جزئی آنها همچنان هم احکام از آنها ظاهر و غیر هم تخصیص مجتهدین نیست علامه طحطاوی در بحث اثبات نیست ذکر تشبیه
در هدایت کل کتابها بطور اختصار منع نموده فاقیل استنباط احکام الشرعی من الاوله انما هو منصب المجتهد و در ذیل جوابش گفته
و اما فهم الاحکام من خواص الظاهر و النور المنفصل عن قضا بل بقدر علیه العلماء الاعم من الخ علامه شامی در بحث جواز دفع
اصوات علیه برین بقصد تبلیغ و منفعت بودن زیادت دفع صلیح باطنها نفی ملحق بکلام نوشته و نیست کان مناهل انصاف
عنه بها کون اللفظ اذیه یعنی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعده کلیه یدرج تحتها افراد جزئیة منها سلتان نه
اذ لا شک ان اذالم مقصد انذکر الی الخ فی الصلح لاجل تحریر النعم و الاعجاب بذلک کیون قد افاد به منی لیس من اعمال الصلوة
ولا کیون ذلک من القیاس بل هو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد اول علیه لانه المساواة الخ از همین است که کافیه علماء
مستندین صحابه رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در بسیار از امور مخصوصه بطا بودن آنها از افراد
استحسان عامه نه مزاحم بودن آنها بلکه امتحان حکم استحسان فرموده اند بالجمله حکم استحسان مستحسان مخصوصه بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافیه علماء و ائمه برین از مجتهدین فرموده آمده اند اگر چه موافق نه اسماعیلیه برین هم علماء کرام ضال گمراه باشند

قوله منها ما اخرج المسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عمل عملنا ليس عليه مننا فهو داخل **اقول** درین حدیث شریفی همچنین حدیث
 من بعد حدیثی از امام ائمه دوازده گانه حدیث شریفی در تفسیر و شرح ائمه دین چنانکه تا بدست رسیده است اما عیدین نیست بلکه شرح
 جمهور ائمه دین سوره سماع علی را از پنج و بن بر یکدیگر باری اگر صاحب کماله را از آن سوره کاری نیست تا بدست رسیده است اما عیدین در
 حق و در شرح حدیث شریف نوشته اند اول لفظ ما لیس منین اشاره ای یکی طرف که نکات آن اوست چیز که مخالف است که است
 کی اینها نیستن سخن و کفی بجهت علیهم از هر چه صاحب کماله را حدیث را که بی فهمیده و آورده اند باید دید
قوله منها ما قاله صاحب حکام الاحکام ابن عمر رضی الله عنهما قال فی صلوٰۃ النخی اینها بدعت الخ **اقول** هر چند این اسماعیلی است
 خود این قول حضرت ابن عمر رضی الله عنهما در ذیل بدعت شریفه که عقیده اش قابل انقیاد نیست مستلزم ضلالت آورده و لاکن فیه
 که اگر حضرت ابن عمر رضی الله عنهما اقرار بدعت بودن صلوٰۃ نخی نموده اند باز با استحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
 نداری ما عیدین نیست استحسان بدعت شریفه البته معاذ الله تعالی و ایمان شان ظنی آمده باشد و ضعیف است دلالت بقول حضرت
 رضی الله عنهما نمودن پنج خود بر کفایت ندانم که طایفه بر اینیه را با وجود او عارضنداری چه عداوت و بعضی بر کرام مسلط است
 که منافقان را بتبعییر میکشند و معصیان را با طاعت راجع با تواریخ انفعال آنحضرت می نمایند عین مجاهد قال دخلت انا
 و عمره ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رضی الله عنهما جالس عند حجرة عائشة صفوان الناس یصلون فی المسجد الناء عن صلوٰۃ ثم فقال
 ابن عمر بدعت و نعمت البیة و قال ایضا رضی الله تعالی عنهما ما ابدع المسلمون افضل من صلوٰۃ النخی بکذا فی الفتح و سفر سعة
 و غیره بنام خفی میا که در ایام صحابه کرام که جوق جوق نام داخل اسلام میشدند و موعوام را نیز احکام حاصل نبود و جدا فرض
 از سنت و سنت از تحبیب اظهار آنحضرت روئی نمود بسیار از آنحضرت حدیثات خود گاهی با موی خیر با وجود تفسیر فضیلت
 و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدث میفرمودند بسیار از آنحضرت بسیار از مستحسنان سوره را نیز بتسبیله غلبا
 ترک می نمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام و مداومت سحبات و اعلان اظهار نواطل عبادت بر دیگران از صحابه و
 تابعین بکار شد و می نمودند و گویا همه بنظر تحقیق مسلک صحابه خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت هم نیست
 چه چنانکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گرد و قال فی فیه الطائیف قد ورد عن بعض اصحابنا انکار صلوٰۃ النخی من فی الک
 ماروی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اصلیت منذ اسلمت لان النخی بالیت و انما المبررة نعمت
 البیة و انما الحسن احسن الناس کان ابن سعد رضی الله تعالی عنهما یقول فی صلوٰۃ النخی یا عباد الله لا تحملوا الناس
 علی ما لم یحمله الله فانکم لا بدنا علیها فصل ما فی توکم و کل هذا لایدل علی ما قد مذکور عن الفضائل الواردة فی فعلها
 انما ارادوا ذلك لیکالیتیه بصلوٰۃ الغرض فیتقنه الناس و یحبوا لیس کل الناس سوار فی نشاط العباد و نطلبوا لیس
 علیهم الخ و غیثه المستفی آورده و روی عن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما ان کان شیء خلف الجنازة و ابوک و عمر رضی الله عنهما یشیان
 اماها فقال علی رضی الله عنهما فیها علی الماشی اماها افضل الصلوٰۃ المكتوبة علی النافله و یروى کفضل صلوٰۃ

الجماعة على صلوة الغدز انهم يعلمون ان كنهها يسهلان على الناس واده سعید بن منصور الحافظ الطحاوی الخ ویزید در ان
 وریان اثبات الویت انحراف مصلی از جانبین قبل نوشتن دعا فی الصبح و غیر بیان حدیث ابن مسعود رضی الله عنه قال لا یجوز
 احدکم ان یصلی شیئاً من صلواته بری ان حقاً علیه ان لا یصیر الا من یحینه لقد رایت رسول الله صلی الله علیه و آله یصیر عن سبیل
 لا یبارضن لک ان یصلی معک و لک التعلیم لایجوز مع محبة للتیین و اعتباده به و مراد ابن مسعود رضی الله عنه انما یصی عن ان یک
 الانحراف عن الیمین حقاً لایجوز غیره الخ و مراد به بیان ان اذان ثلاث جمعة که از حدیث حضرت عثمان بن عفان است نوشتن
 ابن عمر رضی الله عنه ان قال الاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحل ان یتکلم علی سبیل الاشارة ان یتکلم ان یکره ان یکره ان یکره
 فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلوة لیس فی زمنه لکن منہا ما یکره ان یتکلم ان یکره ان یکره ان یکره
 مقام حال استدلال دیگران حضرت ابن عمر رضی الله عنه فی حدیثه ان یکره ان یکره ان یکره ان یکره ان یکره ان یکره ان یکره
 روایت دیگر هم نموده اند و تا معلوم گردد که ایراد چه در آیت و بحث بدعت شرعی که نزد ائمه و فضائل است کمال جهالت
 قوله روی عن مجاهد قال قلت مع عبد الله بن عمر صحابته اذ ان فی نشوب الیون الخ **اقول** علی قاری شرح
 امام محمد فرموده روی الترنیدی و ابن ماجه من حدیث الی ایل علی عن مال قال قال ابن عمر رضی الله عنه انما انزل فی شیء من الصلوة
 الا فی الفجر و لذلک قال اصحابنا المتقدمون ان التشویب مکره فی غیر الفجر الا با یوسف فانه لم یکره فی حق امر از زمانه لا
 باسور المسلمین قال اصحابنا المتأخرون انه حسن فی کل صلوة الخ پس اولاً انکار حضرت ابن عمر رضی الله عنه بخصوص امریکه بطاهر
 مزاحم و مخالف کلامی حدیث شریف باشد و بعد مذنب طایفه اسماعیلیت که بنا بران هرگز امر که سنت باشد با وجود عدم مزاحمت
 و مخالفت کلامی حکم شارع و با وجود استحسان ائمّه دین موجب ضلالت بلکه مثل شک و غلط انداز اصل ایمان اعتقاد نموده اند پس
 باستدلال این اثر ابن عمر رضی الله عنه خورسند گردید و از استحسان ی بنابر فی الله تعالی عنه بسیار امور را با وجود اطلاق بدعت
 و اقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاکت است و از هر قبیل است و ذکر دیگر بسیار از آثار که انکار محبتی بحلی جهل و
 خود امری را بحیال لزوم مزاحمت کلامی مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم و طایفه گفت کلامی سنت ماثوره اسماعیلیه و در اثبات عقیده
 مختصره شان عقیدت و ثانیاً درین خصوص اعمی مسئله تشویب هم هرگاه بسیار از ائمّه دین حکم استحسان فرموده اند پس حکم
 بدعت شرعی چنانکه اسماعیلیه ایجاد نموده اند بران جاری نمودن مردود است **قوله** ان ابن عمر رضی الله عنه الخ الی الیهیم فاجزهم
 انها بدعة الخ **اقول** ازین فرهم تا یک عقیده اسماعیلیه ثابت نیست اولاً که حضرت ابن عمر رضی الله عنه در بیان امریکه دیگران از
 سنت میدانستند نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند آنکه عموماً و کلیتاً بر امریکه سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
 و با وجود دخول در عموماً و مذوات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند و ثانیاً در خصوص این امر هم هرگاه که در مذنب
 امام شافعی و دیگر بسیار از صحابه تا تبعین مذنب نیست آن ثابت است پس بر ترکیب این فعل بلکه بر تأیید نیست آن
 حکمی که اسماعیلیه بر ترکیب بدعت شرعی لازم نموده اند تصور نمودن محض سفاکت است و استدلال بقول حضرت ابن عمر رضی الله عنه

برای تأیید اسماعیلیه بودن معتنی بر ماقت است و سلف السعادت گفته این حرم میگوید فرض است این مطیع را مصلحتی تا اگر این
 خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعضی از علماء در حضرت این مذہب یک محل تصنیف کرده اند
 و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء دیگر است آن قایل اند از ابدعت شمارند و جماعه طریقتیست
 توسط اختیار کرده اند و باستجاب قایل شده اند الخ **قوله** قال فی القوت الذی کان یفعل اناس فی عصره انه بدعت الخ
اقول اما لکه افعال صلوٰۃ و بیعت آن اصل در آن توقیف و تحدید است پس اگر بر او حال امر بطریقت و نماز با وجود عدم
 ثبوت آن در آن موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد کسب کنیم مزارعت بیعت محدوده نموده آید و بد مذہب طایفه اسماعیلیه
 نیست که در هر امر محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزارعت بفعل شارع حکم از عدم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده
 و تأیید و خصوصاً این امر حکم بدعت شرعی بودن تفسیر مختار صاحب را له صحیح نیست چه در مذہب امام مالک امام شافعی و
 سبک از صحابه تابعین عدم کراست آن ثابت پس بر مرکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه را بدعت شرعی لازم کرده
 باطل است **قوله** عن علی رضی الله عنه انه خرج الی المصلی فرای قوما یصلون الخ **اقول** اما لکه در حدیث منع و نهی را
 معارضه است آنچه سبک را از مفسر و فقها در باب عدم نهی بدعت از حضرت دی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
 و تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه را فی المصلی اقاموا یصلون فقال انما را است رسول الله صلعم یفعل فک ففعل
 الا نهائهم فقال اشئنی ان ادخل تحت قوله را است الا نهی عبدی از اصلی الخ و ثانیاً درین امر در سلف چنان بوده است
 بعضی از پیروان از صحابه تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز نمیدادند و بعضی دیگر برای اظهار
 اینکه کسی را سنت ندانند ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب احتیاج خود قایل کراست متنزیه می نمودند که تفصیلش در شرح
 امام مالک علیا رحمه الله باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابه انهم کانوا استقیعون قبل صلوٰۃ العید الخ و
 وقطع نظر ازین پس از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
 ثابت است و مردمان نبودند و در آن زمان غیر صحابه تابعین پس سائل فرعیاً چنانچه در آنکه در آن ایام دین از صحابه تابعین دیگر
 مجتهدین بدلائل شرعی حسب احتیاجات خود اختلافها دارند و اصل بدعت شرعی که از آن حضرت و ضلالت میگوید گردانیدن
 و در آن تأیید اسماعیلیه و علی رضی الله تعالی عنه باطل از ضلالت عاقل که بین ما فی راه سبک را از سبکین دود در شرح مقاصد بعد ذکر
 ما تدری و اشعر گفته و المحققین من الفرقین لما ینبغی احدا الا ان الی البدعة و الضلالة خلافاً للمطبلین حتی رما حبوا الا
 فی الفروع ایضا بدعت و ضلالت کالقول بحل شرک التسمیه عدا و عدم نقص الوضوء یا لای ریح بلین کما انما الخ جدید الی
 و الصلوٰۃ بدون الفاتحه و لا یعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابه و التابعین
 و لا دل علی الدلیل الشرعی الخ و بنقیض فایده دیگر هم ذکر کردن ضرورت و آن اینکه سائل فرعیاً چنانچه در آنکه در آن ایام دین را که آنحضرت
 از نواد و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیار از نوادان از ما فی خود مرآت الفاظ که

حدیث دیده و از دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم آید بین و مخالف شریعت و از احکام سنت قرار پیدا کند
و اختلاف ایضا البته است که صریح حجت است هم بطریق ضلالت می نهند و تا بعین نفی از اصل الدین مبتدیان میگویند باینست
اینهمه فراغات جهالت است پس در اینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکند امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت
فرموده حدثننا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جریر بن عوف عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه و آله لا یصلی علی العصر
الانی فی قریطه فادرك بعضهم العصر فی الطريق و قال بعضهم لا یصلی حتی یاتوا و قال بعضهم یصلی لم یردنا و لکن فکر ذلک
للنبی صلی الله علیه و آله یصلی احدا منهم الحدیث قوله منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو حدیث هم چگونه بدست
اسما علیه السلام نگذرید بلکه بطلان مذکور علی بن ابی طالب رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت حدیق که در تلبیس حضرت زید
نابت شد که عدم فعل حضرت صلوات الله علیه بر سر آنرا عدم جواز آن است و بیرونش نیست و امریکه خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگر حضرت
صلوات الله علیه کرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر پایه شیعه صحیح بخاری مطبوعه مطبعه علی از ملتان نوشته قوله
بنا و الله فیما نهی الله عنه بدعت حسنة من البدع ما هو واجب منه ما هو تحلیله و از طبعی آورده فیما شایان من البدع ما هو حسن
و خیر الخ قوله عن جنس بر عام قال کنتم مع ابن عمر فخرجنا **اقول** درین از حضرت ابن عمر مضاف اصلاً مذکور نیست که
سواء در کتب و سفر تطوع خواب نهد و گمراه خواهد شد تا اسما علیه السلام بنید باشد بلکه در واسطه صحیح بخاری مطبوعه دلی آورده
قال الله عز وجل لا یصلی علی العبد الا بایضا و فی السفر و یقول احمد و اسحاق و لم یر علیه
سبل بل العلم ان سلیم قبلها و لا بعدا و معنی لم سلیم فی السفر قبول الرخصت و من قطع فله فی ذلک فضل کثیر و هو قول اکثر
اهل العلم بخیار و ان التعلی فی السفر الخ بلکه در شکوه تشریف دایت کرده عن نافع قال قال عبد الله بن عمر کان یری ابنه علیه
یسفل فی السفر و لا ینکر علیه و اه مالک بالجمله آورده ان یکنونه انما فرغید و بحث بدعت شریعی از کمال نافع است **قوله** روایا فقیه
نیز تأیید این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم دوق بر حجت نقل طایفه اسما علیه السلام و حدیث شایان است اولاً
روایاتیکه آنحضرت در سبک خود آورده اند از ان قوال برگزیناید تفسیر قبول شان حاصل میگردد و چه بعضی قوال دلیل است
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابه کرام و تابعین عظام متوهم میگردد و وظایف است که بر تقدیر تسلیم آن روایات است
تقریباً تحتان شیخ تابعین دیگر معتقدین البته ضلالت خوانند و از بعضی روایا عدم نقل از جناب صلوات الله علیه و صحابه و تابعین
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر تحتان تابعین هم بدعت نشده و از بعضی قوال آورده دلیل این طایفه منتهی میگردد
که بخود عدم نقل از جناب رسالت اب صلوات الله علیه دلیل بدعت بودن است برین تقدیر تحتان صحابه کرام هم در اصل بدعت شریعی نمیشود که
و در حدیث است بل برین سبب قوال بر نشان تا سید خود نمیدانند جنس نه است چنان قوال صریح مخالف تحقیق تفسیر اخبار صحابه است
و تا نیا از حکم بعضی علمای دیگر است امر در کمالی سبکی جز بنده علی اصل عقیده معتزله است که اسما علیه السلام را دعاء اجماع بر آن آورده
چگونه ثابت شود علی الخصوص قضیه که اگر معتزلیان صحابه را در کتب متعه مشهوره بر سبک از زبان او مذکور و امثال آن

بجهت دخول اندراج و در عموماً شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
 بلکه با وجود عدم نقل از صحابه تابعین و تبع تابعین حکم با حسن ان و صحابه نبوده **قول** بر تقسیم انقسام بدعت لازم نیاید
 از **اقول** باطل محض است چه امور را که صاحب را درین تفسیر سنج میگرداند صحابه کرام و دیگران که اعلام با وجود اطلاق بدعت
 حسن و خوب فرموده اند **قول** لهذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذموم بهین مفاد کرده اند از **اقول** صاحب را که تفسیر
 لفظ ثبوت آورده حدیثی بخشد مفاد از ان ثبوت مخصوص بدلیل مخالفت و قائلین تقسیم بدعت و تفسیر بدعت مذموم نفی ثبوت عام
 معتبر داشته اند و نیز لازم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت عموم عقیده اند چنانچه صاحب خود از این حجره بلی باقی ازین آورده
 ما اشد علی خلاف امر الشارع و دلیل الحاصل العام از حجت الکلام در احیاء العلوم آورده انما البدعة الذمومة ما تصادم السنة النبویة
 او حکایه لفظی الی تفسیر الی امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده انکانت تندرج تحت مخصص الشرع فی بدعت حسنة و انکانت
 ما تندرج تحت مستخرج فی الشرع فی بدعت قبیحة از سید قاسم که گویا تقسیم بدعت از اقوال شان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
 هذه الايام بسیار از امور را که حسب تفسیر صاحب را در تفسیر بدعت شرعی ندانند با وجود اطلاق بدعت حسن فرموده اند **قول**
 منکر تفسیر چنین محدث را بدعت ننگینند از **اقول** که بحسب قطع نظر از تفسیر صاحب دیگر علماء اعلام درین صفحه که علماء را برین
 حجره و ملا علی قاری نموده بر اهل علم غفایت که اینها بسیار از امور را بدعت حسنة میگویند که انرا بحکم است اتمام محاسن از کما حضرت
 و ادوا انواع عباده بجهت اظهار فکر و تفکر و ایام و لا بد با ستاد معبد انکرا ان مستحسناً مینماید بطریقه علی الاطلاق سبطین جمله
 مستحسناً اخفطرت بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را که قائلین تقسیم همان محدث را بدعت حسنة میگویند منکر
 بدعت ننگیند بلکه داخل سنت میدارند بطلان ثبوت رسید **قول** از اینجا مستخرج شد که محشی که بدلیل از دلایل شرعی ثابت نباشد
 بالا جملة بدعت حسنة نبوده از **اقول** از اقبل ثبوت رسیده که صحابه کرام و غیر هم بسیار از امور را بدعت حسنة فرموده اند با وجودیکه
 صاحب را که آن امور را داخل معنی ختم فرموده و میکنند پس بدعتی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبح مفرق است از احکام رساله را با کما
 درین خلاف شقاق است ادعا و اجماع و اتفاق چنین دارد **قول** نزاع و تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد از **اقول**
 برین بنیاد طایفه اعمالیکه ما را است اخفطرت صلعم را بدعت شرعیه مستقیم قرار میدهند و بسیار از امور را با وجودیکه صحابه
 و مجتهدین عظام را بدعت حسنة شمرده اند و انرا که آن وارد میکنند و با استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از اخفطرت صلعم علی الاطلاق
 حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بحلال اندازی اصل ایمان مثل شرک بدعتا حسنة جاری سازند و ثانیاً
 برین سبب ختم صاحب را که عدم نقل بلکه عدم فعل اخفطرت صلعم بلکه فعل صحابه هم دلیل همانست یعنی انرا که استند امر وفق بیان ایشان
 نزاع لفظی نمیتواند نبیند و وجه اولاً تحقیق قائلین تقسیم بدعت حسنة را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب
 رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنة را مخفی موقوف بر قیاس و اجتهاد و مجتهدین بقید تفسیر ایشان ندانند که از شیعیان
 و ثانیاً نشانی تقدیری نیست که امور را که تفسیر و تصریح صاحب رساله داخل بدعت شرعی نبوده اند بالا جماع مذموم قبح و ضلالت نبوده

چنانکه ادعا و استحالانکه بر هیچ امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام یا وجود اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان
فرموده اند **قول** حسن تفسیریکه بموجب تقسیم نیست **الح** **اقول** بر ادلی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله بکناره فهم سید
باز و صحرای جهالت آورده گردیده هرگاه حسب فهم او مابین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم صریح
و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه بر این احتمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام
بر اموریکه مخصوص به ایشان نیست نبوده اند منتهی ایشان حکم با استحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بظواهر احکام نیست
که از ائمه مجتهدین نقول است کافیت بر احسن تفسیریکه بموجب تقسیم است باقی ماندانیکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطریقت بر خصوص سنت هم نمیتوان نمود با وجودیکه آنحضرات نفیس سن آنحضرت اعلام
یعنی فرمودند بلکه و مقابلان با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردد که این معنی خاص لغوی مابین سنت رسول
صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی که لا یخفی علی اهل التحقيق **قول** صحت انتاج کلام **الح**
اقول ایما اهل سنت که بموجب تقیدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد
بر این تقدیر هم انتاج باطل نمیشود الزام بطلان ضمون حدیث بر ائمه دین نهادن متنبی است بر ندیدن کلام شان و نفی شدن
مرام شان معنی فقره اول نیکه بر محدث یعنی امیریکه مزاحمت باشد بدعت سیمیه و معنی فقره ثانیه نیکه هر بدعت سیمیه است
است شیخ عبدالحق و شرح سفر السعاده و شرح حدیث مذکور نوشته و بر ارمحدث و بدعت که مخالف سنت و منکران باشد
که ای است **الح** ملا علی قاری و درمقات آورده قال فی الازمان کل بدعة ای سیه ضلالة لقوله صلعم سن فی الاسلام
سینه حشنة فلاحه و اجر سن علی بها **الح** اگر تاکنون تقسیم بر محدث مخالف سنت را بدعت سیمیه و هر بدعت سیمیه ضلالت
نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم نمیتوان نهاد و بدونه هیچ خطا لغوی و
ماندند و اصطلاحات و اختلاف عبارات و استعمال الفاظ بحد معنی پس بر بایکرتب شرعی خوب است که انکار اذان
و اعتراض بر آن کار باطلان منفاست شعار است **قول** که تندیب چون تقسیم بدعت امر غیر بدعت است لهذا اکابر علماء و صلحا
باجتناب بدعت و محدث **الح** **اقول** این تندیب عجیب تعلیل است تندیب خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بدعت
بر قسم خاص منافی تقسیم معنی عام نیست همچونیکه ازین حکم اکابر علماء و صلحا تقسیم بدعت امر غیر محمود و شود و حکم همان اکابر علماء
و صلحا بلکه سلف خلف آنها بجز آن بلکه استخوان بسیار از امور یا وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود و قول امام شافعی
که نقل کرده بیدیه که مانع بهقی و امام نووی و علاء الدین جو و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال فی الله تعالی
المحدثات من الامور ضربان احدهما ما أحدثت مما یخالف کتابا او سنة او اثر او اجماعا فلهذا البدعة الضلالة و الاثر
ما أحدث من غیر الاصل او احسن منه و هی غیر مذمومة و یحیی قوله امامنا الاظم که ذکر کرده و سواد ما مطبوعه خود بیدیه که
از کافی در سکه تعریف از حضرت امام اعظم نقل آورده اند لیس سینه و انما هو محدث احداثه الناس من عمل با و یحیی

غنیة که آورده برسد که در همان غنیة المطالبین گفته و منعی لایم ان لایدخل فی الصلوة و لایکبر حتی یبوی الامامة بقلبه
وان تلفظ بذک لبانه کان احسن الخ حال دریافت نماید که تلفظ نیت بزبان بزمی مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نه و نیز
مقتدایان او برخل بدعت چه حکم نموده اند فضلا عن احتسابها و اعتقاد جوانان باطل اختصار رساله که مانع تطویل است بر همین قدر
اكتفاً فان اگر احوال ائمه دین درین باب جمع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد و کثیرین احوال هم مشهور فی میان کما سطر قوله
در ابتدا نامه سابعه گریده و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاه اربل شده و از رعایا عمر بن محمد بوده الخ اقول ان کلام صاحب
سپهر شایسته و غیره آنچه نوشته سپهر شایسته که اول یکم در وصل این فعل که شیخ عمر بن محمد ملاحظه بوده و از ملوک و لاشاه اربل ابتدا
بشیخ نموده برین قرار صاحب الامان درین قدر دعوی حصار ساله مشهور نرسیده قوله یکم از علماء دران زمان بتا یک شاه درین عمل
بر خاسته الخ اقول ان تصنیف رساله دران صورت این وجه نموده باشد اما یک شاه درین عمل از علماء مقتضو این وجه
و سببش نامیه آورده و قد انشأ علیه الامیة منهم الحافظ ابو شایخ النودی و قال مثل هذا حسن ینبذ لشکر فاعله و شیخی علیه الخ
و حافظ سیوطی در رساله خود آورده حضرت ه العلاء الصالحون من غیر یکم الخ قوله منق شاه اربل الخ اقول و لا بر حید
بشهادت مستنیدین مکار ساله مثل حافظ سیوطی و غیره صلاته و علم و عدالت شاه اربل ثابت میدوان نمود اما مروت تطویل رساله
بسط این بحث مفقود چه عدالت و جلالت مستند و معتد بودن اکابر علماء کاطین اولیا و صالحین این فقهها و محدثین حقایق السیر
مخاض برکات منازل فرموده اند کافی و وافیه است بر اثبات اصل مقصود شوال امام جزری شیخ عمر بن محمد سیوطی ابو ذرعه عراقی و
حافظ عسکری و حافظ سیوطی و امام حلبی و علامه ابن حجر کمالی و علامه قاری شیخ عبد الحق دهلوی و غیر جمیع عقیده که نام برده و حد
سطور اگر صاحب الامان برین حضرات مسمی دیگر است و خلف رانیز که جمله عترتین اسلام و نقله شرع حضرت سید الامام صلعم اند
و سبب این عمل دیگر بدعات حسبه فاسق و مبتدع و گمراه بلکه عقیده عامه طایفه خارج از اصل امامان شایسته و تابعین نقد بر این
روایت است که اگر در این بیانات دست بردارد و ثانیاً از استعمال غنا و غیره علی الاطلاق بجز حکم منق قطعی شاه اربل خود و افاق تحقیق
مستندین مکار ساله غیر جمیع صحابه و امایه المسایل در جواب ال سیر جمیع عتاد و از آلات لهور او که در غیر متوجز جایز و مباح از امام
نزد قبر دارنده داخل کرده و شاه عبدالعزیز صلیا و جواب الالات عشره نوشته در استماع جمیع غنا مجوز و از ملای و درند بیخنی و در
مختلف آمده است که باینست و احادیث کثیره موبد این روایا اند الخ و شاه ولی الله که محدث و حجت باله و فاضل و فاضل
وقت سه و سبب نوشته و علامه شامی و شیخ و ختمایندیل سکه باحت ضرب نوبت بر آئینه نوشته و هذا فیض الله الالهوت محبت
بعینها بل یقید اللهونها الامام سماعها و التثقل بها و به نشر الاضافه الاتری ان ضربتک الاله بعینها حلالة و حریم خری با
احیة و الامور بقاصده و فیه دلیل سادات الصوفیه الذین یقیدون بسماعها الامور اسم اعلم بها فلا یبایع المعتزین الا کما کمال
بحرم یکتیم فانهم الساده الاخیار قوله قال بن خلکان الخ اقول ان اثبات او مافق شاه اربل از تاریخ بن خلکان محض است و این
اول قدر حال سلطان بطر مختصر از همان تاریخ ابن خلکان بایشینده آما سیه نقد کان فی فعل الخیر غیر علم پس ان اعدا فی فعل

فی ذلك ما فعله لم يكن شئ في الدنيا احب اليه من الصدقة وكان له كل يوم قنطرة من الخبز يفرقها على الحاجج وكان يني رايه
حائقا للزمن والعيان كان ياتهم فنيبال على الحاجج بني مدته تزيينها فقهها القرنين من الشافعية الحنفية وكان يسكن
فنتين جماعة على بلاد الساحل ليقفك بها اسرا المسلمين من ابدى الكفار وكان يقسم كل منته سبيلا للحاجج هو اول من جرى الماء الى جبل
عرفات ليلته الوف الخ ولبى حاله وجوده ووجدته وكونه فصح ان نوشته وكونه فصح ان نوشته وكونه فصح ان نوشته
غنية عن الاطالة لما بقي ما ذكره من سماعه عن علي بن الحسن ان فرموده بعمل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان لا يتعاطى المعالجة
اگر صاحب له را از ويانت سرودگار می بود و حال اثبات فصح سلطان بقاضى القضاة علامه ابن نكاح بنى نمود فقير مگويد که از
غنا و سماع و لهيب و فوج و لشکر غازیان که باتات طول غیره میکند جز حکم فرست نمودن باطل محض است و این در حقیقت اظهار
توت و شوکت بصیت لشکر اسلام است و لهيب و غنا و سماع اخراج غازیان از احادیث صحیحہ ثابت است از این است که ملا علی قاری در کتاب
نوشته قال النور اجازت الصحابة غنا و الحرب البغی فیما نزلت و ترجمه حداد و فعلو بحضرة مسلم و بعده و شبهه لیسح احتمى هذا القائل بکون
النفا الى اخره قطع نظر از بهرین و ان حکما رساله انقدر انصاف نماید که قاضی القضاة علامه ابن نكاح قابل تصف بود سلطان
بما شئت فی ثبات قائل انصافان بفسق و امور منکره باطله و حاله ابن نكاح بر اثبات قبایح و ذایم سلطان بطلانش از این
ظاهر است و عیان قوله و حرمت غنا الخ اقول او را این تطویل برین مقام محض لا طائل است و نایا از قول سابق بقرین
که حکم جزم فرست علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صنادید رساله باطل است غایت بحث بقرین است که نزد محققین غریب غنا
وسماع لهو و دست نیت ابرار باطنی بلکه حکم فرست و ضلالت هم در سنده اختلاف در دست نیت و دیگر اینکه بنام بنیاد جمیع الغیة
و غیره آورده انفا و سماع الملاهی ضرب البزازیر و الرخص کلها حرام و تحلیها کافران اقول معلوم نیست که موافق دین و یا
مستند خویش در حق شیخ المشایخ خود این حرم ظاهری هم این حکم کفیر یا تبیج و تفسیق غنایت میفرماید یا نه قوله را این جمیع
الخ اقول تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل بحث است اولاً استحسان عمل مجالس ذکر مبارک بر این وجه غیر مقصود است
بلکه از دیگر اکابر ایه سلام و اولیا و کرام و فقها و محدثین عظام هم معروف و مشهور است و دوم بسیار از اکابر محدثین نقادین
این وجه در علوم حدیث و غیره و بدویش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از او و غیر ذلک من الثنا جليلة
نیز بیان نموده اند و توثیق دی فرموده اند از آنجا مافظ جلال سیر طری در خبنة الوعاة تبصره فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن
بن فرغ بن حسیه الکلبی لاندسی الى فظ ابو الخطاب کلان من اعیان العلماء و مشایر القضاة مستقدا لعل الحديث و ما يتعلق
عارفا بالحو و اللغة و ایام العرب شوار باصح الحديث و جل له حدیث عنه ابن الصلابة غیر الخ و اگر بعض مهجرات تاریخ حکایات خرج آورده اند
و دیگر ان جواب بقرین بر اختصار علامه تمسک در کتاب فیه الطیب عن غصن لاندلس الریث است از آنجا که بدو حافظ البر الخفاف از کتاب محمد بن
و حفاظات بیان کرده نوشته و تکلیف جماعه فیما ذکره ابن النجار و قدره اجل مجاز کرده قدری محمداً الله بالهبة بعد الشام و اولاً
و خراسان کلن لک فی حدیث الحديث و سمع من ابن نكاح و ابن المغيرة و ابن الجوزی و باصبعها من بنی حنبله و لا و حصل

اولا اصول افاد و كان بن اعيان العلماء و مشايير الفضلاء متفقاً على الحديث و ما يتعلق بالخلق و قطع نظر از آنهم در كتب حديث و فقه
مثل ما يرينه و غنيته المتكثرة و غير ما استند اليه من الدلائل و البراهين و هو ما يردون في قوله دليل اول اين حديث
الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومة است که مضاد مزارع کتاب سنت باشد پس تخليع محل کلامت هرگز اجتماع و اجتماع اهل اسلام
براي مجلس شماع از کار حضرت سيد الا برار صلعم مزارع مخالف کتاب که ابي سنت نيست بلکه فضل آن داخل در فضائل اعمال است که از
احاديث ثابت کما هو صحيح و اگر مراد از بدعت مطلق خيريت که ما در آست بانه على تفسير علامه الطائفة الاسلامي يار اميرک بعد از تروتن
يافته شده باشد على تفسير هم قطع نظر از کلام سيکوت حکم فضالت على الاطلاق لازم نموده خلاصه چنانچه بعد از غير تقسيم
بدعت بغير حسنة و قبيحة ثبوت و نزد ايمان ببدعت غير محذور و غير مقصود و حکم لزوم ضلالت که در حديث شريف و آيت بر مري است
که مزارع سنت و غير ذلک ان باشد چنانکه از کلام مستدين صاحب رساله هويت قطع نظر از آنچه در سابق گذشت سند ديگر يا مستدين
على قاري رشرح عين العلم و رجاله عرض نوشته ليس كل ابداع منيها عن بل المني عن ابداع بدعة سيئة مصداق منتهى ثابتة و ثبوت
البدعة حسنة و قد يكون واجبة قد يكون باحتياج قوله ما عدم ثبوت ان از کتاب سنت خود ظاهر است الخ **اقول** از افعال و احوال
تخلف صلعم اجتماع و تداعي بر احوال کار بسيار و اعظم و منير فضائل آن مجالس ثابت و ذکر حضرت خير الانام احوال ارباب صلات
و وقايع ولادت و زوجات از اشرف افراد از کار ديني بهترين عباد است و همچنين دعوت اهل اسلام اصيل ثواب بيارب ثابت
از سنت خير الانام عليه الصلوة والسلام و همچنان موجب ثواب جزيل بودن توقير و تعجيل آن مجرب ربي جليل از کتاب سنت مجدي ثابت
است که انکار آن کار لياقت و اگر مراد از انيت که اصحاب في لطيفه رخصه ايام ربيع الاول شريفه و ادان سال الكعبة
اداي شکر نعمت الهية و لحاظ شرف ايام ولاد باسعاد گویند ربيع و استحباب ايام توقير و تعجيل حضرت عليه الصلوة و السلام و اکرام آن مخصوص
تبصره و کتاب سنت مذکور نيست و بدین جهت داخل ضلالت ميکنند پس حالش اينکه صاحب رساله اگر چه چهره ايم دين را محبت آستان
مجدد اقدس زيبا بدين کند اينچنان کار و امانت اين الحاج را که مستند است از کابر ملين ايم دين مي شمارد و پنديد که همان شيخ ابا طاهر
چه ميگويد حيث قال لکن ثار عليه الصلوة و السلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله لسا لک الذي ساله عن صوم الانبياء و لکن لم يولد
فيه شريف هذا اليوم تقريظ شريف هذا الشهر الذي ولد فيه نبي ان يحرم عن الاقتران الخ و غير نوشته فعلی هذا العظيم هذا الشهر الشريف
انما يكون زيادة الاعمال الرکيات والصدقات الى غير ذلك من القربات الخ قوله قياس محمد بن ابي الخ **اقول** باي اثبات
شرف عقد مجالس کار و اجتماع براي ختم قرآن و دعوت اهل اسلام اثبات فضيلت ايام ولاد با سعادت چنانچه تقياس است که اين
امور از احاديث صحیفة ثابت اما در اين قريبات و اعمال رکيات بقصة شکر نعمت حضرت حق سبحانه جل و علا ايم دين استحباب آن
فرموده اند و لم يلاحظ اين خصوص شفاعت و اهتمام آن موسونده در ماه مبارک ربيع الاول بدعت حسنة نوشته اند پس بايد اين استحباب
هم بر قياس صليحت بلکه تفریح است با آنچه تفسير است از اکلام شارع و بر اين امر نصيب تنها و مستقل ضرورت بلکه حکم کتاب است
کافي است که ايم دين تحمين اين عمل بوجه اتم حاصل بوده چنانکه تبصره مستدين صاحب رساله هيئت احوال سايست شفا خاصة و

صحة
منه و دلالت
هم تراعي
استند و بيان
و بعد از
نموده ان
فقط
و في المتن
الافعال
ان و دلالت
و في حقيقت
از حقيقت
در باب
خال
ابن و حيا

مستدوات مخصوصه علماء کالمین گوار مجتهدین متفحصین آن ثابت نباشد و در مختار و کحیف مناز برای عموم مراضی نوشته
 و منه الدعا بر رفع الطاعون قول ابن حجر بدعتی است و کلمه طاعون و بار الخ علامه شیخ نوشته توفیه حسته که فی النهر قلت البتة
 تقتصر بها الاحکام الخمسة کما افصحاه فی باب الایام و تبدل کل طاعون و بار نوشته نه ا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض الخمسة
 علیه و نه و ان لم یفوا علی الطاعون بخصوصه الخ قول ابن عل مختلف فی بین الناس است الخ **اقول** اول انکار انکار و نقله
 شتیان از باب خلاف است نزد اهل الفتا و از باب اختلاف و ثانیاً فقها و محققین مستدین صاحب کماله و تصحیح عدم کراهت خرقه
 از مال بقابل مسلمین تهلیل فرموده اند با وجودیکه در بسیاری از کتب معتکف حکم کراهت هم نموده اند عینی در شرح کفر نوشته که لا یکره الخرقه
 ای جمله انصود و خطای عموم ذلک بین الناس عامه البلیه و باره المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شیخ در رد المحتار گفته
 نه باجماع المتأخرین لتعامل المسلمین **قوله** تعامل جميع بلدان بنود الخ **اقول** بن تقدیر تسلیم و لا عدم اعتبار و حجت نبودن تعامل
 بغیر اجماع جمیع و نیز نیست که دلیل دیگر خلاف آن موجود باشد که تعامل بنیز اجماع و در مقابل نفس نفیست نه آنکه در وقت عدم مخالفت
 خصوص هم این تعامل معتبر باشد علامه شیخ در حاشیه در مختار و شرح قول شی که از اشیاء نقل نموده الله سبحانه و تعالی اعتبار الوقت
 الحاصل لکن فی کثیر من باعتباره علیه شیعی بجزان التبرول عن الوطایا الخ **قوله** فی المستیضی تعامل العام ای الشیخ فی
 و الوقت المشترك لا یصح الرجوع الیه من التردد فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الا انه لما کان مشترکاً کان متعارفاً الخ سرخی فی الا
 علی البرایة و کذا ای تفصیلاً باجاره لودع الی الیایک غزلاً علی ان یسجیه بالثکث و شیخ یخ و خوارزم انتوا بجزان اجاره الخ
 للعرف و لا یفتی ابو علی العسفی ایضا الفتوی علی جواب الکتا لایستفوی علی غیر ذلک ابدال التفرع فاما وان عدم اعتبار بهی ان
 اذا و بطلان الخ لا یصلح ناسخاً للفق لا مقیداً و الا فقد اعتبده فی مواضع کثیره و افاد ما و ایضا ان العرف العام یصلح مقیداً
 و لا نقل البری فی سکه الیایک الذکوره قال البطلان الشهید لاناخذ باحسان شیخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
 بلایه لا یل علی الجزان ما یکن علی التامر الصبر و الا و لیکون ذلک لای علی تقریر لای علیه العسده و السلام یا هم علی ذلک فیکون علی
 منه فاذا لیکمن کذلک لم یکن معاً هم حجه الا اذا کان کذلک من الناس کانه فی البلد ان کلها فیکون جماعاً و الایام جمعه الاثری
 انهم لو تعاملوا علی سبب الخ و الربو الایفتی بالحل الخ **قوله** انک مسترا صد اول بنود الخ **اقول** فقها کرام در سایل مدینه عرف
 حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شیخ در بیان حجت بیه بشرطیکه مقتضای عقد باشد لکن عرف بان جاری گردد بعد از آنکه از
 بزازیه و خانیه و غیره آورده مشتری ثوباً و خفا خفا علی ان رتبه البلیح و لیح الخ فی نوید و تدل ببارة البرازیه و الخانیه و کذا
 سکتة المتعاقب علی اعتبار التمر الخ **قوله** حجت تعامل در عبادات الخ **اقول** در بجزان و بحث خطی گفته و فی التخصیص
 و ذکر الخلاف الراشدین یحسن بذلک جری التوارث و بذکر العین الخ **قوله** ضلالت بودن عت بیخنی پس با تعاق و تقریر الخ
اقول آنچه در تفسیر عت مذکور شده عت مختار خود کرده عدم ثبوت کرده و بر تأییدش اصاو و ثار آورده از اشتهار آورده و
 ظاهر است که عدم ثبوت امری بان معنی مستلزم عت مذکور ضاله بودن آن امر نیست و من یکبار از امور که بر این تفسیر حجت رساله تأیید

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگر ائمه علامه ثابت است که اتفاق فریقین محض کذب است **قول** دلیل ثانی این عمل الزام
اعمال است **الخ** **اقول** محل عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة صحیحی که صاحب رساله بر آن تفسیر بدعت شرعی مقبول خود آنحضرت
ابن عمر را بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت و مفسر مدح و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده
در باب صلوة صحیحی از حضرت ام المومنین صدیقه مرقیه روایت است ایشان رسول الله صلعم لم یعمل به سبب ان یعمل خشیة ان یعمل
به فی فرض علیهم کما یأمر فی روایت مالک البخاری و لم یعمل به غیرهم و اگر برین هم تسلیم نیاید تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج به بنید که چه
نوشته و حال منقول بودن از صحابه غیر هم آنکه در عمل صلعم گفته و الا سراً بالمساعدة فیما لم یعمل به و ما رعتنا و البعض هم حسن
و ان کان بدعتاً الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله است و حاشیه در انحراف بعد از آنکه از بعضی فقها کرام که است غلط
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول اذا قصدنا تعظیم فی عیون العامة حتی لا یحقر و اصحاب القبر و جلب الخشوع و الادب للمناظرین
الزائرین فهو جایز و ان کان بدعتاً فهو قولهم بعد طواف الوداع یرجع قهقری حتی یمشی من المسجد حیلاً لا للیت حتی قال فی المنهاج
انه لیس فی سننه مردیه و لا اثر محلی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید درینا که حجت قهقری را بر تعظیم بیت الله عز و جل
علامه درین سخن میفرماید با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و انما صحابه کرام ثابت است چنانچه ملا علی قاری در شرح منکب مشروط
و دیگر علامه محققین تصریح آن فرموده اند پس سبب ندیدن ما عیلاً نیستیم یا کار که با وجود اقرار بدعت بودن حکم با حجتان آن نموده اند
گواه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود تحقیق عدم لزوم یا ختم نشدن آنحضرت صلعم یا عاذا الله تعظیم و سبب را ضروری
بلکه مستحسن استند یا عیال چه نسبت ترک فرمودند و اگر اجماع علیه بر اجابت خود ادعا و ثبوت این عمل از سنت نمایند تا اولاً لازم
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این بیت خاصه یا ثبات رسانند و ثانیاً منظرانیت کلام درین است
که فقها حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قایل استخوان آن هستند **قول** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یمشی بعد الفجر با کثر من کثرت
الفجر لانه علیه السلام لم یزل علیها مع حصه علی الصلوة **الخ** **اقول** این استدلال از کمال جهالت مالک است اول که قیاس مجلس ذکر
آنحضرت بر مثل بعد الفجر نمودن حکم با امتناع عقده مجلس شریف بد جهت دادن محض نبوت است فعل نماز که شرط و نشی و طهارت و وقت
باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بخلاف آنکه آنحضرت صلعم که مقصود از ان خلق اجلال و توفیر و ادب تعظیم است و فضایل مجالس فکاه
در شرع شریف و تقوی سبب نبوت و ایمان هدایه و رجحان جواز زیاده و تلبیه بر قدر ما توفیر و ذکر تلبیه منون نوشته و لا ینبغی ان یعمل
بشی من نه الکلمات لانه یقول بال اتفاق الرواة فلا یقصر عنه ولو زاد فیها جاز خلافاً لثانی هو اعتبره بالازان و تشهد من حیث
انه ذکر منقول است لانا ان اجلال الصحابه کاتب بود و ابن عمر الی پریره رضی الله عنهم زادوا علی المأثور لان المقصود انشاء احوال
البعد و تلبیه من ان زیاده علیه الخ و در مقام فایده دیگر هم باید فهمید و آن نکلی آنچه اسماعیلیه در مقام بر ابطال مستحسن فقها
کرام و ادب و عظام فقط زیادت علی النص زیادت علی المأثور و السنون پیش میازند و بالزام تهمت تجویز شیخ شریعت بر آن حضرت
می پردازد و جرات محض است منفی زیادت علی النص می دانند و منفی نسخ نمی دهند و اگر خواه خواه صرف از استخوان عمل را سر مخصوصه

مجلس

که در عموماً مندرجات شایع مندرج اند و چگونه فراموش شود و در شرعیه تین بجهت خصوص عدم نقل از فضل آنحضرت صلعم
از وجهی که نسخ تسلیم کرده اند اما از استدلال و بیان احکام بدیهه لازم آید که حضرت شایع بود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهما
نیز از نسخ سنت و احکام آنحضرت و نسخ شریعت باشد که بر قدر آن تواتر و تلبیسه یا درت نمودند و الزیاده نسخ دوم آنکه صاحب بدایه بر آن
که استناد نقل خود به قول خود لایعنی صلعم لم یزید علیها حالاً آنکه حقیقاً صاحب رساله هم دلیل بر است و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه و تابعین و غیره نیز در حدیث و دلیل بر حدیث و کرامت خواهد بود پس حقیقاً صاحب بدایه بر آن
بقول صاحب بدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیره منقول باشد اما آنحضرت صلعم عمل نیاروده مردود بود و نا اتمام نقل چیزی دیگر
است و نقلی که عدم خبری دیگر و در فتح القدر و رجعت تسمیه گفته و باجماع عدم نقل لایعنی الوجود الخ را با صاحب بدایه بر نقل عدم
نقل هم آنکه آنقدر فرموده بلکه حقیقاً صاحب رساله تفسیر بقید مع حرمه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس تسلیم آنکه آنحضرت صلعم
با وجود غیبت و وقوع است غایب اگر در حدیث و حدیث مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل استماع و نقل است بود تا چگونه حکم احکام
و استحسان و استحباب بسیار از امور غیر منقول بر آخونده ملاک اختیار نمودی حال آنکه تالیفات او از بدایه غیر از باب احکام و استحباب هیچ
امور بی ضرورت و موجب صرف بلحاظ قصد تفسیر مشهور از منها التلکاظ بالائتیه و منها ما فیها لا یابس تلبیته المصحف اما فی تفسیر الی آخره
قولی منها ما فی الیه تلبیته فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرمه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از آن که تلبی
باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آورده اند بر اقوال بعضی از ائمه احوال مسئله نقل عید که هیچ نماز عید در حدیث و تواتر
نیت بلکه عدم نیت آن ثابت گردیده اما باین نیت مجرد نقل پس در مذنب امام شافعی نماز نقل جایز است بلکه اگر است مطلقاً که از
ما نیت است و تکرار آن است که اگر است نمیکند امام نووی و شرح صحیح مسلم آورده و لایعنی فی الحدیث و تواتر که بهیچان لا یلزم
که الصلوة کره است و الاصل ان لا نسخ حتی ثبوت الخ اما نزد شیخ کرام ما بل خلاف است نزد بعضی مطلقاً جایز است بلکه اگر است و ایشان
نقی را که منقول است بر نیت نیت حمل فرموده اند مگر شیخ از علامه شیخ محمد بن ابی حاتم که در حدیث تفسیری در فتح عبد الحق و شرح سفر
السعادت بعد از قول بدایه شرح آن نوشته و گفته اند ما این نیت که پیش از عید نماز منوی نیت نه آنکه مکرر در فی حد و ائمه
الخ و تا نا رضایت آورده قال ابو بکر الرازی کفی قول صحابنا جهم الله تعالی الم یقول قبل العیدین صلوته ای صلوته منزهة لان الصلوة
قبل العیدین مکروه الا ان الکفر فی نفس علی لکن الله الخ و آنچه قایلین عدم کرم است گفته اند پس جوانین از طرف علامه شیخ نا آنکه اگر
عدم نقل مستلزم مخالفت نیت و مجرد ترک فعل دلیل بر است و حرمت نمی تواند شد که برای کرامت و دلیل خاص باید که آنکه علیه فی مواضع تواتر
و از همین جهت در نسخ الغفار فرموده و عنی فی کونه مشبه لحدی نظر لان غایه عافیه این بر عباس بر مکرر که علیه الصلوة و السلام
فصلی بهم العید لم یصل الخ و هذا لا یقتضی ان ترک لکان عادة که در مثل هذا لایستدلال لکن از اولاً بلها من الدلیل الخ
اما چه که اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز و اوقات عبادت مستمره که بر احوال فصل نماز نقل می شد کف از آن و ترک آن
از آنحضرت صلعم در وقت بر خلاف عادت مبارک که احادیث صحیح ثابت گردیده چنانچه در ابن ماجه از حضرت ابوسعید خدری روایت

کان رسول الله صلعم قبل البعث بشيئا وعادته شريف چنان قرار یافته که در مصلى اول چيزيكه مشروع ميگردد نماز عيده
 پس از اينجا بعضي مجتهدين فهميده اند که اگر خواندن نماز قبل از نماز عيده در جبر کراهت نميداشت البته در يوقوت گاهي موافق عادات
 کرميه که حرص بر نماز عيده است بکام بيان جواز ادای نمودن پس سنت پدايت را ترک نمودن و از عادت شريفه مقرره مخالفت نمودن
 البته در جبر کراهت دارد و معذرت دارد و مختار از بجز آورده و اما العوام فلانمينعون من تکبير ولا تسفل صلا القلعه و غيبتهم في الخيرات بحر
 انيتي و همچنان ديگر مستندين صاحب را هم نوشته اند و عمل خلف هم از صاحب را تابعين و غيرهم مختلف بوده است پس مذهب بخدييه عليه
 درين خصوص هم ثابت شدن نمي تواند قطعي نظر از اين به قياس مجالس افکار حضرت سيد ابراهيم صلعم که در شرح شريف بر آن وقتي
 از اوقات و بپي از پيستيا مخصوص نيت و مقصود از ان على الاطلاق اظهار توقيف و حضرت رسالت است بر اوقات نماز و
 که ثبوت اوقات و بهيات آن برستند خاص از قول فعل شارع موقوف است قياسي است فاسد و اجتهاد است کاسد **قوله** منها
 ما في الهدية بكرة الدعاء عند ختم القرآن بجماع الخ **اقول** اما در بيان فتا و هديه که روايات کثيره در مابين و ما ملحق
 مخالف مذهب مختصر موجود است از ان بهر اغراض فرمودن چشم پوشيدن و بر اثبات تفصيل ايم دين را ابطال شرف
 محفل و حضرت سيد المرسلين صلعم بر يك قول غير منفي پسند نمودن و بر ان خورسندگريدن کمال سفاکت است و در بيان کلام
 سنده پيروي و لا باس با جماعهم على قررة الاخلاص جبراء عند ختم القرآن و مقرر و احدا و استيعاب القون فهو اولي الخ و
 سهر است و مستحب لان يجمع اهله و ولده عند الختم و يدعوا لهم كذا في الدنيا بجماع الخ و سهر است الدعاء عند ختم القرآن في
 شهر رمضان مكره لکن نه اشئ لا يفتي به كذا في خزائنه الفتاوى الخ و سهر است لا باس بكتابه اسما السور و عدل الماني
 و هو و ان كان احدا نا فهو بدعت حسنة و كم من شي كان احدا نا و حسن و كم من شي مختلف باختلاف الزمان و المكان الخ تا نيا
 قطب سماعيليه و ملحق گفته اند ختم هر كس ولو كونه كججمع مين كرس او حجب او قرابتين كو حاضر كرس او و دعائين
 شامل كه وقت قبوليت كاسه الخ انفس كه صاحب را را بر قول اكابر سماعيليه كه در بابل سنده تصریح نموده اند خبري
 تا بقصد اي سنده چه سهرت باغوا چندي از سهرها روايات متناقضه شده كه در بيانها پيشينيان را نشان جمعي سنده بى قصد
 تحقيق و تطبيق سهر نموده تا انرا بقدر يقيني بها بدون اين يك روايت هم طلب نامه سماعيليه ثابت نيت و را با مطالب صاحب
 رساله هم ثابت نيت چهره و او هم مجبور عدم فعل از آنحضرت صلعم دليل الغت شدن نمي تواند **قوله** منها ما في الهدية و
 ليس في الكسب خطية و لا يقلب القوم اريد هم الخ **اقول** قطع نظر از عدم تمامت تقرير چنانكه گذشته كلام ايميه كرامت
 مقام رجحان ثبوت نيت خطية تقليد از احاديث شريف است نزد كسانيكه ثابت است ميگويند و ديگران انفي ميكنند
 چه در افعال نماز و ساير افعال مخصوصه محدوده سنده شارع بوجه معين خير نمودن و از طرف خود چيزي داخل كردن بطور جزويت
 نمي شايد پس ايراز از انجمن ضيقه قاندار و همچگونه مزاحم و غير كدامي سنت قوليه فطريه شرع نيت **قوله** منها ما فيها جاسع
 الصغير كذا في التام في صلوة الليل الخ **اقول** تفصيل تحقيق اين مسئلة آنكه در بين كسانيكه اختلاف است بعضي شايسته مكره

استقامت کامل اند لیس شیء الی البیت مجبوراً و کذا من جابر الحریضی و قال ابو حنیفه لیس الکرک بالاسود خاصه و الا لیس الیانی لانه
لیس بنیه فان استقامه لا یاسر الخ حاصل آنکه نزد علماء کرام ما اگر استقامت کن عراقي شامی در افعال طواف سترن نیت بلکه بعضی از آنها
داخل ساختن آن در عین نیت طواف نزد خود کرده تفسیر می هم قرار داده اند اما حکام اسماعیلیه که در باب اعتبار صلاکت جابر ساخته اند
در اینجا بقصود آن اقدام نمودن کار کسی را باطل استقامت و آخر رجوع در آن نیت تجدید نیت آری خارج در آن نیت است که اگر کسی که گاه بتجدید
سیکونید و تجدید هم در میان نیست صلاکت بلکه نیت کسی آنحضرت میا کانه می پویند اگر امام بن فر و حضرت امام حسن بن فر و حضرت علی بن ابی طالب
زیر و حضرت معاویه غیر هم رضی الله تعالی عنهم را بدین نیت که با وجود ترک آنحضرت صلوات علیهم قایل استقامت استقامت جمیع ارکان بودند آنچنان که
و نه از ایشان عجمی نیست چه ایم آنکه اینهمه بحث در افعال استقامت کن عراقي شامی و خصوص نیت افعال طواف استقامت استقامت
و استقامت جبران که بشیر شریفه بقصد تبرک پس تحقیق نمود و خود بودن آن علم فرموده اند اما معنی و شرح صحیح بخاری شریفه آورده قال
شیخنا زین الدین اما قول الشافعی میما قبل الی البیت حسن فانه لم یرد بالحسن شریعتی و لکن بل را دا با حقه و لکن الی البیت من جمله استقامت
فی نظر الشافعی و قال ایضاً اما تقبیل الاماکن الشریفه علی قصد التبرک لکن تقبیل الیدی الصالحین و جلیهم من حسن محمود با اعتبار التقبیل الشریفه
و قد سأل ابو هریره عن الصالحین ان یقبلوا لکن رسول الله صلعم من سرته فقبله تبرکاً باناره و ذریه علی السلام و قد کان
لما رتب البانی لایدرع انفسهم حتی یقبلوها و یقول یدرس ید رسول الله صلعم و قال ایضاً خبر فی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال است
فی کلام احمد بن حنبل بن موفی جزو علی خط ابن نافع و غیره من الحافظان الامام احمد بن حنبل عن تقبیل آثار النبی صلعم و تقبیل منبره فقال
لا یاسر فارسیه الشیخ بن حاتم نصوصاً تعجب من لک قال ای عجبی و لکن قد رویا عن الامام حران غل غصیل الشافعی و شریکها
الذی عندنا ان کان هذا تعظیماً لابل العلم تکلیف بانا النبی علیه السلام و لقد احسن محنون سلی حیث یقول **ع** امر علی الدیار
و یا سلی و قبل الجار الذی الجار و صاحب الدیار یفرض قلبی و لکن حب من یسکن الدیار و قال الحب البطری یکن استیظاف تقبیل
الجزء استقامت الاماکن جواز تقبیل فی تقبیل تعظیم استقامت فانه ان لم یرد غیره بالذنب لم یرد بالکراهه ایضاً و قال قد رایت
بعض تلمیذ جدی محمد بن ابی بکر بن الامام محمد بن بعضهم کان اذا را المصنوع قبلها و اذا را اجزاء الحديث قبلها و اذا را اجزاء الحديث قبلها
قال لا یجوز هذا فی کل ما فی تعظیم الله تعالی و الله تعالی اعلم الخ **قوله** منها فی شریع خلاصه لکلیل و الزیاده فی التکرار یقول التکرار
الا علی الخ **اقول** اما آوردن این رتبه بهم با وجود عدم تمامیت تشریف خالی از مسافت نیست اگر حسین محمد و کذا از شارع مد است
آن بود مخصوص ثابت باشد تغییر آن در مقام محبت عنایت نماید و در مختار که متدحس رساله و در صفة الصلوة و بحیث خواندن در
نوشته و تدلیس زیاده لان زیاده الاخبار بالواقعین کولاً لا بد من بعض افضل من ترک ذکره الریالی شافعی و غیره الخ و در شرح منبره
مینویسد و لا یقول بنا انک حمید حمید عدم ورود فی الاحادیث و لو قال لک لا یاسر بیای لایکونه از بوز زیاده و الله تعالی الخ
و آنچه صاحب منبره در بحث زیاده تلبیه بر تکرار منبره و انور فرموده از سابق باید بدید **قول** منها فی الاله المختار لا قنونه و لا شریعها
و عن الشافعی انما تحب فی الاولی و عندنا تجزئیه الدعاء الخ **اقول** اول تقبیل تمام نیست و دوم قول او عندنا تجزئیه الدعاء

صحت مخالفه با علی است چه گاه خواندن فاتحه در نماز حازه نیت دعا با وجود عدم ثبوت با مخصوص است انحضرت
 صلعم جایز شد بجهت ورود و مطلقا با عموم پس چندیست حال افراد خاصه دیگر سنن تحیات عامه پنج بجهت آن است و در میان کجا
 تقریر استحسان بجات حسنه و تحفه میفرماید و ای عقل صاحب که که مضرا از نفع و مخالف را از موافق نمی بیند قول آنها مافی البراء
 لصلوات الله علیه السلام ترک النیت و الترتیب جبهه علیا ترک لادلائل الدلائل علی جوب القیاد و لما علیا ترک نیت است اما ترک قبل
 این اقوال امام قسطل علیه الرحمة که این عبارت در بحث اثبات و حجت نیست و در خصوص نیت مذکور نیست و معانی نقل کرده است
 آنکه اگر حضرت رسول الله صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت سنون ترک می نمود و وضو بی نیت مقرر و شروع می نمود البته
 وضو همان طور برادر واجب بگوید چون ترک ترتیب نیت برادر واجبیت فعل ترتیب نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردیده پس
 است که مطلقا واجب است که از آن حلقه نیت ثانی اگر مطلقا عبارت مذکور موافق فهم صاحب رساله باشد تا بود صحابا کرام و غیر هم تارک
 اقتدار انحضرت صلعم و تارک واجب اند هم می آید چنانچه حضرت بسیار از امور را با وجود عدم نقل بلکه نقل عدم فعل انحضرت صلعم با قرار
 بعت و جوش بودن چنان فرموده اند انما قسطل و مبرور غیره قابل تقسیم نیست است و در مسیحا از امور ترجیح باحت
 است از استحباب با وجود عدم نقل بیکند و را با امام قسطل علیه الرحمة در میان بود پیشتر شهر ربیع الاول یوم الاثنین ساعت
 و لا و شریف و حسان عمل مجلسی که بدل اموال تصدق صدقات بستاند و این گروه پس مقام عیبت است که برای تعلیل
 از آن تطویل کلام قول امام قسطل را که خارج از بحث است بر اثبات ضلالت عمل مجلسی که شریف حجت بسیار در این خود آن را با
 در اصل منکر فرموده از این نیت می اندازد این چه بی نصافی است همان امام قسطل در بیان زود و ثلث نوشته و اما کات
 شهر ربیع الاول علی الصبح لم یکن فی الحرم ولا حین الارضان لا غیرهما سالی الشهران الشرف لانه علیه الصلوة والسلام تشریف
 با الزمان اما الزمان تشریف نکالا ما کن الخ و جلالت و اذا کان یوم الحجة الذی خلق فیوم علیه السلام خفض لایضا و فیها عبد
 سلم سالی الله فیها خیر الا اعطانا ایاه فاما الکتاب ساقه التي فیها سید المرسلین الخ و سیدت فیها شهر ما اشرفه و او فرحمة
 الباسا کانه لالی فی العصور و یا و صبا ما اشرفه من مولود و صبا من جبل مولود و القلوب سجا و حسنه بدینا یقول الامام
 الخ لانه و قول الخ لیدب المسبح و فوجهم الزمان شهر و ضعیف ربیع فی ربیع ربیع الخ و در بیان وضاعت نوشته و
 از ضعیف صلعم قریبیه عقیقه الایام و حین بشیرت مولود علیه الصلوة والسلام و قدر وی ابو لهیب بموت فی الزوم فقیل له ما ک
 قال فی النار لانه خفف غمی کل لیلته ان فی الکتاب عتاف الشویبیه عند البشیرتی مولود النبی صلعم و بارضا عیال قال ابن
 الجری فی فاذا کان هذا البراءة یجب فانه انما المقتران بیده عزری فی النار بعرضه لیده مولد النبی علیه الصلوة والسلام فاحال السلام الواجب
 الله علیه الصلوة والسلام الذي لم یولد و یذی ایا یصل الیه قد تم فی محبة صلعم لغری انما یکون جواره من الله لکیم ان یظهر
 به فیما العیسم فی حیات النعم لال الال الاسلام تحمیلون بشیر مولود علیه الصلوة والسلام عیال و الوالیهم و یصدقون فی لیا لیه
 بانواع الصدقات و یطرون السور و یریدون فی البرات و یستون بقراءة مولود الکرم و یطرون علیهم من بکاته کل فضل عظیم

و ما جرت من خواصه انما ان في ذلك العام شرعي فاجله مثل البعثة والمقام فمما استأمر واتخذ ليا في شهر مولده المبارك اعياد ليكون
 على من تلبس من عناده وقد اطلبنا في الخلق لذل في الاماكن على احدثه الناس البديع الاحوال النصارى بالالات المحرمة على
 المولى الشريف في قوله **قوله** ليس لنا نبي نكر رسول الله صلعم اذ قيل عبادا است وغالب من بيت عبادت توفيق الخ **اقول** اولا شرط
 انما في كل بيت كبريت اذ قياس اول مفعول من ابيهم لال مردود و ثانيا مقصود اذ ذكر ان حضرت صلعم ثناء و اطهار غلظت انما بيت و ثانيا
 تخصيص تقييد ان بيتي مفعول به بلك عام توفيق و اجلال المطلق كذا مشتبه ليس بيت كذا مثل ان حكم و ادخل را و زيد و باخصو من ان
 ممنوعات شرعية باشد البته مستحب ثواب خواهد بود و قياس نماز و غيره امور موعود و محض فساد اينكه بركا ذكر حضرت سر و عالم
 صلعم و تعليم و اجلال ادب از افضل عباد است مستدين حجاب رسالي في مفتح شارع بقدر خير و بركت بيت تخصيصه بين بيتي
 توفيق اثبات بتخصيص شارع من كل خواهد افتاد و معلوم غيب كذا يا صاحب رساله بر بيت مستدين خود حكم ضلالت خواهد داد و چگونه حكم
 توفيق صحيح ميتا نذرند كه ايمه شريعت شريف عموما كه كليتة سيف مايند كه بر امر كه در ادب اجلال داخل باشد همان حرفي انصاف است
 شاه عبدالغفر صاحب در رساله انصاف عام در جواب ال او را بعد از نماز چگونه فرموده و بعد از نماز عشاء در و بر صبيحه كه باشد صليار توجه
 بسمت مدنيه نموده شده و استحضار صورت مبارك حضرت صلعم نموده بايد خواند الخ در عالم گيري در باب يارت شريف ففتح القدير اثر
 و ايفاعه بعض الناس من المنزل قبره المدنيه و المشتى الى ان يكلها حسن كل مكان داخل في الاجلال كان جناح و ذكر از ياد
 از اين خواهي پس بين كذا ذكر الله تعالى سبحانه از عباد است و يا مخطو كذا را بكيه شاه ولي الصبا بدوي و قول الجليل غيره
 بهتسان آن بر و اخذ اند و در آن خواهد صفار قلبي حصول بركت و وصول قريبا لبي استخر خواست هرگز زبان حضرت شارع بان
 خصوصيتا مستقول نيت پس چو ثوبا صبا و لالست ضلالت لازم خواهد گرديد و اگر برين قدر هم تسلي نياي تا رساله صراط مستقيم بولفه
 مولوي هاجيل و مولوي علي حجاب مطالعنا و از نسبت ضلالت با نيا هستن ما **قوله** قال ابن الهمام في فتح القدير بار الخ
اقول با و لا قول ابن الهمام كه در بيان ركعات نماز و عدم زيادت بر قدر و دل كه يدقبت مدحها و رسالت قياس
 انما كذا بر صلوة قياس مع الفارق است از كذا است زيادت كذا في فعل و صلوة بر قدر و دي كذا است زيادت و جمل اذ كذا خارج صلوة
 هم بر قدر را ثواب نمودن بتفريح همان بن همام فاستدرك بيان جواز زيادت و لفاظ تلبية بر قدر و دي ما نور عدم جواز قياس
 ان بر تشبه فرموده بخلاف التشبه لانه في حرمة الصلوة و الصلوة متقية فيها بالوار ولا نهالم تحمل شرعا كما لا عدوها و لانا قلنا كذا
 كذا به نصية حتى اذا كان التشبه الثاني قلنا لا يكره الزيادة بالافور لانه اطلق في غير قبل الشارع نظرا الى فرغ اعمالها الخ و ثانيا
 انما انما ان ابن همام در بيان فتح القدير و خصوص ادب اجلال حضرت سر و عالم صلعم بطول كذا گفته ساقيا مستقول شده و قطع نظر از ان
 چيست زيادت بر شريف كذا در فتح القدير كذا است از صاحب رساله بايد پرسيد كه در آن حكم ميكند از تخصيص حضرت شارع آن بيت مخصوص
 ثابت است يانه و بر تقدير ثاني صاحب فتح القدير هم در ضلالت شرك بركان تباينه ملا على تاري و در رساله و نصية في الزيادة
 كه در ادب زيادت شريف هم انصاف مخصوصه يعني اولاد و برك و وجه مبارك باند بار قبله قيام نمودن وقت عرض سلام و تباين

هیئت نماز بتی و بعد از آن بر عرض سلام حضرت شیخین تأخیر نمودن و بعد از آن باز بوقت اول براتوسل و استماع مجموع
 نمودن بعد از آن بر کار عاظمی راس بر کمر بقبال قبل آمدن الی غیر ذلک من الکلیات المخصوصة ذکر نموده بعد از آن از غریب جماعت هم
 ورود و جرع بوقت اول و توقف ثانی از صحایف تابعین ذکر نموده و در روان مینویسد و در بیان اعداء هناك التوسل بالنبی صلعم له صلعم
 السلفه الذی لم یفعل انما یؤید الترتیب المخصوص حکمة ان فی التاخیل العار و التوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الحج بین وقت السلف
 الذی کان قبل از حال الحجر فی المسجد لما لم یکن الاستقبال تیاقی لهم فانه جاء بهم کما فی القیود من جهة الالاس الشریفة بین وقتهم الثانی الذی
 کان بعد ذلک و چون ان صلعم لما فرغ من فضايلة ابراهیم قال عند ربه السلام علیکم و باراه المساکین حسنا و عند الله حسن الخ قوله دلیل
 بر این چون نماز از ابتدا را ایجاد این عمل نمایند مخلف انداخته **اقول** اولاد و عار ثبوت اختلاف از ابتدا را ایجاد این عمل از وقت قبل
 ذکر بود که از کتب معتدیه مشهوره یا ثبات میرسانند و در کتب مشهوره که از علماء مشرکین علامه فاکهانی و مشهوره اندلس اگر استدار ایجاد
 این عمل علی الاطلاق از ابتدا را نه سابقه هم تسلیم کرده اند تا هم علامه فاکهانی وقت آخسان امیر کرامت شیوع این عمل متولد هم نموده بود
 حافظ سیوطی در نقلی که از علماء آورده و در سنته اربع و خمسون ستامة و مائة سنة אחד و ثلثین و سبعائة و مئتان و مئتان و مئتان و مئتان
 منکرین اصل شرف محض که شریف تسلیم کرده اند از آن ایمة که آخسان این عمل فرموده اند متاخر بود تا مائتا و مائتا یک و دو کس
 و مقابل جمیع سیدین که آخسان محض که شریف فرموده اند از ابتدا را تسلیم بود و در اهل عقل و الفاضل از باب ثبات کما اعداه
 صاحب السالمة بالتعصب الایضا **قوله** علماء و تفریح کرده اند که چون امر متروک شود و در وقت و در باب امر که **اقول** صاحب السالمة
 که متروک شدن را مضرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تفریح علماء حکم و جریح علی الاطلاق و اوده حالتی که در باب هیچ رقبه فرو
 اختلاف است بعضی سنت میگویند و بعضی بدعت چنانکه از مائتا المسائل هم غایب است بعد از اجلی لکنیت ابراهیم که در شرح مختصر و فایده
 آورده اما صحی رقبه فلیس بادی لسانته قال بعضهم پیوسته و عند اختلاف الاقوال کان فله ادلی من امر که کما قال قاضی خندان و
 قاضی خندان فرموده و کلاهما فی الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان ختم القرآن بجماعة و استحسنة المتأخر و ان فله من ذلک من بعض
 و صلوة شی و بیان سنت و بدعت بودن اختلاف برده است و بعد از او ایضا متروک گفته بلکه قاضی کین بدعت خود با آخسان تصریح فرموده
 اند الی غیر ذلک من الاشکال الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشیخ ابن الهمام فی فتح القدر ما تردد بین السنة و البدعة فترکه لازم
 الخ **اقول** اولاد بلا حمله احوال فقها طهرت که صاحب رساله طلبین قول غمیده و در مختار و در بحث مکونات صلوة نوشته
 و قلب المحیی للشی السجود و اتمام فی حصره و در ترکهها اولی الخ شای در رد المحتار گفته لانه اذا تردد و الحكم بین پیوسته و بدعت کان
 راجحا علی فعل البدعة مع انه کان یکنه التسوية قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان طهرت که مراد از تردد بین سنت و بدعت
 اینست که در فضیله برای او ان بوجه سنون فضل امریک بدعت یعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد و راجحا بدعت
 ترک می نمایند مثلا جائیکه در سجده یکمین جهه علی وجه السنة بی قلب حصاة که بعضی عنه و منافی خشنه است حاصل تواند
 و راجحا ترک آن باید نمود و ثانی شیخ ابن همام در بیان مسائل با وجود اختلاف حکم اسبابی که هم فرموده تا بوجه

ترک چه رسد از آنکه است رفع سبایه رتبه که خود این پیام از یکبار شایخ نفی آن روایت فرموده قوله دلیل خامی بر این
این عمل کاسته بل کالوا حین السنة اندلی قولی الفادی العالمیة ما یفعل عقب الصلوة مکره لان الجہال یعتقد و یثبت
او واجب الخ **قول** انما ذکر فیضا لاراضا و محضات و حالات متعلقه ذات بایکات حضرت سرور عالم صلعم بی سبب
شک البته سنت بوده بلکه درین زمان پیش از حاجت و ریاضات یا خصوصیت جمیع اهل اسلام بر آنست بحدی که شریف نجاشی
العلماء صلعم بر آنرا دیگر خصوصیت پس جمیع این همه امور مخصوصه خیر و محفل واحد البتہ از مستحقان ائمه عظام علماء و کرام اولیا
عظام است پس از عار کاسته و کالوا حین السنة آن نحوست قطع نظر از ظهور کذب و بافت اولی که تقریر می نمود عالمگیری
یقین و یقینا سنته او و حجت نوشته و حساب رساله او عاصی نماید که کالوا حین السنة بل کالوا حین السنة دوم آنکه در عالمگیری بسیار
از امور با وجه سنته و واجب نبود حکم ندیا استحسان نموده است و باین خیال مکره و حرام قرار داده از آنجا که است مذکور
مختلفا و در حدیث عین کریم در خطبه از آنجا که است حجت مقهری در طواف ذی الحیة ذک سوم کلام عالمگیری و چنینست
که حقیقتش قریب نیست اما اجتماع اهل اسلام بر آن استماع او که حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بر شیک داخل قریات است
و از هم حکم مشروع و حرام گردیدن قریات علی الاطلاق از هیچ و اما تقریر مستدین حساب رساله از علماء کرام حمل کلام است
شایع در محدوده و بخت زیارت مقبور نوشته قال ابن حجرنی فتاواه و لا یجوز لهما یحصل عندنا من کلمات و فساد لال تقریر
لا ینکثر لکن بل علی الانسان عملها و انکار البیع بل اذا التفتا ان ینکثر الخ قلت و دیده ما من عدم ترک اتباع الجہار
و انکان مہان اناعا الخ مخصوصا قوله دلیل ما دس افعال کفیه باعتبار شرع و دهم اند مشروع و غیر مشروع الخ **قول**
مراد از ثبوت اکثریت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت تحتات شرعیہ بی مزاحمت امور سونند شرع و عیان عا و غیر مشروع
بودن اجتماع اهل اسلام بر آن کجی از حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بر وجه مخصوص از شرع است
پس غیر مشروع بودن باین معنی را منحصر در حرام مکره دانستن باطل است کما مر سابقا بسجی **قول** دلیل سابع این عمل باطل
بدعت است الخ **قول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد قطع نظر از آنکه کذبین قول بر همه
اهل اسلام طایفه است این پسین مع عار و است و از دلیل علقه ندارد و اگر مراد از بدعت امریست که با خصوص سنت نباشد
پس در صورت استمال بر آن ثبات قبح آن از کل بدعت مثلا که او خال درین کلیه باطل کما مر قوله و فی بدعت قبح کفر
بود الخ **قول** بر آن ثبات قبح و کراهت او خال او و بدعت ضلالت و لیلی خاص ناید که حسب تصحیح مستدین چنانکه مراد مجر
عدم نیست و دلیل کراست نتواند ملا علی قاری و سرالاند با مخالف نوشته و من العلوم ان الاصل فی کل مسئلہ هو الصحه
من غیر اکثریت اما القول بالفساد و اکثریت فیحتاج الی جمیع الکتاب الخ السنة او اجماع الائمة الخ شای و در رد المحتار آورده و
انظر ہران خلاف الاولی عام کل مکره تنہا خلاف الاولی و لا یکن لان خلاف الاولی قد لا یکن مکر و حاجت الاولی خاص
کثر صلوة الفصحی و یطہران کون ترک المستحب اجماعا الخ خلاف الاولی و لا یکن مکر و کذا البانی خاص لان اکثر

محمّد بن محمد

حکم شرعی نماید پس دلیل آن در درخت گفته و کرده التزم تنزیها لکن الحقیقه المستوفی شای در درخت گفته قوله لکن الحقیقه المستوفی
 علیه لکن تنزیها لکن لیست تنزیها لکن و ما یجوز یجوز و را حیا و العلوم گفته اما مجرد السواد فلیس مکروه لکنه لیس حریب
 اذا حبس فی سبیل الله البیض الخ و درو با گفته فان المکره ما ثبت فی شیء و هذا المثبت فی شیء الخ علامه شای در درخت گفته و درو با
 استا و خود آورده و لیس الاحتمالی الاخره اعلى الله تا با ثبات الحریته او الکراهیه الذین لا بد لها من دلیل بل الاباحه التي هی اصل الخ
 قوله درین محل تشبیه محل مندرج است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند و هنوز ولادت کنیا را عید گرفته
 و این را روز چشم ششی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر معرفت تبرک و شریف و منتن از روز است پس علماء وین
 از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن محرمات شعیبه و این شیطانیه از زبان شقاوت
 توان بر آوردن خبث و درون خود ظاهر کرد آن علامه علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم
 در جواب حال سایل فرموده اند فی حدیث و فی ما برت الحدیث فی الحدیث و لانه علی ان الزمان یشتت بما تقع فیه و
 کذا المكان الخ و همچنان مام نووی و غیره و دیگران درین تصریح فرموده اند و اگر این حضرات را از انیمه دین نبی شمارد بلکه از کذابین
 و ضالین است و اگر درین بیند که علماء بن الحیاج چه نوشته اند که آخر تصریح خود او شای از انیمه دین که اگر مسلمین بنار و باطله
 مقصد ابطال انکار شریف ایام ولادت با سعادت اعتقاد و اثبات بقا و شرف و برکت آن روز را مانند چشم ششی کنیا و روز کلان نصاری
 قرار دادن قطع نظر از آنکه در بی تفصیل این دین فساد است و صریح عداوت و انانیت جناب ختم رسالت پیش نهاد است و اگر مراد از
 عید گرفتن اجتماع مسلمانان بر استماع و ذکر شریف ادا کلمات بنیت برکت شرف زمان و کثرت بی پایان تپیل این مضافین
 آیات و احادیث ثابت فرموده اند که در عبادات و قربات با اجتماع شرف زمان و جماعت مسلمان نیات و فضیلت پیدا میکند و
 پس با اینهم اطلاق محاملت و مشابهت عید چشم کنیا و روز کلان و تنزیه **قوله** تشبیه باعمال کفار بنویسند و مکره است
 الخ **اقول** اولاً که تبرک شریف نیست روز ولادت حضرت سرور کائنات و ذکا احوال و فضایل آن فضل مکتب و بجا
 ثواب چشم قرآن و دعوت اخوان و ادای عهد قات و دیگر قربات با سعادت حصول برکات برگزینا اعمال کفایت پیران بجا آوردن آن
 دخول در عید نیست پس تشبیه بر نادر عید من تشبیه بقوم منوهم لازم ساختن محل کلام ندانی که چنانچه رسوم عاشورا و محرم
 مشابهت میبود عاید میکردیم تا مع العاشرین و ال سید و هرگاه از تنقید تغیر و تحالفت لزوم مشابهت زایل شده
 پس شرف و انتن ایام ولادت با سعادت و فرج سرور و ذکر آن حضرت را خواه و نخواه از شقاوت خود و فعل افعال کفار ساختن و
 از فضیلت خود محالفت تشبیه باعمال کفار را دلیل تفصیل انیمه دین قرار دادن محقق محالقت است آری اگر کسی روز چشم ششی کنیا
 مشرف و اندوید گرداند میتواند گفت که این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل منوهم است و تشبیه باعمال افعال کفار ممنوع است
 و تشبیه بقوم منوهم و لیس مناس تشبیه بغیرا و ثانیاً معتدین بسیار است که تحقیق نموده اند که عید بر طبق افعال کفار جایز
 نیست بلکه بران افعال است که از شواخص و نشان باشد ملا علی قاری و شرح فقه اکبر حضرت امام عظیم فرموده اند اما

بعض العلماء مقام الانحلال ليس به الكسوة بل ليس منسوبة الى كسوة بل منسوبة الى كسوة
واصل البدعة المنكوة في شعارهم لا منسوبة عن كل بدعة ولو كانت سياحة سواء كانت من فعل الابل السنة او من فعل الابل البدعة
فالله اعلم على الشارح الى اخره واما في شعارهم بانسب بعد زوال خصوصيت شعار شيوخ در اصطلاح تشبيه باشي مامود واصل
عموم مبلغ يگردد وروایت بخت طيلسان در رد قول ابن قيم نوشته اما ذكره ابن القيم منسوبة اليه وبقال الحافظ ابن حجر
يصلح الاستدلال في الوقت الذي يكون له العلم استهشارهم و قد ارتفع ذلك في هذا الزمنة فصلا و اخلاقي عموم المباح و قد ذكره
ابن عبد السلام مشكلة البدعة المباحة الخ ورايها امر نكروا عنى ادا قربات ورايام و لا اذ باكرات باشيرت و برکت که اعميو
دين احسان آن فرموده انه از امور مذمومة نيست و براسما لغت بخت از تشبيه غير امور مذمومة مستدين صاحب رساله تصديق
و تحري سواقفت هم معتبر داشته اند پس اگر نيت او رسم كفار خواهد بود تا البته تشبيه برسم نبود و غير ما لازم خواهد گردید و وعيد
من تشبيه بقوم لاحق خواهد شد و غير اين نيت ضرت بقصد غير تشبيه ممنوع علائق نيت حسب ارباب رسم که رسم چه بچه تشبيه
فرستاد و جنب و غيرة از طرفه تا نهال و لو بود اگر نيت صلح باشد جائز است الى قوله و اگر نيت او رسم جهالت باشد جائز
نيت که در ان تشبيه برسم نمود لازم خواهد آمد و آن درست نيت قال عليه الصلوة و السلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ و قد اشار طائفة
اسماعيليه برساله تنوير العيون ربنا بفتح يدين بجواب اعتراض تشبيه بر و انقض بعد از آنکه در جواب اول نوشته ترك السنة التحري عين
يا لفرق الفضايلة في شرو الخ بطور جواب ثانی می نویسد مع ان لا تحري تشبيه لفرق الفضايلة بل اتفقت الموافقة الخ قوله
قال الشيخ في حیات و التشبيه بالكفا منهي عنه و ان لم يقصد ما قصدوه الخ **اقول** قصد ما قصدوه خبری دیگر و تحری و قصد
تشابه نیت و واقعت آن که از تشبيه متفاوت امری دیگر است و معتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبيه ممنوع از کبار ارباب طائفة سابقا
معلوم گردیده است **قوله** منها ما قال العلامة في الدين فا كما في **اقول** من ينهون قولنا كبا في المالكى با وجود كبا كاس
ستدين صاحب الدار و دود نموده باشد حالی از سفاقت نیت **قوله** منها ما قال ابو عبد الله بن الحارث الخ **اقول**
و ينص مقام حال فير طائفة اسماعيلية بايد دید که از کلام ابن الحارث چند از فقرات مسببه حسب موافق معلوم شد که نمود و آنچه
ند بر طائفة را از پنج زن بر میکنند از اورد میان همان قول حذف ساخته و بر کلام خلاصی خود بجهت اصل عوام و خفا حق
لفظا الى ان قال بر زبان آورده چه انقول بن حارث موافق عقیده طائفة باطل و ضلالت بلکه خلل انداز اصل ایمان مخالفه
ان است انتم منون جعفر الکاتب کفرون بعض اگر گوش داری نشنود اگر چشم داری ننگر که شیخ ابن الحارث و همین عبارت که بر
پرده دارد ترک نموده در بیان فضیلت شهر عظیم مستحق بودن آن زیادت عبارات و غیرت را بر ادای شکر نعمت علیها چه
عدم زیاده اخفرت صلوات بعد از فضیلت مسموم این نوشته تشريف فیما یومئذ تنصیر تشريف هذا الشهر الذی ولد فی فی ان یحترق
من الاحترام فیفضل ما فضل الله تعالى بالاشهر الفاضلة الخ و هدران عبارت فعلی نهایی اذ او تل هذا الشهر الکرام ان
یکرم یعظم و یحترم الاحترام اللایق به اتباعا عاله معلوم می کند که کان یخیر بعض الاوقات الفاضلة زیاده فضل البریه با کثره و غیره

شریف که اصل مول عبارت از آن است چگونه ممنوع حرام خواهد گردید و اگر طاعت نامحرم است یا حرام بدست حسن و معنی دانسته
اعتقاد دارند که از این امر مثل سایر بدعات حسنه و ایمان خللی آید تا در پیورت و در حق شیخ موصوف که امر به حق مجتهدی
و چنین طعاع مودعه حکم صادر میسر باید نظر فائده در کلام شیخ که در اینجا میانه منتهی از سماع و در طریق خود است قطع نظر از آنکه عدم انکار
اگر پیش از شیخ بر سماع ثابت است در کتب شیخ هم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعضی اوقات به بعضی اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قول** فی زاد المعاد و لا یخفی الحاکم انک از ابتدا رفیه بالوحی و لا الزمان شیخی
و من خصل المملکت و لا از منتهی من عتده بعبادات لاجل نذر و امثال کان من جنس بل الکتاب **اقول** قطع نظر از عدم اعتقاد
اقوال ابن تیم که بر خلاف جمهور است و کتب خودی آورد و لا حاصلاً رساله بیان نماید که در شان مستند خود شیخ ابن الحاج که قابل
تخصیص شریف شهر بیج الاول است چه اعتقاد دارد و از آنجمله بن می شمارد یا از جنس اهل کتب است یا از آنجا که در دنیا فقها را
تصریح با سخنان تبرک بموضع و شاید و ساجد و آثار و آثار آنحضرت صلعم فرموده اند و او را عبادت الهیه مخصوص مملکت متبرک
و شیخ صحت برکت نوشته اند و تخری صحابه کرام و تابعین غیر هم درین باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدیث ابن
ابی بکر المقدیری قال حدیثنا فضیل بن عیاض قال قال اموی بن عقیقه قال رایت سالم بن عبد الله یخبر فی الماکن فی طریق فیصل فیها و یحدث ان
اباه کان یصلی فیها و ان ابنه یصلی فی تلك المملکت الحدیث یخبر فی انک انک فی کثف الله و قد ذکرنا فی بعض من
انما رسول الله صلعم فکل مکان یصلی فیها یصلون فیها فی کانی بن عمر صلعم لم یزل یتباه بخرجه بالستی قبل ان فی ذلک فقال ایت صلعم نزل تحتها
قال لا بل ما یستی لا یصلی الخ علامه مام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثانی فی بیان صحیح عبد الله بن عمر صلعم
القی فیها فیما یصلی صلعم و هو ان یستحب التبت لانه فی حدیث التبرک بیا و لم یزل ابنه یستبرک من مواضع الصالحین الخ و صحیح مسلم در حدیث
که گفت حضرت ابن مالک بن اسابن فی بصری بعض شیخ یصعد الی النبی صلعم انی احب ان یتقی فی فی منزلی فانه فی مصلی و
فی روایت فطی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ای اعلم فی علی موضع لا تحذره مسجد ای موضعاً احب صلواتی فیه تبرکاً بانما رک
و فی نه الحدیث انواع من العلم فقه التبرک بانما الصالحین الخ و همچنین تبرک بانما دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه و تعالی عبد الغفر صاحب
و تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیهم نوشته اند برکت در کلام و در انفس و افعال و در کلمات ایشان و هم صحبتان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان بی دریغی طاهر و پاک و هم و تفسیر عزیزی است سوم آنکه بعضی مواضع تبرک که مورد قبول
و حجت الهی گشته اند یا بعضی خانه ها قدیم اهل سلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در اینها احداث توبه نمودن و طاعت عبادی آرد
و بر سبب عزت و نفوذ نیک می باشد الخ و شاه و امامان و ملوک و درجهات و درجهات طهارت گفته اند و حقیقت طهارت و نیت
و غسل و وضو بلکه بسیار چیزها و حکم و وضو غسل بهتره چنانکه سه تداون و در شنگان بزرگان یا در نجاریا و در آن کار که نافع بپایان است
و ایشان بسبب دعا کنند بجا آوردن و در شیخ بزرگ و بزرگ است مستحبه نگاه داشتن و در مواضع متبرک و ساجد و طهارت و شهادت
تسکین و لباس پاک و نیت پوشیدن الخ و آنچه در عبادت منقول از ابن تیم است لال با نثر حضرت عمر صلعم که در سبب این است که علامه عینی در

این بحث قرار داده می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسن است قسم و حجاب و کچک از فرق اسلام تقسیم بدعت را مذکور می نماید
 و اگر مراد بدعت سیئه باشد پس آنکه از این عبارت مفهوم شود چه بسیار چیزها و عهد سلف نبوده مثل بنا و مدار و در قنطر و تند و کتب
 و علوم مختلف حاصل پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادت و مجاهدات و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا حجاب نیست و
 عتائیت قال الله تعالی ربنا انبت ابدعوا ما کتبنا علیه لانا ابتقا و هو ان الله فرعوناً من عابثنا الخ بالجملة اگر چنین بود
 شود بکثرت و در کلام مستدین حجاب را که با ابطال او عار او موجود است و در عبارت منقول در جوامع شایعین بر تقدیر صحت نقل است
 که مقام دشمنان منقول امام غزالی نوشته پس لا یقول صاحب الدفوفت فی شرح نقل از احیاء العلوم و غیره و ثانیاً بر تقدیر صحت
 نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفات دیگر و تنها محدثین اگر محمول بر ظاهر باشد برینا قصص تعریض امام غزالی که در احیاء العلوم
 و کیمیا سواد حجابی و تغییر بدعت واقع است فافهم و لا تکن من المتعصبین قوله معمول محابیه عظام بود الخ **اقول علی الاطلاق**
 این را در عار علم نمودن مخالف تحقیق تحقیق است علامت خجاستی و ریشه شفا فرموده اما اقامت العلم و اصلاح اخلاق کان النبی
 صلعم اذا جاز قام له الصحابة الخ و در شکوة شریفه از عمن عایشه من قال ما رایت احدا کان شیبه یستأید یا و لا و فی ریشه
 حدیث و کلاما بر رسول الله صلعم من فاعلمه اذا کان من دخلت علیه قام الیه یا فاحدها یبدا فقیهها و جلسها فی مجلسه کان اذا دخل علیها
 قامت الیه فاخذت بیده فقیهته اهل بیته مجلسها رواه ابو داود و این تحقیق از حدیث حضرت انس رضی الله عنه باطل نتوان نمود
 که اولاً نفی قیام در آن مقید است بقید اذا راده پس نفی مطلق قیام دیا نفی قیام وقت محمی در قول حضرت انس فی صرح منصوص
 نیست و ثانیاً قطع نظر از قیام اذا راده جمله مذکور مذهب است و مذهب در قوت خبری می باشد از همین جا است که حجة الاسلام سید صاحب
 رساله فرموده بل کان محابیه لایستویون لرسول الله صلعم فی بعض الاحوال که مراد از انس فی فی نهی عام ظاهر می
 به با ساقی البلاء التي حرت العادة فیها باکر الم لا علی بالقیام الخ و ثانیاً و بسیار از احادیث و روایات که محابیه بر نفی عام کرده اند
 و مراد از آن صرف نفی التزام داشته اند و حق همین است که قیام در عهد حضرت صلعم بود البته عا و مستمره بدانند اشتد فی المعاصات
 ان الحسن ان القیام عند الخول کان و اما فی زمانه الکراسته انا کان من التکلف و لم یکن متاد الخ قوله بلکه بغض نفس نفس
 بود الخ **اقول** با وجود ادعای تجر علی الاطلاق همچو کلمه عا لانه بر زبان آورده می نمند که آن محققین را حدیث شریفه تحقیق تطبیق
 فرموده حکم جواز بلکه در باب تکریم دینی داده اند اما الفاظ که است پس در معاصات شکوة فرموده و اما جافی حدیث انس
 پس که انچه صلعم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع التکلف و الحثیه لالهی عند الخ و دیگر کلمه از علم شیخ خیر واد
 پوشیده نیست که مجرد کراسته آنحضرت سلمه نهی و ممانعت بوجه عام نیست و مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قرش فقال السید
 هوانه الحدیث نوشته که آن محدثی و وجه اجاب التواضع انتهی بر اهل اسلام مخفی نیست که اگر چه حضرت المسلمین راه تواضع و
 رفع تکلف نکردند و خود بلفظ سید و وجه بیگانه که در عهدنا و موجب ثواب بود نش شک نیست بلکه در مکتب سید فضل براسه و بر
 کراسته آنحضرت بسیار از امور رکت را صرف بجهت شفقت بر امت علامه ازین نقد فرموده اند قاضی عیاض علیه الرحمة و در

شفا فرموده و بن شفقته صلح علی امتنه تحقیقه و تسبیله ذکراته اشیا رخمانه ان لغرض علیهم الخ و سبجی تفصیل مسئله القیام نظر
قولین فریق جلال الخ **اقول** سباز انستابین چه جهالت و نادانی بلکه در شان علما و دین مثل شیخ الاسلام امام الانام
برایان الدین جلای غیره که تفریح استخوان این تکیم فرموده و سبجی کلمات و قیامت بر زبان آوردن نزع شیطان و کمال ایمانی
قول در نزع الیه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف خیانت شعار تجدید است و ترجیح
همچو سبیل محبوب بر سیرت حلیه غیره اعتناست تمام است چون قیام بخت عنه فردی از افراد اهلان مکرم حضرت نبی کریم و رسول صلی
که عموم و مطلقا مطلوب شرع شریعت است و هیچگونه تراحم که می امر محدود و شایع نیست و او را منقوله محدوده غیره فعلی از ان برای
نیست و علما و دین احسان فرموده اند بر حق هیچ حکم مانعت و حرمت و ادخال در بدعت ضلالت نبوت مزاحمت کمال است
و از مستدین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نسبت احتیاط و احتیاط را در اختیار اندک شایع دعا و حکم حرمت و کبریت بلکه احتیاط
و راجحت است که اصل شریعت است و او را و یک شایع از ان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقول از ان مجرب و شایع
آورده بر تقدیر محبت نقول نیز بر گزین جلیل قوال هر چه مختاره همان علما مان مجرب و غیره از علما و دین دلالت بر کرامت هم ندارد
فصل عن الخیرة و در مجلس الجار از ان مجرب و غیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای الطیب نوحه خلا اصل و مع ذلک
علما که اشتهی ذلک عندنا الخ **فصل** در بیان استنباطات مجربین عمل مولد و قیام الخ **اقول** تقدیرات ایمان است بحد
بعض مقدمات و تفسیر معبر برای تفسیر محب و تحریفها بکار برده و معنیها به هر چه پیش باطل بوده اند بحدیجهت بسط تقاریر علما و دین
ضروری ندانسته مرتب بر بیان اختلاف اجزایش کفایت میکند **فصل** در بیان اجتماع مردم شکار عموما ممنوع است الخ **اقول** برکت
و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلوات و علماء و حفاظ برکت خیر و اوقات متبرکه و نیک و توبه و نشو و نما و ایرات مقبولیت و عا
و عبادت و نزول برکات و انوار از مضامین آیات و احادیث استخوان مستدین صاحب رساله را بدان اقرار از انچه شایع علیه
صاحب تفسیر سوره قدر نوشته اند و با لفظ از مفسرین این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را ببلایات نیک مکانات
و حضور و اجتماع صالحان و در ایجاب تواجبات برکات و انوار بر تفسیر عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر تقدیر تسلیم نماید
و تفریح مورد بودن مخصوص مجالس کار حضرت سید ابراهیم صلعم برکات و انوار از ان کابر مستدین خود خوانده پس برینند که
شاه دلی الله و طوبی و فیوض الحرمین نوشته کنند قبل از آنکه المکاتبة المعطیة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته و الناس یصلون علیه صلعم
و دیگران ارا صاته التي تری فی ولادته و مشاهد قبل بعثته فزابت انوار سطعت دفعة واحدة فقامت تلك الانوار فوجدت
من قبل الملائكة المکملین بائنا انوار المشابهة بائنا انوار الحاصلات تحت انوار الملائكة انوار الرحمة الخ **فصل** در فضیلت
بقا و سبب کیفیات اجزا بعینها و در کمال الخ **اقول** این کلامیت بیکانه از عقل نمی فهمد که بقا و کیفیات اجزا بعینها و در کمال
ضرورت باشد اما بلا انبات عروض الخ و منافیات مخظوره ادعا انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانوار از انبات باشد
صحت و از حلت بسو حرمت و از غیر و برکت بسو مشروط ضلالت البته منی القصر بجات علما و مصلح دلائل شان است که بسیار

صلوة الطیب

از سبیل کلامی مقتضای آورده است که قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الخانیله و هذا باطل بالضرورة فان حصول کل مرتبه
 مشروط بانقضاء الآخر لیکون اول فلما لیکون قد یا حکم الجوع الرکب منها الخ و منها ما قال فی شرح سفر السعاده از کثیرین
 شهابی بوده که گفت پرسیدیم عیان الخانیست را از این گفت بهتر ساخته می شود از شیر و آب لیا پس بخورید از الخ نام حجت الاسلام
 در حیا العلوم فرموده الدرجه الفاشیه الموزون المفهوم و بالشرع و لک لا یخرج الا من حجرة الانسان فیقطع بابا حقه ذلک لانه ما زاد
 الا کونه مفهوما و الکلام المفهوم غیر حرام العسوة الطبیخه الموزون غیر حرام فاذا لم یحرم الا احد من این یحرم الجوع نعم فی غیرها یفهم
 فان کان فی مخطو حرم نشره و نظمه و حرم النطق به و سوار کان بالحقان و لم یکن الحق فیها قاله الشافعی روح اذ قال الشرع کلام حسن
 و قبیح متبع و مها جاز انشاء الشرع و الامکان جاز انشاء و مع الامکان فان ازاد المباحات اذ جمعت کان ذلک الجوع مباحا
 پس در صورت سموتی که هیچ چند قربات است و پس هیچ محظوری که مانع حکم مفردات باشد هر نسبت به شرعیت جمله اجزاء و ضم آنها
 با هم موجب احسان محکم نمی گردد و دوسه صاحب که چه گمانش دارد و اگر این بیان اصل مطلب نیست بنیاد و تقریر در بیان فکریه
 مستند خود را پس بنید که دو کاتب زبانه را مظهر حجت الله علیه در مکتوب از دهم مر قومت که سماع بر و قومت کبی که شفعه فی محمل
 فتنه بنا شد و کلامی موزون بالحق موزون بی مداحلت محذور شرعی انشاء نماید و ضای ازان در باطن تسمیه بنیاد علیه
 سرور یا حرمی پیدا آید تقسیم سماع البینه مباح که در کتب و ادب مباح که کلام موزون و صوت موزون یا شعر جری مباح گردد
 الخ و مقتدار اسحاقیه در این سمسکه تقسیم موزون چیز بقدر قدرت و قصه برات نوشته اگر اوقات بطریق شکل با قصد
 بقدر و ساکن هر دو کرده چیزی و بد جائز بلکه مستحب است زیرا که در حدیث شریف آمده من لیل بالند فاعطوه الی قوله و تصدیق
 بهیچا و منوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که در مجموع چیزی پیدا شود که در هر هر واحد از اجزای مجموع نبوده قال الله عز وجل فی شهر
 التقادیر میا لیکون مع الاجتماع بالایکون مع الانفراد کقوة الجمل المولف من الشرائع الخ اقول عجب خطیب است که خطابه از این
 می شمارد و مضراتی می بخار و این فقره و شرح عقاید و بحث حجت تو اتر واقع و غرض آنکه اگر چه خبر واحد یا نظاره حجت علم
 ظنی بوده اما اجتماع اخر اترقی پیدا میکند که موجب علم یقینی دیگر و پس این قول شرح عقاید دوسه حصه رساله را از پنج وین
 بر میکند یعنی هر هر خبر که هر چه است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواهد کرد که افعال حسنه با با ع و حسن است و عقاید
 حرام خواهد نمود آری اگر خبر هر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مرود تا البینه مقصد حسنه رساله روحی خود و کاشان این
 بیچاره شرح عقاید را می دید و می فهمید که در آن چند جا احوال جزای مجموع است لال نموده است انداخته و صحبت ماست و بگوئیم که عیان
 یا جاز است یا اعراض هر یک از ان حدوث است پس مجموع عالم حادث است چند صوت حدوث بودن هر خبر مجموع هم بالضرورة حادث
 خواهد بود قوله قول به اتحاد کل افراد و کل مجموعی قول فاست الخ به اقول ما بین کل افرادی و کل مجموعی گویند و عقیده است
 ابالی ثبات مشروط بودن هر یک خبر و بشرط انفراد و خصوص بودن در آن است لال باری تقریر بی بنیاد مرود و پس هر یک بطریق
 بشرط انفراد ثابت باشد و اجتماع بجهت عروض این مانع البینه باقی خواهد ماند و هر یک بشرط انفراد بشرطی بوده و بر آن هر یک ثابت است

باشد و عا و بطلان آن اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة و الشرح مبارک فرموده ان کل حکم علی
 الافراد کان صحیحاً علی تقدیر الاجتماع والا فلو کان حکماً کان تلازمان و کان صحیحاً علی الافراد و لا یکن عند الاجتماع فالحکم
 متعارفان الخ **قوله** جواب الی انما یسئل من است که بعد از آنکه در غیر شریعت صلوة صحیح الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیده که حضرت علیه السلام
 این عمر سفر و دیگر صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با وجود اقرار بدعت و اطلاق لفظ اجتماع و احداث فروع احیای حضرت
 هم فرموده اند و بعضی امور در بعضی اوقات بر اهلها عدم سنیت و در بعضی بابت تربیة الام و عدم تدوین احکام با وجود اقرار اصل
 استحباب و بعضی امور بجهت لزوم نراحت بکتاب سنیت محسبیم و اجتهدا خود بر خلافت اجتهدا و دیگر مجتهدین اخبار هم فرموده اند
 و نیز در فروع رسید که قیاسی که آنحضرت صلعم که علی الاطلاق شروع است بر صلوة و اذان غیره امور محدود و مخصوصه مقیده
 منصوصه بخلاف عام است پس این التزام تمام است و حال آنکه حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از سابقین اینکه در خبر
 گفته لان علیها سلف را بجلای علی بن ابی طالب علیه السلام یا امیر المؤمنین علیه السلام اذ دخل تحت الوعد قال الله تعالی
 ارایت الذی نبی عبداً اذا صلی الخ **قوله** در خصوص مورد ایراد که صحابه کرام هم چنین فرمایند **اقول** حاشا که بر مذمت نیست
 صحابه کرام مورد ایراد شوند اما جلالی بی باکی صاحب دلاله باید دید که چگونه چنانچه خود در حدیث مذکور بر مذمت صحابه رساله
 انما و عظیم بر صحابه کرام وارد میشود که حسب انش استخوان بدعت شرعی که مخصوص فضائل است با وجود اقرار بدعت و اذعان
 ابتداء فرموده اند و نیز سزاوارند تجویز نسخ کلام الله فرمایند و نه تنبیه فضائل لطیف این جنرات هم سزاوارند
 لازم گردیده و موافق دیگر عقاید طایفه نیست بل زوم بلکه التزام هم در شریعت است **قول** همان جواب است الخ **اقول**
 جواب اینست که اگر ایراد از جانب صحابه کرام و بعد از آنکه مجتهدی بر مجتهد دیگر و چه اشکالات این امر نیست و صحیح است و قبول
 اما جواب اجماع علیه محض نیست و ما موقوف چه اگر یکدیگر پیچیده نراهم امور محدود و کتابی نیست نیست و در این موارد و ابواب عا و بطلان
 و امورات مطلقه است و حسن آن مقیده و موقوف و محدود نیست و نیز فرموده از شرع شریف ثابت است و بعد از آنکه اینست
 با اینهمه اینطایفه قیاس مع الفارق نموده و خود را مجتهد قرار داده گاهی حکم سننات بر آن نموده لازم میکنند و گاهی جهت تجویز نسخ قرار
 مجید بر آن حضرت می نهند پس بنا برین مذمت صحابه کرام هم مورد ایراد است که نیز می بیند **قوله** حسن مطلق و اگر قبول است صلعم منوع است
 الخ **اقول** اولاً و ثقیلاً حال افاضه حضرت امیر علیه السلام با وجودیکه از رساله صدیق صلی الله علیه و آله است که در حسن مطلق قرار
 نیست اینک اینهم مرتقی نموده بگشاده پیشانی و در آن میگویند می کنند و ثانیاً قطع نظر از فضائل هرگاه یکصدی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و شریعت ثابت گردیده تسلیم نموده پس بگوئیم که مراد از ثبوت اگر تعقل بر وجه مخصوص انفس کتاب نیست است پس اینها حسن برین خصوصیت
 است و اگر مراد از ثبوت عمومات شریعت و عدم نراحت کتاب نیست است پس نیست چنانچه مجالس انکار از حضرت صلعم که گفته
 شریف و حسن ثابت فرموده اند البته شروع است و موسس و معالج مجالس انکار از آن برود و دفع است **قوله** مراد از حکم مطلق
 چیست الخ **اقول** مراد از حکم مطلق حکمی است که مقید بر وجود یا عدم این خبر و محقق بر فروعی ازین افراد و محدود و مجید این

نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعاً مقید بوجود یا عدم این توفیق است و اگر از جانب شارع محض است خواهد بود و این مقود
 بعمل آرد خواه بطحا از دیاد قربات جمیع برکات این توفیق همراه کند حاجت دلیل گیریت ملا علی قاری در رساله فضائل
 نصف شعبان بعد از آنکه توی بودن زوایت و حاجت مخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسد قلت یجوز العمل بالنسبة
 الضعیف لایسا و قد ثبت روایتی عن کاتب الصمدی بطلانها فلا بد من المقید بالشرع قوله برتن اول جایز است که مطلق
 و حمل نزاع از ان قبیل باشد که شرط بعد از این توفیق مطلق باشد الخ **اقول** اول صاحب تصریح مستدین صاحب رساله مدار
 احکام شرع علم است بوجوه و وجود غیر علم ثانیاً در رساله دعایه مولفه مولوی خرم علی که از کاتب این طایفه بوده اند مرقوم است
 اگر گوی که دست برداشتن در وعده نمودن از احادیث توفیق فعلیه البته ثابت است لیکن بر وعده عقب موقوفه نمیشود که البته
 چه دلیل گویم که چون ثابت شد که رخص الیدین از ادب عادت و جالیج است و سونت بوقی و دن فنی نیست پس صاحب دلیل
 دیگر نماند داعی از جانب شارع محض است الخ در این بیان گفته اما دست برداشتن برای وعده است تقریب طاهر و جواز است
 زیرا که در حدیث شریف رفع یدین و وعده مطلق ثابت است پس بیوت هم مضائقه دارد قوله در برتن ثانی الی قوله و دیگر
 عموماً کاتب بالفعل زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه ساعلیه در رساله مصباح الضحی این مطلب باین عبارت آورده بودند مطلق و در قسم هم تاسیس ایک
 شش من حیث العموم والوحدة الذمیه آورده و سرانجامی من حیث هو موطن من مطلق قسم اول که سائده الشی المطلق آرد و موقوف
 قضیه طبعیه و در قسم ثانی که سائده مطلق الشی آرد و موضوع قضیه ممل قدما بیکه تمیز کرده بین او و بحث عنه اصولیون که قسم
 ثانی می آرد حکم او سکا بهی که تحقق موهبای سائده تحقیق ایک فردی پس شروع می آرد پس قسم مطلق شروع موهبای جمیع افراد
 و سکی که لازم همین آتای الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السعفا السائده الفقهیا قضیه برین سخا بهت نموده اند باز همان حرام
 پیش می نماید حالاً با زبانی که مطلق موقوف عنه را مطلق الشی یعنی موضوع ممل قرار دادن باین تصریح نمودن که اگر موقوف
 مشروعت جمیع افراد آن لازم نمی آید صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الامتداد فی افراد اخر تحقیق مطلق میتواند شد محض
 مخالفه است چه مطلق موقوف عنه اصولیین مقتضی اطلاق است و مسلم در بحث محل مطلق بر مقتیه آورده قالوا اولاً لکافی المنهاج
 فی العمل عمل بالذلیلین و جواز نباشد قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق مقتضی اطلاق الخ و در حاشی بنیه نوشته ای مقتضی الاخبار
 بای فرد کان بخلاف المقید تحقیق المطلق فیلین مقتضیاً لا لاختصاصیه لا تری فی النسخ انی تحقیق المطلق فی المقید مع
 انه لیس بعمل للمطلق اتفاقاً ۲ منه در تحریر و شرح آن آورده و قولهم انه جمیع مریا الذلیلین مخالفه قولهم لان العمل بالمقید عمل
 به قلنا بل بالمطلق لکان فی ضمن المقید من حیث هو کذلک فی ضمن المقید و هو المقید فقط و لیس العمل بالمطلق ذلک لای العمل
 به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل با صدق علیه المطلق من المقیدات و منشاء المخطئه ان المطلق با صطلح
 و هو اصطلاح المنطقین المابیه لا بشرط فی فطن ان المراد به نه اینها لکن نه اینها لکن نه اینها لکن بل المراد به الفرد الشایع بشرط

اولا طایفه حتی کان تکلیف کاش طایفه اسماعیلیه مختصات کتب اصول امید میدهند و می فهمیدند که بگویند عینه
 الاصولین مطلق یا نه یعنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فروع الاستقرا فی افراد اخر را تحقق حکم مطلق
 عینه هرگز کفایت نمی کند از منظر اسم طایفه است که در مذہب عقیده مطلق را محمول بر عقیده میکنند مگر وقتیکه از شارع هر دو در یک امر وارد
 باشند چنانکه در کفاره همین قرار است عامه قرار مطلق است یعنی نفسیام ملت ایا هم قرار است حضرت ابن سیرین عقیده بتسبیح است
 پس در خصوص آن حکم بتسبیح جوب عمل بر فرد و قید خاص عقیده قرار می یابد و اطلاق ذایل میگرد و در هم ازان طایفه است که در مسئله
 زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل ثمة مطلق بود مگر هرگاه در دیگر احادیث شریعتی زکوة ابل غیر سائمة فرموده اند
 اطلاق منوخ گردیده فقط پس اگر مشرودیت مطلق میبخت عینه را مشرودیت جمیع افراد آن لازم نمی یابد و در صورت تحقق در یک
 نوع فقط برای تحقق مطلق کفایت می نمود منوخ و ذایل گردیدن مطلق و اطلاق آن چو سنی داشت اسماعیلیه لازم است که
 از کتب معتبره اصول حقیقه ثابت کنند که مذہب حمله اصولین همان است که در رساله اصباح الضحی و غیره ثبت کرده اند لا
 بونش مذہب معتبره اصولین خفیه باشد و مانند قول بالجله ضرورت است بر استصحاب عقیده و لیس علاوه از دلیل
 مطلق الخ اقول قطع نظر از منقول اصولی خرم علی که سابقا نقل شده برای این دو مایه الله چیزی انقضای کلام مولانا طایفه
 منقول میشود در رساله بدعت مینویسد باید دانست و قس که اشیا و متعده در یک مذهب عام مندرج باشند مثل اندراج حکم
 در مفهوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بان متعلق میگردد اول آنکه هر یک از آن اشیا مخصوصه حکمی ملاحقه متعلق گردد و در مطلق
 هیچ حکمی از احکام شرعی متعلق نباشد مثلا گوشت کوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت
 نه حلال و در باب منوی هرگز نفی را نمی رسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق با نظری ذاته حکمی از احکام
 شرعی متعلق گردد پس مطلق بفرقات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضای نماید گوهر بعض افراد بحسب عیاض خارجی
 حکم مطلق مختلف میگردد و مثلا گوشت خنزیر حرام اگر چه در وقت مخصوصیال گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگر چه در صورت
 جنابت محرم میگردد و در باب نماز و در تحقیق حکم صورت خاصه که دعوی برای آن حکم مطلق در صورت خاصه بگویند عینا
 بمانند تمسک باصل که در انابت دعوی خود حاجت بدلیل ندارد و دلیل و همان حکم مطلق است پس الخ لخصا اگر چه بگویند
 اصل حکم مولانا طایفه در نظام عمل کلام تقریر باصل بیانش ناقص لیکن برای این روز این اسماعیلیه کافی و واضح است اگر که
 برای صحت و صدق حکم مطلق جزاخر بیانش در هر فرد ضروری ندانستند مثال صدق الانسان کتاب بالفعل باوجود عدم صدق
 کتاب بالفعل بطریقه درین بحث بر آنناط آوردن در هر عقیده و دلیل علاوه از دلیل مطلق فخر بنی شهادت مولانا طایفه طلب
 است و مرد و پسر که رسول الله صلعم که احسب اوست اگر همراه آن میبود جمیع اهل اسلام در حوت ایشان و تلاوت قرآن
 و حج و غیره را باید که حرف برای بگویند بطور کنیت و شریعت مقرر داشته اند باوجود عدم اثبات حرمت این امور از حضرت
 شارع چگونه حسن نکردند و انما خوان و برکت بطرف حرمت و مغلالت مثال خواهد نمود حیف که این چهارگان را بل نمیدانان

خود را هم بدین و ضمیمه نمی توانست با وجودیکه آنها را همچو صحایف آسمانی میدانند و میخواستند با یکدیگر در حدیثی آید بر زبان
 می رانند خواه بخواه بر آید و چون علماء را ملین تهت بحالت و ضلالت لازم میگردد و قوله **قال ابن النجیم فی البحر ان کرا الخ**
اقول و استقام حال تحریف رساله باید دید که چگونه بخود اولی آخر بر طبع است میکند تفصیلاً آنکه در بحث تکبیر
 عید الفطر که باین حضرت امام اعظم و صاحبین و کرام الله تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طریق است اول آنکه اختلاف
 در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکه در چه و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید فصحی و عید فطر هم چه تکبیر را سنون میفرمایند
 و امام صاحبین هر را راست و جبراً بدعت میدانند روایت دوم آنکه اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
 برای عید فطر تکبیر را سنون میفرمایند و امام صاحبین ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامه این سهام بر اولی
 ترجیح داده و بر بیان تضعیف روایت ثانیه گفته که مجرد ذکر آنست در هیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونه نفی آن میفرمودند پس
 اختلاف در اصل تکبیر یعنی ندارد صاحب بحد روایت ثانیه را ترجیح میدهند یعنی که اختلاف در سنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است
 عید الفطر و از آن طرف این امام جواب میدهد حاصل جوابش آنکه ذکر آنست اگر چه هیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم مخصوص
 سنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است که البته بر این حکم مخصوص این وقت مخصوص از شارع ضرورت پس باید دید که از
 صاحب بحد روایت ثانیه که ثابت گردید حال آنکه بر بیان مجرد و گیرالیفات صاحب بحد روایت ثانیه که ثابت گردید حال آنکه
 آن مخصوص صاحب استحقاق جواز نیست بلکه در خصوص همین سکه از همان صاحب مجرد و در بحث منقول است اما الحوام فلا یسنون
 سنن کبر و الاقتضای صلاح فقه غنیمت فی الخیرات بخرائج **قوله** شرح المدة الخ **اقول** قطع نظر از موجود بودن شرح عمده حال آنکه
 منقول آنکه اولاد کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومیات مندوبات شرعی است و ظاهر این قول
 بر تقدیم صحت فیم صاحب که در تحت نقض مرتجع مناقض است و اگر احوال منقول صادر است که خود از علامه ابن حجر و غیره آورده است
 و نایباً صاحب کرام و دیگران عظام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بحدیث اندراج تحت عمومیات شرعی است
 و عدم نراحت کتاب و ثبوت حکم استحسان و احباب فرموده اند ضعیف که صاحب عملیات منقول را بدعت گفته حضرت ابن حجر
 صلواته صحت را معلوم گردیده در استحسان و جناب این مخصوص که صاحب علم و اقرار آنجناب بدعت بوده است بنظر صاحب عبارت رسیده
 در نه هیچ کلام نمی گفت که بحدیث آن ملین و کلام تا صاحب کرام رفته و ثالثاً مقتضای احقاقیه در این بین غیره تالیفات خود در بسیار
 از مسائل مخصوصه که بخارج اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصه بر افعال معینه بنیت خیر حکم اباحت و جواز بلکه استحسان است
 و او است از آنجا که در سکه پانزدهم کسائل گفته رسم است که در شادی پس یا دختر زنان نهان است از رسم نقد و پارچه و زیور همراه
 آورده میدهند این مورد در شرع جایز است یا نه و جواب نوشته این چنین افعال موافق قواعد اصول شرعی جایز است الخ و هم
 در این بین و اولی مردمان بحد و چیزی بحکم را وقت پرتانیدن لباس نوشته و بدعت نوشته اند فی غیر ذلک فی المسائل الکثیره و در اینجا
 خصوصاً در روز ولادت را علما و محققین بدلیل خاص هم ثابت فرموده اند اما اهل این حاجت مستند صاحب الهم مستند است

و فضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و شرف واری زیادت عبادت و خیرات و خصوص ایام میل جمیع اهل اسلام است
 استعمال و کار حضرت خیر الانام صلعم و خصوص بن ایام صرف لحاظ شرف و فضیلت نیست فی ذلک چگونه از عباد ایام منوع و حرام
 خواهد گردید **قول** حسن مولات اهل حرمین **الحاقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان نقشبند مراد آباد که رساله بکاتبین شاهان و سلاطین
 صاحب دهلوی علیها الرحمته جمع فرموده اند در آن رساله در مکتوبات حکام فرق فتنه و تمیز حق از باطل هر قوم است در اینجا تحقیق نیست
 نفسی آن نیست که علم محیط نبوی این تفرق تشبیه معلوم فرموده بر آن نوع این مذهب قاعده نشان داده که هر مسلمان آن قاعده را
 با دینی توجیه عقل بدون تشدید حدیث درمی یابد و آن نیست که در مخرج دین و نشان آن نظر نماید نه مذبی که در آن جا
 باشد از اقرب الی الحق و اندک بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه بنظر یا زاد الله تعالی شرف خاصی از اسبابین هم است تا مسلمان
 و دور دست از طریق حق و جاوید تقسیم فاعل نمایند و در احادیث شریفه فضایل هر دین شریفین نظر انسان باید فرموده که این سخنی
 کاشمش علی بن موسی و همچنین شاه ولی الله دهلوی در مصنفات شرح موطا و دستورات خود حاجانجا تفریح نموده اند که علم بای
 اهل حرمین برانداختن است بالاتباع و از تسلط لشکر نیرید و جمالی و مبتلا و ظلمی نیرید غیر هم در بعضی اوقات بر حرمین یقین
 و قابل قبول نبودن ظلم و افعال محرم نشان لازم نمی آید که مستحبات مروجیه و لایمیه دین از فقهار و محدثین مذہب اهل سنت
 که از مشهورین و معتبرین مبدین طبعیان اند نیز قابل قبول نباشد حالایا بدو فتی که از اکابر علماء اعلام دایمیه کرام حرمین طبعیان
 استخوان و ترویج امر کلیه فضل آن در ایمان مثال آید و شیوع محو اعمال ضلالت و در آن مبدین طبعیان قرن بعد قرن مابین علماء و
 صلحا و البتة نزد اهل اسلام بموجب احادیث شریفه مستحب است که از نو اسامی علیه تسبیح نباشد چه به اسماء علیه راجحه اقرار آن میکنند
 چنانچه یکی از ایشان در رساله اسمی بر جنس کوثر گفته **ل** کفر کعبه ای و شباهی ابکی بار **قول** تجویز علماء اهل سنت از شیخ راجه
 محل استقامت **الحاقول** اولاً تجویز علماء اهل سنت امری که مثل شرک خلل اندازد از اصل ایمان باشد چنانکه مذہب
 اسماء علیه است چگونه محل اشتباه نباشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جا ذکر علماء اهل سنت و ثانیاً
 کلام و مجرب و تجویز کسی عالم از علماء اهل سنت بطور سهو و خطایست کلام دین است که امری که دایمیه دین و علماء مشهورین معتبرین
 اهل سنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماء علیه هم بجا با موافقه مذاق خویش با محضرت
 استای میکنند از صد سال در اکثر بلاد اسلام تحسن استعمل آورده باشند با تباع جدیدی متکبرین که سر بجا لغت در بعض
 اعصار برده باشند موجب ضلالت و تشویش و شبهه بر آنحضرات تهمت تجویز ضلالت شنیده عاید گردانیدن و نوبت تفسیر و تفهیم
 رسانیدن امر است از انصاف و دین بعید و تجویز نیست خلاف عقل مدید **قول** فمن احد از علماء حنفیه سابقین **الحاقول**
 اولاً که از مطلق کشف الظنون و غیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیار از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبدالحق محدث
 دهلوی سابق بوده اند درین خصوص سائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از اینکه کافی است با انظار احوال صاحب
 انچه در مجمع البحار مذکور که شیخ عبدالحق محدث دهلوی از آن در کتب خود نقل کرده و در آن رساله هم درین باره استظهار میکنند

احترام قادم بحسب وجه علماء اعلام بتحقق نقل طبق تمام را حادیث حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام جائز بلکه مستحب محسن
فرموده اند امام نووی شرح صحیح مسلم بذیل حدیث فرموده فیما یرکب من اهل الفضل وعلقتهم بالقیام لهم اذا
اقبلوا کمذا الخ بحسب علماء الاستحباب القیام قال القاضی لیس فیما من القیام الممنوع عنه نماز لکن من یقویٰ علیه و هو
جائز یمثلون قیام اهل الجوارح قلت القیام المقام من اهل الفضل تحریقاً بما وفیه احادیث و لم یصح فی الیهی عنه شیء صریح وقد
جست کافی لکسب کلام العلماء علیه فی جزو واجب فی عاقبتهم النبی عنده الخ و اگر سماع علیاً از جمهور علماء اعلام سر و کار نیست
تا پسیند که معتقدایان این طایفه چه نوشته اند تطبیق سماع علیاً در مقام حق گفته وقت تلاوت کی تعلیم کسی نکردی مگر عالم با عقل او را
اوستاد و والدین کی کسی تعلیم و قیام جایز است الخ و علاوه برین اگر قول بعضی که برخلاف جمهور و کبریت قیام خاص جهت تعلیم
قادم بر بزرگان رفته اند تسلیم کرده اند تا هم از آن قول مخالفت این قیام لازم نیست چنانکه درج کسی در بزرگان ناپسندیده است
و در غیر این صورت حرام مکرر و نکره است **قوله** اما باب ثانی پس در تصحیح رساله اشباع الکلام الخ **اقول** تطویل الخطاب
این باب از چهار انواع است اول الفاظی در بیان ششام و تجلیل و تفصیل و طعن و طام در حق علماء و کرام و اینها اعلام و دوم و سوم و چهارم
کتابت و اعتراض بر عبارت و اگر اکثر مقام سوم اعاده مطالب بقه محض بر تطویل کلام چهارم در حق مخالفین و نقل عبادت
بی فهم اصل امام از آن ثانی خود سخیف است و نتیجہ عند کل فی عقل صحیح حال امثال از سابق ظاهر گردید حال البعد ضرورت
آنچه متعلق با بر این است باید شنید **قوله** این کلام ناشی است از عدم وقوع الخ **اقول** اگرچه طایفه سماع علیاً در باب این قیام
و ترویج نیست اما مخفی نخواهد بود که اصل نزاع عامه طایفه با اهل سنت و تقسیم عدم تقسیم همان معنی بوده که مستندین معیاره مثل
اعظمین و امام نووی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی غیرهم از اسنی شری نوشته اند و او امیکه اکثر سماع علیاً بنام دلایل و شواهد
پیش کرده اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنها بحسب طایفه هر دم منطبق بر همین عوی اعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور
می تواند شد و الا تقریب هم تمام نمی تواند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیده اما آنچه صاحب رساله
نظریعت جاہلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کرده چگونگی منفرقی بصاحب اشباع الکلام منققی بطایفه لیسام نمی بخند غایب
آنکه عرف علماء مشربیت در آن مختلف باشد و نه خیر لازم نمی آید که بدعت شرعی بحسب عرف آخر تقسیم باشد چونکه صاحب الزمخدری
داو که نزاع درین از نزاع لفظی است پس بدین را در خیر مقام حاجت تطویل کلام نیست **قوله** فیما و زابادی در قاموس که کتابت است
حاصل این معنی را و معنی بدعت ذکر کرده است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروز آبادی در آن کتابت نیست که بخیر المصنف سنی
شرعی صحیح نباشد همان فیروز آبادی و همان کتابت نوشته و الصلوٰۃ الدعاء و الرحمة و الا تعارض من المتأمن الله عزوجل
علی رسول الله صلعم و عبادۀ فیها رکوع و سجود الخ **قوله** پس نزاع در آن با بر اصطلاح عرفی دیگر که نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکه نزاع حقیقی طایفه سماع علیاً با جمهور اهل سنت و تقسیم همان معنی است که صاحب اشباع تحریر نموده است حال سنی گردانی صاحب
رساله باید بدیر تقدیر یک تقسیم بدعت یا بر معنی تسلیم نموده و نزاع ما بین نزاع لفظی تعبیر کرده پس از آنکه دلایل او را در
نظر آورده

بر باد نشدند و مجروح و عدم فعل بلکه عدم نقل از آن حضرت معلوم که در آن مذکور است حسب حال صاحب را هم دلیل ضلالت شدن
 نمی تواند بگوید **قول** حدیثی که در سنن مستدرکین را مخصوص آن زعم نمودن باطل است **الخ** **اقول** ابطال اقوال مستدرکین
 محققین و از اجله علماء مشهورین از علایق عقل و انشا عاقلان لا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعت ضلاله حصص منها البتة
 الحسنة بحدیثی که در سنن حسنة فله اجر و اجر من عمل بها و منه قول عمر بن الخطاب البتة نه **الخ** و مجمع البحار گفته کل بدعت
 ضلاله حصص منها ما هو واجب کمال اوله التکلیف و سنده کتب تصنیف کتب العلم و بنا و الدارین و التراجیح **الخ** **قول** حدیثی که در این حدیث
 بمعنی احی و روح آنه بمعنی اخذ و ابتداء يقال ان السکین فی الاحده و منقلبه کذا فی القاموس **الخ** **اقول** اگر بگویند از مستدرکین
 رساله و شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سنن بمعنی اتی بطریقیه و مثال است احداث طریقیه خیر و احداث طریقیه شر
 يقال بطل الشیء مسموره و سنن بطریقیه سار که کذا فی القاموس و مجمع البحار گفته من سنن حسنة ای اتی بطریقیه مرضیه یقینیه و بسیار
 همدار است و سوا غیر تعلیم علم و عبادت ادا و بی و کاف فی الکماله و الفضل است و کذا ابتداء و او کان جوق الیه **الخ** شیخ محمد
 دهلوی علیه الرحمة در شریعه الاسلام فرموده من سنن فی الاسلام حسنة کسیکه مینهاد و پیدا کرد و درین مسلمانان راه و روش نیک
 و مردم الحدیث و همدار آن تا من سنن الاسلام حسنة کسیکه مینهاد و پیدا کرد و درین مسلمانان راه و روش بد را **الخ** و درین
 بمعنی روح صافی شمول این حدیث بر استحسان این حدیثات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقیه خیر هم ترویج
 از خیریت **قول** دانی این تفصیل نیست **الخ** **اقول** علماء اعلام و داعی متبوعه ذکر فرموده اند از انچه از فرموده حضرت
 صلعم است در دیگر احادیث شریعه از منعت بدعت حسنة حدیثی که درین حدیث من ابتداء بدعت ضلاله لا یرضایا
 و رسوله کان علیه من الاثم مثل تمام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنة که در وی مصطفی وین و تقویت و ترویج آن با
 و مجمع البحار بنیل بدعت ضلال نوشته بود احتراز از بدعت الحسنة **الخ** قطب اسماعیلیه و ظاهر حق بنیل حدیث من احداث
 فی امرنا الیس من نوشته او لفظ الیس منین بناره بی اسکی طرف که کائنات اوس چنین که که مخالف کتاب سنت که بنویس
 بر اینست **الخ** **قول** بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت **الخ** **اقول** با وجود فهم اینکه عامه طایفه اصحاب علی عدم نقل از
 صلعم را قطع نظر از دوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هر جا دلیل حکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
 و مادر است بدعت آنحضرت صلعم را شریعاً تقسیم میدانند و زیادت بر بدعت را مستلزم نسخ میگویند و اندک باز شک که درین
 امر که مرادشان نیست یا آن ویرا کرده پوششی طایفه انچه بعض علماء سابقین فرموده اند بطریق ضلاله ذکر کردن از اهل عقل
 و حیایانیت بعد از آن از جهنم مقام ظاهر است که انچه در چند ورق دستخزات رساله اشباع الکلام کلام کرده در انکه
 است بفضالت و جهالت عامه طایفه اسماعیلیه خود بلکه انچه اکثر استدلالات خود هم کردن است که حاجت شرح تطویل
 ندارد **قول** بعض از ایشان قایل باینکه جناب قایل برادر و از اصحاب پیدا نبوده اند **الخ** **اقول** با وجود دریافت اینکه
 صاحب اتباع در باجماع بودن قول حضرت عمر بن الخطاب بر منی شری و عدم محبت عل و منی انوی مفسر و منی بر تحقیق امام نووی
 و غیره

است نوشتن این فقره چه تند و دراز و صواب است که حسب اصل صاحب سال هم کسی از علماء قول حضرت امیر المومنین علیه السلام را بران می نویسد
که امام نووی غیر نوشته اند محل نموده قایل آنچند که صاحب شایع افراد و دراز و صواب نیست بنوده است **قول** که نم بر هیچ امر و دنیا
که در زمان حضرت و صحابه بنوده اند و دلیل شرعی بر حق آنها قاطع نیست حاجت و دلیل است الهی **اقول** قطع نظر از آنکه
حال تلمیذ صاحب رساله از سابق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذاهب معتاد کبری طایفه خویش تامل میکنند
حال آنکه کبری او جای پیش میکنند که اصل اشیا بر وجهی شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول فعلی حضرت
صلعم و درین باب بر آن مواظب عوام بعضی عبارات مبهمه متعلقه قبل نیست بل تحقیق اصل مسلمین میکنند و بی اقامت و دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم و در بسیار از امور دنیا و دین **قول** که درین ثبوت هیچ نزاع نیست **اقول**
اولا عامه طایفه را در همین تقسیم امر و دین که بآنحضرت صلعم پیدا نمود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و مستی نزاع است چنانچه از این امری
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکند و بعضی عبارات بی فهم طالب سبک اشبات اینکه عدم نقل از آن
صلعم دلیل ضلالت است بطوریکه آرند و توجیه میجو امر را توجیه قبیح بآنحضرت صلعم می نمایند و ثانیاً آنکه قطع نظر از عقیده دیگر
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت و امور دینی که بآنحضرت صلعم حادث شده باشد و بعضی حکما اکابر علماء را
از وجهی بسیار اینجانبان نیست پس جوار بر مقدمه و غیره در پی جمع هر طریق باین اندازه و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت
قرار داده گوید در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قول** که آنچه از دلایل شرعی ثابت نیست مخالفت آنهاست الهی
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن مخصوص از شایع است چنانکه مذاهب طایفه اسماعیلیه که چیزی بآنحضرت صلعم نقل از سنت نیست
از مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم معنی نکردن شایع امر را مستلزم مخالفت آن امر شرعی نیست و در
مقاصد مسلمین و انفس حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل نموده و منها انما خلاف رسول الله صلعم فی الاختلاف حیث جعل عذر
خلیفه که در رسول صلعم اند اعرف بالمصالح و المفساد و او فرشته علی الامه استیخفاف احد الی قوله فاستخلفه و مخالفتی که
علیه السلام و ترک تبعاع الخ و را بر آن نوشته و لا نسلم ان مجرد فعل الم فی فعله البنی صلعم مخالفت له و ترک اتباعه و انما یکون ذلک اذا
ما بنی عنه او ترک امر الخ و در تحفه شاعشریه گفته سوم آنکه نکردن اختلاف چیزی دیگرست و نسخ فرمودن از آن چیزی دیگرست
مخالفت و قی میزند که شایع است اختلاف میفرمود و ابو بکر بنده اختلاف میکرد آنکه پیغمبر صلعم اختلاف نکرد و ابو بکر بنده کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلیل شرعی خروج از عموم باشد و بات شایع و فراغت امور دینی است چنانچه و صحیح البطلان و غیره و تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیه گفته اند من الاول ما کان تحت علم ما ندی شایع الیه من الناس ما کان بخلاف ذلک نهی شود بر سختی است
علماء کرام و اولیاء عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت و ادن بعضی جهات است **قول** که هیچ کس که از آن حکما اکابر
علماء و صاحبان **اقول** اولاً هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امر و دین که بآنحضرت صلعم پیدا شود و بدعت حسنه و سیه
بی نزاع اقرار نموده است پس لابد کلیه کل بدعت ضلالتی تا بران معنی حسب تحقیق شایع مخصوص به هر بدعت سیه گردیده که معنی دیگر

نباشد که این نفع لغوی است بر بنابر آن حکم تکذیب جاری می‌شود حق است و ثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیو حسن
 هم قرار است بلکه علما ناخدا در دم تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلمه محل خلاف است بدعت سنی کی بعد از دیگری رفته اند و ثالثاً قطع نظر
 از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن حجت اقرار حال هم تصور کذب بی‌نیام است چه بعد فرض یکدیگر از امام نو و علی
 قاری و غیره کسی مخصوصی در آن بیان نکرده باشد اگر امام نو و غیره را از اکابر علماء و ذاهل کعبه بلکه نماز ابتدا از علماء اسلام اند
 چنانکه از بیان فاسدش می‌تواند تا البته اگر حقا اشباع را هم کاذب قرار دهد عجیب نیست **قول** دعوی ثبوت این مدعا بقضای عموم
 کلمه من لا یحل **اقول** این تقدیر تسلیم تعریضات اکابر علماء و ذاهل کعبه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیه فرموده اند بلاتامل بموجب حدیث
 شریف من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة سيئة فله عذاب غیر محصور در قرون گذشته خواهد بود نه مقصور و محدود و براسکات
 منی یعنی جواب مائت مسائل اسماقیه سر دست موجود سوال چاه نهم بدعت حسنه محدود است بوقت سن الاوقات یا غیر محدود و الی یوم
 القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتبسیها بحديث من سن سنة حسنة فله اجر من سن سنة سيئة فله عذاب که قطع نظر
 از عدم طائفة کتب سنیه اکابر دین سایل بر وجه اکابر طائفة خود هم نمی‌فهمند باقیانند اینکه سن بشبوات مورد شامل احداث نیست
 پس لالت دارد و بر اینکه صاحب رساله سنی نه یکتا و یزید اند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بعوم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
 سنی سنی روح بشمول احداث طریقی که طریقه بدعت منافات دارد **قول** این که این بر محدث مبدع قرون گذشته را داخل بدعت سیه
 نمی‌نمایند بلکه محدثی را که از اصول شرع ثابت نیست **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیار از اصول موسوم
 طائفة با مدنی است اما توهم اینکه ثبات حسن اثر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس بر این وجه با بعضی اهل
 اسماقیه توجه باید نمود که در بسیار از مسائل خاصه با حسمان و استحقاق و مخصوص در اوقات خاصه مجتهد اندراج در اصول
 مسئله شرعی با وجود عدم ادعا حصول تبه اجتهاد و تفریح نموده است **قول** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرع
 علماء و موافق مبادی عبادت اهل **اقول** بسیار از علماء کرام همراه خلفا دار بعظم دیگر ائمه اسلام را هم در
 حدیث شامل داشته اند پس نقد رتبه زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و المراد بهم خلفا الاربعه
 و من کانوا علی طریقتهم کعمرن بعد العیر و ائمة الاسلام المجتهدین لا علماء کلمة الله تعالى الخ و مر قاه گفته قیل بهم الخلفاء
 الاربعه و بعد بیان خلافت گفته قیل هم و من علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احوال
 الخ و علماء الدین الخ و الحجج صاحب البکلام اسانده کبر و طایفه هم نرسیده در انجیل الحاجه حاشیه بن ماجه که در مصنفش
 بسیار از کبرای طائفة نقل دارند و مستند می‌نگارند و در ذیل حدیث شریف می‌گویند و من العلماء من هم و قال کل من علی سیرته
 صلح من العلماء و الخلفاء و کالائمة الاربعه المتبعون المجتهدین و الائمة العادلین کلمهم مورد و ذلحدیث الخ **قول** احداث محدثان
 خود خارج از نفس مفهوم است **اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
 رساله را از انسانی بناید بدینکه که در حدیث شریف است **اقول** انفس نفس العلماء الخ این آدم الاوّل کف من و معها لانه اوّل

اول من القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ من بر اعدا اصری مخالف نمی شود باطل می بود و از مفهوم مسلحین خارج می بود و درین حدیث شش نفر چگونه وارد میگردد اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیح بر اعدا اصریست که کرده آید کتابی بر سر مرتب گردوام نووی علیه الرحمه در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا الحدیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابدع شیئا من الشرکان علیه مثل زر کل من اعدی به فی ذلک فعل مثل عمله الی یوم القیامة و مثله من ابدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل به الی یوم القیامة و هو موافق الحدیث الصحیح من سننه حننه و من سننه سیئه الخ و اگر برین هم تمسکی نیاید تا بسینه که قطب عالم علی و ظاهر حق و ترجمه مسلحین فرشته که او شیخ اول طریقه نکاحا قتل کردنی که از پس احدث را خارج از نفس معنوم سنن منافی آن نمیدان کمال ناهنجری است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پرسید که نواب ثواب رساله خود مسلم داشته است که لفظ سنن در حدیث و فقره من سننه سیئه معنی ابدع است و همچنان ثابت است از رساله توالیقی صدیق حسن پس کبریا حضرت که قطع نظر از کتب منیه رساله بنده و فارسیه که خود جمع بنیامینده و هم کان لم یکن تصور میفرمایند قول و در راه المسلمین حسنا فهو عند الله حسن است که هر دو اصل و در آن احوال قول آخر از خصوصیت این احتمال مخالف هم اهل کمال حضرت اشباع فیت چه عاقل را بکمال استدلال بان در اموریکه از صحابه که منقول استند میفرمایند انقول از حدیث شریف دیگر و یا علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل بنیامین قطع نظر از آنکه از مابین طاهرات و نوحی که قضا و دیگر بایشند شاه ولی الله صاحب علم و در کتابیات گفته اند تو هم آنکه انجمن شریع بدان امر فرموده و در این تحریص فرموده و در چیز است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر زبانی است و چه در ضحیه که در حدیث مذکور میشود و هر دو قسم زبانی اند و چون نقل مستندیان از ذکر زبانی بفکر خالص شود و میشد مشایخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو جهاد دارد و کمال برادر است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال النبی صلی الله علیه و آله حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد بن الموطا علیها صحیح علامه طحطا و نوشته مسلحان علامه محمد بن البرقوثی عن حکم الترقیة فقال انما بدنه حسنة استحسنها المسلمون و قال صلوات الله علیه حسنا فهو عند الله حسن الخ و در بر چند فرموده قال العرف انما یفایحه انما قال علماء المسلمون حسنا فهو عند الله الخ قوله استدلان بدین اثر بر استحقاق احسان محمد تا آنکه مختلف میانین العلماء و مسلمین بوده باشند و منصوص از مجتهدین است نباشد بوجه باطل الخ اقول مستندین صاحب را بر استحقاق بریکه مخالف تراحم شریع نباشد با وجود عدم ثبوت اجماع و تفصیص مجتهدین سابقین بجهت استحقاق چند از علماء دین استدل بدین اثر فرموده اند از انجمله ملا علی قاری در رساله اقتدای بالخالف نوشته اند و انکان بدعة الا انها تحسنه و قدری عن ابن مسعود و هم را راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن قوله و در صورت عدم عهد و اراد از مسلمین و حدیث جمیع مسلمین باشند زیرا که المسلمون جمع معروف بلام است و جمیع معروف بلام مفید استغراق بود الخ اقول لا بد من عدم عهد محتمل است که برای جنس بود وجه لام بر آن جنس هم متمثل باشد و انجمن افراد کامله که تحقیق علماء دین اند مراد تواند شد

در صورت عدم وجود چنین واسکان هر يك اختلاف است بعضی اصولیین پس را مقدم دارند و بعضی استغراق را پس
و زسنا اختلافیه يك قول گرفته جزم بطلان استدلال كابر علماء نمودن سفاكت است و ثانيا صورت استغراق هم
بجز دم بطلان استدلال جزم نموان نمود پس عاوان نموانست چه بر تقدیر استغراق حسب متباد و شایع از حدیث
نذكر حسن هر شخص هر فرد از اولیین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب منصور چه بر استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر يك فرد است شمول جمع محلی باین مذهب من از ششم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب
ثبوت حکم را در كل فرد چنانچه محققان اصولیین تصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام سبط علی جمیع
الرجال الخ مولانا نظام الدین عیلة الرحمة در شرح فرموده یعنی انه متلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
بل هو باق علی جمیعته او لا فکثیرون من ارباب العربیة الی الثانی و هو الحق فقول لا ان تزوج النساء ولا تزوج امرأه
مبني علی شمول شمول الكل للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت محلی برای کلی بر ثبوت ان حکم برای افراد جزئیة شرعاً و
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تا هم در ثبوت حسن
استحسانات جماعتی از ائمه دین مثل انقاد مجلذ کر شریف بچگونه خطای لازم نیست اگر استحال جمع محلی بلام استغراق
برای كل فرد و یا جماعت جماعت و شمول آن بطور شمول کلی بر جزئیات جایز نبود تا البته تعلیق حکم بان موجب تعلیق
هر يك ميكويد و صاحب سالكه را بدلیل مجرد معرفت بودن جمع اعداد الزام و ابطال استدلال پیرسید و اذ فلسف
و چگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرفت بودن جمع و سفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه
گرام و دیگر ائمه عظام و در صورتی که استدلال بجمع معرفت باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و یا
شلع و ذراع احتیاجهم سلفاً و خلفاً بالموثاق غیر تکیه الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القداموسن الصحابة و تبارک
والتاخرین من بعدهم یستخرجون فی الاحکام الشرعیة بالمعومات ای بالالفاظ الدالة علی الخ باز در مسلم گفته و ذلك
كما احتج جعفر بن محمد علی ابی بکر بنی فی قتال النبی الزکات بقول امرت ان اتامل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فصره و اجمع بقوله
الا لله ما دانی بکرم بقوله الائمة من قریش بقوله انا معاشر الانبیاء و الانوار و ما ترکناه صدقة کذا فی التشریح
قوله و علم بالتفاق جمیع مسلمین دین زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است زلیف مخالف تحقیقات جمهور سلف
اولاً مجرد معرفت بودن جمع و در صورت مستلزم مقتضی تفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجروح باطل شود
باینکه گفته آید اسما بما اوتی النبیین ایاة من عند الله معاف و متباد و از میقول یان و تقدیر باین کتاب داده شده هر یکی از
انبا که فی ان تصدیق جزئی که تمام انبیاء را داده شده و آن کتابی حدیث مجموع انبیاء بالاتفاق نازل شده باشد معاف
از میقول شدیا اگر گفته آید ما ترک الانبیاء و هو صدقة پس معاف و متباد و از میقول بسبب احتمال شایع هر یک از آنکه در کتاب
و قابل توزیع نیست پس استدلال بر صدقه بودن نیز یک یا بهتر و که صرف یک یا بی یا مخصوص باشد مترادف نبوت انبیاء

وعدم جریان توریت در آن قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجبور باشد و جمیع انبیا با اتفاق از آن گذاشته باشند فقط
بهان صدقه است تا استدلال بر صورت جزیه چیزی که مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروک جمیع باطل گردد و با
گفته آید ما را در اینجا نه قبول آن بصحایته عدول فاوش بینکه مروی بر صحابی قبول است چه هر یکی از ایشان عدالت نداشته
حرف انچه جمیع صحابه بالاتفاق بر آن منتهی بقبولیت آن و صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از قبول
بر عدالت هر یک صحابی قبول ردایش باطل گردد یا اگر گفته آید مالک المسلمون نه موصوم مفاد متبادر ازین همین است که
بر مال هر فرد از مسلمین موصوم است استدلال از آن بر عصمت مال مخصوص هر یک سلطان صحیح است این طور نه مالک المسلم و مالک
المسلمون نه موصوم نه آنکه چیزی که ملوک جمیع مسلمین با اتفاق باشد صرف همان موصوم تأمین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود یا اگر گفته آید استحسان المسلمون نه موصوم مفاد متبادر ازین همین است که استحقاق هر مسلم از آنکه صرف مستحق است
مسلمین بالاتفاق من حیث الجورح من آن تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و با جمله مفاد متبادر و حدیث مذکور را بنظر
معلی بودن جمیع معنی عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمیع محلی بلااستمراق علم اتفاق مجموع
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعی غلطی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام فاوش بینکه تعظیم بر هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر حکم حرمت ثابت خواهد شد
استدلال بان درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و برین شبهه حساب و آنکه استحقاق تعظیم
فرد و مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث الجورح بر تحقق حکم جمیع محلی باللام و محسوس استمراق ثبوت حکم صرف بر مجموع
بالاتفاق در هر صورت و بر ما لازم و ضروری میدانند و میقولی است مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و فقه و عریض
و مخالف احتمال اکثر و شایع کتاب محنت و مسلم الثبوت و بیان جمیع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا مساوی
در شرح فرموده ای بطلانها المجعیه بصیقل المفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استمراق الجمع کلک اکثر
و عندنا کماکی من تبقیه استمراق المفرد اهل لنا تقدم من الاستثناء والاجل الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی
الاجل من الایمة الاربیه المنقذ منهم علی ان المفرد الجمع فی حالة الاستمراق بیان و لذک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما یفسره استمراق المفرد ولقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در
در دلائل سکاکی و تبیین او نوشته و ما ینا ان الحكم علی کل جماعه لا یستلزم الحكم علی کل فرد و جواب گفته قلنا یستلزم انه
وان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا کل فرد الخ و بعد در مسلم و کما که قوله تعالی خدم من اسوا لهم صدقه لا تعفی اند
من کل نوع نوشته و ما نشا ان عموم الجمع لیس کعموم کل فرد و بانه قول رفیع لغوی مختلف فی انه لکل جماعه او لکل فرد و الجمع
انما فی علامه عصام و اطل نوشته و استمراق المفرد اشمل ای استمراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان غفرا فی اللفظ او لا
کالجمع المحلی باللام الذی بطلانیه معنی الجعیه اشمل من الجمع بحسب النسخه الخ و بعد در آن کتاب و ما ینا یترض فی بیان کوان استمراق

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان هذا البحث له لان استغراق الجمع للمعرف باللام في الاكثر لا حاكمة كل فرد من الجنس لا حاكمة
كل جمع صحيح مع ذلك ائمة الاصول والخوارج تبغي كل جمع معرف باللام بكل فرد دون كل جماعته جماعة ائمة التفسير كل
الخ وجمهور كانت ولان اى الاسم المستغرق معنى كل فرد لا مجموع الافراد الخ واهل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور
محصوره كليز شته اند الف ولام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیه محصوره کلیه خواهد بود و نیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع وبرا آن اجماع مجموع لازم و ضروری باشد تا عدم منتج شکل اول لازم میگردد و کما لا یخفى علی من طالع
المنطق پس اتفاق جمیع و اجماع مجموع را در صورت عدم مجتهد بر اجماع محلی باللام ضروری بنه اشتق و باین ابعاد بطلان
استدلال علماء دین نمودن و معنی کل فرد را بخیال نیاد و در سقا بهت است اما نیا پس بر تقدیر تسلیم شد ط علم اتفاق جمیع
سلیقه تقدیر امری که مخصوص از مجتهدین است بنا شد لغویت چه برین تقدیر امر یکی از مجتهدین است هم مخصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب احتساب انهم باطل خواهد گردید و الدلیل الدلیل البیان البیان اما نیا پس این عبارت شرح حاصی سند
آوردن درست نیست چه این کلام را شارح حاصی در ذیل مذنب باطل ظاهر آورده که میگویند لا اجماع الا لصواب قوله و
استغراق است که در کتب اصول نشان این آثار در اوله تحت اجماع و شارح الخ اقول اما لا مجرد ثبوت استغراق چه ملازم است
دارد و بطلان استدلال فقها و کرام علماء اعلام نیا آوردن اهل اصول را در وجهیت حقیقت اجماع مستلزم آن نیست که درین
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکه بر تقدیر حسن بودن متحسن جماعتی از علماء اعلام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدین است بدرجه اولی ثابت است پس هم استدلال اهل اصول تا هم هم استدلال فقها و کرام و
و دیگر علماء عظام قوله مراد از سلیمین و غیره حدیث افراد کامله اقول و لا قبل ازین حدیث را در صورت عدم مجتهدین
ضحابه در صورت عدم مجتهدین اتفاق جمیع سلیمین اجماع جمیع مجتهدین نموده و علم باتفاق جمیع را مستند قرار داده
حالا در میان صفیحه انفراموش کرده بلائذ و حکم نماید که مراد افراد کامله و نیا انچه از شیخ علی قاری معین صنفی که استدلالات
مطابق ابعاد نیست چه در آن تخصیص مجتهدین نیست بلکه علماء کتاب است و اعیان ایشان مذکور اند و اگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از باسن بنیز و بطلان جمله خرافات او رد می نمود عبارت ملا علی قاری نیست و اما حسن فعل عمر بن عبد الغفری حدیث جبل مکان باطل
البیت الصادق بنی امیه فوق المنابر هذه الایة الشریفة فی اخر الخطبة ان الله بامر باعد الایة هذه هی البیعة الحنابلة
المستحبة كما قال ابن مسعود و ما راه المسلمون حنا فزعنا عنه حسن المراد بالسلیمین بدینهم و عدم تمیهم و هم العلماء بالکتاب و السنة الاعباء
عمرانیم و الشبهة الخ پس بنیام هم مراد و در خصوص صحابه که هم مراد و در خصوص جماع اهل اسلام باطل گردید و انچه از شیخ علی قاری تصدیق آن بر ائمة
دین از علماء مستندین فقها و محدثین که احتسان عمل مولد فرموده اند مثل افضال بهرست و اما ان اگر مراد باخصیص تنها استقلالی
ائمه ترون باشد است پس این تخصیص از تصریحات همان شیخ علی قاری و دیگر ائمه مستندین مرود و اما سابق و یحیی اگر تصدیق نیست
پس در اینجا تعلیلیه ثبوت نرسیده و ارباب و عبارت مجانس الابرار که عدم اعتدال کلام غیر مجتهدین کور است و در میان ائمة استند

پس آن تحسنت را داد و عبا و غیره پندین که چگونگی مخالفت با اصول کتب معتبره نداشته باشد بلکه اخل عموماً آنها را فسخ
 باشند مدعیان آنها از قول مجالس لازم نمیکرد و تا اسماعیلیه را مفید باشد قوله پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ اقول
 اولاً حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق یقینی است بر عدم فهم معنی لزوم چه در صورتیکه جماعتی از ائمه دین امر را که چگونه مخالفت
 شریعت نباشد مستثنی شده اند و در بسیاری از بلاد اسلام بلیغ گردیده و بعد از یکدیگر از علماء و بغیر اقامت دلیل اقوی مخالفتی
 درین آن پیدا کردند پس درین صورت بر اثبات حسن قول تحسین ابطال ادعا و تحقیق استلال بآراء المسلمون حسناً و عنداً است
 حسن بر تحسین آن امر صحیح است و مستثنی است تحقیق بر قبح آن امر که بموجب حدیث شریف از تحسین ائمه دین حسن گردیده است استدلال
 بآراء المسلمون قبیحاً درست نیست چه حکم آراء المسلمون حسناً در آن موافقت که قبح آن و شریعت ثابت نباشد و حکم آراء المسلمون
 قبیحاً در آن موافقت که حسن آن از شریعت ثابت نگردیده باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح تحقیق بدلیل حدیث
 شریف مذکور ثابت گردیده است پس اثبات استقباح آن جایز نبوده است پس تعارض کما لازم گردیده و ثانیاً بر تقدیر تسلیم
 لزوم تعارض بطلان استدلال باین اثر بر تحسین تحسنت اختلافیه تقید مخصوص نبوده از مجتهدین نه است قوله
 احتملج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ اقول صورت تعارض ترجیح هم تصریح مستندین متعارضه
 موجود ملا علی قاری نوشته من العلم ان الاصل فی کل مسأله هو الحق اما القول بالساده او الکراهه فیخرج الی دلیل
 علامه شامی آورده و پس الاحتیاط فی الافتراض علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهه الذین لا یذهب من دلیل بل
 فی الاباحه التي هي الاصل الخ پس امریکه داخل الطلاق مذکور با عامه شریعه باشد و چگونگی مخالفت و مزاحمت نداشته باشد
 و این ترجیح خیر باشد البته استحسان آن راجح است بر استقباح قوله علاوه از محل نظر بودن شیخ عبدالحق از علماء و راجحین الخ
 اقول و باینکه هم این احتمال ذکر کرده اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشته علیکم بسنتی و سنته الخ تعارض را شدن الخی الخلفاء
 الاربعه و من ساریرتهم الخ و قد تقدم قوله نقل ساله ناصر فاکهانی در در رساله سیوطی الخ اقول قطع نظر از آنکه نام
 ناصر مذکور ذکر نگردیده و وجود رساله مجهول است از حواله کتب مشهوره ثابت نگردیده تا معلوم میشود که ناصر مذکور بیاقت ذکر مقابله
 سیوطی ناصر بن سیوطی درین مسئله مثل ملا علی قاری و غیره نزد اهل علم و انصاف دارد و یانه اما آنچه صاحب رله از ناصر مذکور
 نقل کرده انکان اصل المولد هذا فهو غیر ثابت بواحد من الاوله الشرعیه التي علیها مدار الشرع و ما احدث بعده عهد رسول الله
 صلعم و کان كذلك فهو من الیدعه السیئه التي یقارب بها صاحبها لاسن البدع الحسنه التي یبای علیها کما فی علی العلماء
 حالش اینکه مرادش از عدم ثبوت چیست اگر امر او عدم ثبوت بوجه مخصوص است پس این بقوله و حواله باطل است چه علماء تنصیف
 فرموده اند که چیزی که تحت عموماً مذوات شرعیه مذبح باشد و مزاحم امور محدوده شارع نباشد حسن است اگر چه بوجه
 مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدا و احاقیه در مائت المسائل آورده قال الجزی فی النهایه البعدیه عثمان بن عفان
 و بدعه ضلالتهم فاما کان فی خلاف الامر الله بدور سوله فهو فی غیر الذم و لا نکار و اما کان واقفاً تحت عموم ما مذکور الله البعدیه

اوسوله نهونی خیر العاجل انتی و اگر عدم ثبوت یعنی خروج از عموم مندوبات مستحبیه هم اندر لایحه و مخالفت و مزاحمت آن
مستحب است پس البته علماء اگر اتم تفصیل بدعت سبیه بودن چهار فرموده اند اما برین تقدیر اصل مولد را غیر ثابت با اینست و تحقیق
عقالت را در اول کمال غوامض است کسانیکه بستم عقاب بودن بدعت سبیه تفصیل کرده اند تحقیق همان کسان را از ائمه و
و علماء را کمالین چون بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعی ثابت فرموده اند قوله پس با سبیه و تقسیم
بدعت محل نزاع نبوده **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردد که از همین بلدان خرافات اسما عیسیه قبل از نبوت سبیه
اما سبیه یا کانه میگوید لیکن قابل نزاع عدل مولد از بدعات حسنیه است لایحه از انقول بدعت رسید که صاحب سبیه که بعضی
دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علماء این هجر کی و غیر هم بلای نزاع اقرار و تسلیم میسازد
پس با وجود صدق ضعیف بدعت حرم تقسیم یعنی تقسیم شان بر عمل مذکور و با وجود تصریح شان به این امور چرا بدعت و حرام
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقهاء و محدثین گویند و مجتهدین بالاستقلال معدود و نباشند اما اینجا چنانچه چنانچه
استقلال است شامی در رد المحتار گفته المالحات بها و رد فی النص فی العله التي فيها انحصار النص ايضا لایحه و تفصیل آن در
سابق مذکور و هرگاه که احتیاج باشد صوم در یوم الاثنین مقیده بشکر و لاد است بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
باز راستندین صاحب سبیه از ائمه دین نصا منقول است الحاق بجمع الاول بجمع الاثنین الحاق بایر تریات و عبادات
بعبارت صوم بهان نیست که علت بودنش از نفس باقرار ائمه دین از مستندین صاحب سبیه است محتاج منصف جتبا و استقلال نیست و حکم
بدعت حسنیه بعد تسلیم تقسیم حساب قرار صاحب سبیه است مسائل غیر محدوده و موقوف بر زمانه مجتهدین صاحبین نیست قوله اما ندای و
اجتماعی مردم بر آن گذاردن یا نشیندن مقصود و لاد کسی لایحه **اقول** در حقیق عام حال و بعضی بی ادبی بدعت که چنانچه بچگونگی
درین بجهت بر زبان می آید و مطلق خود خدا میدارد اجتماع اهل اسلام بر آن استماع اراستاء و ذکر معجزات و وقت ولادت حضرت
سور نام علیه الصلوٰه و السلام که فردی باین کار نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت صوم نفل است پس همچو ذکر شریفی بلفظ
شبیخ و جمیع اجتماع مردم بر آن نشیندن مقصود و لاد کسی تصیر کردن آیهان خود بر وقت احتیاج ماته المسائل هم بودن و ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع بر آن اقرار تصریح نموده است قوله در تعیین عبادت مانند اعداد و رکعات و نصب
الزکوة و مقدار حد و کفالات عقل و قدرتی و اختیار نیست پس تعیین عموم الی قوله مدول از قیاس بودن لایحه **اقول** این
که برای اجتماع اهل شرف ایام ولادت بابرکت و انکاف افضل مجالس از کار پانوا گاهی بی فنی منقول و گاهی بی فنی اصول یوانه و در
کرب می رانند اما معنی کیست پس نمیدانند و مسلم آورده فصل فی الشرائع لبقیاس منها حکم الاصل ان کیون منقول المعنی بجهت العلوم فرمود
ای مایه رکعینا لاکا اعداد و رکعات و مقدار الزکوة الخ و تصریح فرموده فصل فی الشرائع منها حکم الاصل ان لایکون حد و لا معنی
مستن القیاس فی عقل منها و در حدیثی اخرا لا عالم بعقل کا اعداد و رکعات و الاطوفه و مقدار الزکوة الخ پس گاه که علت احتیاج
نشین یعنی بودن از زمان ولادت و از پیشتر آن نیست با عبادت حضرت رب العزت باطلای ائمه دین اقرار مستندین صاحب سبیه

بتفصیل حضرت شارح که معلوم عقل است و همان امر در ربيع الاول بحال ان کار حضرت خیر العشر صلعم با از مستندین جبار سال
 موجود است و در این مضمون نیز بعد از آن قیاس گفتن و در مسلک اشکال اعداد و کلمات و غیره سفین کلامی است تا تمام در خیالی است خام بعضی
 که تعبیری بودن مجرد اصل صوم پیش می آید و این را مانع احتیاج است و دیگر عبادات بقصد اشکال نیست می بخارند پس اینهم چنان
 بیش نیست تعبیری بودن که امر می ستند آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر هیچ مقام با وجود و نبود تعدیل و وجود علت قیاس نوع
 باشد و مختصات کتب فقهیه مثل شرح منته المصلی و غیره باید دید که از مصلوّه تطویر و صوم تطویر با قیاس حج و عمره ثابت و دلیل
 فرموده اند حال آنکه اصل حج و عمره تعبیری محض بوده اند **قول** که اگر ادای شکر گفت بعد از تقاضا کثیره از زمان حصول الی
 قوله فان عقل فاعلم ان شواکت بهم است الخ **اقول** اول این دعوی مصداق علی المطلق است و ثانیا در تحقیق تصریح است بر
 بدینی خود چنین که حضرت شارح که عقل عقلا را اولین آخرین بودند بران عمل نمودند و تعدیل آن بیان فرمودند از انرا شواکت
 و بهم ولی دلیل محض قرار دادن خط عقل خود کشیدن **اقول** شاه مذکور از احداث این عمل شریعی می سن سسته سیست
 خود را محرز سیسات ساختن **اقول** اول باید دید که درین مقام احداث را داخل سن میگردد و اندر آنچه در مابقی خود
 گفته بودیم باز اموش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لا طایل سابق باید دید **قول** که ناقله عن الرسله الهجره لنا للبحر الجبل
 سلما عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هر گاه که لازم نبودن نفی وجود از علم تسلیم کرده چگونه نصرت بفاکبانی
 نخواهد رسید چه اثبات حیرت و کرامت بهم حکمی است از احکام شرع پس آن مجرد عدم علم اصلی خاص بر آنکه در عیون متدوین است
 مندرج در داخل باشد چگونه فراحت و مخالفت حدود و دین در آن نباشد جز هم حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
 صاحب ساله اگر این حکم را افترا بر او نهادند و درست است که ما را فاهم **قول** که ناقله عن الرسله الهجره لنا للبحر الجبل ما الا
 الزان احتجاجها بود این حجر فلیب با صلی لان الاصل بانصر علی عیبه من مجتهدی الامت الخ **اقول** سابق ازین از احوال
 مستندین جبار سال ثابت گردیده که برای احسان بدعا سنده که ما را آن بر انداز تحت عیون متدوینات و بیشتر عدم
 نزاحت و مخالفت حدود و شرعیه است منصب جهاد یا تفصیل مجتهدین سابقین ضروری نیست حال او را بیجا سنده و دیگر باید
 مولوی خرم علی اعلی در ترجمه قول الجلیل شاه ولی الله صاحب بلوی از شاه عبدالغفری صاحب علیها الرحمه در بحث استین
 انداختن در گلو وقت دعا که از بعضی شیخ منقول است می آید و مولانا فرمایا که بعضی از اققون نه اعتراض کیا می استین
 گردن بین و آنرا کیونکه جایز بود که مالانکه او عیاد نور من به ثابت نهین هم جوابیست عین که قلب را این چا و کار نشا
 پیشانی است تقساین رسول علیه السلام سه ثابت هی تا حال عالم کابدی تو اسیر ط استین گردن بین و آنرا امر می
 اظنا کیواسطه یعنی تفرع کے یا وسطی که شریعت کمال حصول مقصود می کیونکه جایز بود که مالانکه او عیاد نور من به ثابت نهین هم جوابیست عین که قلب را این چا و کار نشا
 بیشتر عدم نزاحت اکابر علماء و دین از مجتهدین ما شاه ولی الله صاحب شاه عبدالغفری صاحب علیها الرحمه از بعضی با وجود
 عدم با توریات آن امور مخصوصها از تفصیل مجتهدین سابقین نموده آمده اند اگر چه موافق است با عیادیه اینهمه علماء را علم اسلام

گزاره باشند و از عجایب صفات استناده و تحقیق برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبث و طریقه
 لا طایله بر ما شیهه را بر قوم است که ملاحظه اش اینکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
 فصله موسی شکر الله تعالی انعمه فقال صلعم فخرن حق و اولی موسی بن حکم پس هم آنحضرت صلعم بر آن واقعت حضرت موسی بودند آنکه از
 فضل ابن حجر بر این حضرت حق در یوم مدین از ابدانیت و رفعت از آنحضرت بظهور رسید که این تعجب است که با وجود حدیث حدیث روایت
 صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و بنیاد کان ما مور با ابتلاع الانبیاء بن قریه و حینه لا حجه فی الحدیث لمن جرد السور و من غیر
 تجرید النعمت کما یصومون لان صومهم کان لا یبطله موسی علیه السلام لا بالتبشیر به و غایبه و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن حجر
 استدلالها الخ **فصل اول** استدلال ابن حجر بنی منفری چه که حوصلگی است از خواندن مشکوٰۃ شریف خود را محدث قرار دادن
 و در پی گستاخی کا بر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان این دسلام امتداد خیالی است حاتم سودا ایست نامقام
 حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی استدلال خود را کجا بر یون صوم آنحضرت بیاخت حضرت موسی علیه السلام متبنی نموده اند تا از
 بودن انصوم بحیثیت موافقت استدلال نشان مخدوش گردیده و طعن بر نشان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده
 صحیح گردیده حال آنکه هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم مدین بنیکر نیفت و استبشیر عبادت صوم بر او تعالی بجا آوردند
 آنحضرت صلعم در مثل آنروز که فاصله صد سال داشت بی آنحضرت داشت و او مشکوٰۃ نیست سابقه که در مثل آنروز شده بود و بوقت
 حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل مقصود حافظ ابن حجر و غیره به ثبوت رسید و استبعاد مشکوٰۃ آن مردود گردید و این
 از اعنی بودن صوم آنحضرت بر او ادشگر تحقیق که در آنروز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
 آن مشکوٰۃ بوقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن حضرت از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگرانیمه هم تصحیح
 فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال ما لم یطهروا بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم انما صامه شکر الله عز وجل فی الظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار اما علی التقریر
 و تفسیر بحث لانه تعالین بقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار و ان التقریر لانه علیه السلام امر بصومه الامر بالحج و علی التقریر
 بیل علی الوجوب که نه صلعم صامه شکر الله لایانی کونه للوجوب کما فی جمله صوفان اصلها الشکر مع انها واجبه الخ قوله
 ناقلا عن الرسالة المحمودة للتأخر المحمدر لانه المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب الاستنبط ولا اثر ولا اجماع کان مخالفا لها
 و رد الهنا الخ اقول قطع نظر از تنصیف علماء کرام و بیان کفایت ثبوت اصل عام عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول
 امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طریقه چیزیکه محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت باشد یا مخالف اجماع صحیح
 است در آنکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از اینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص
 برای آنکه کتابیچه وجود نباشد اما در سنت باشد یا مخالف کتاب باشد که این دو اصل مخصوص بر آن در کتاب
 نیست باشد اما در اجماع و اقوا باشد از مخالف کتاب سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره یعنی حرف او نرسیده

و عمل مولد را مخالف کتاب سنت و اثر و اجمل گردانیده **قوله** الحسن اظهار الفصح بولادت و تسلی الله علیه و سلم بعد وفاته
 فی هذا الشهر الخ **اقول** متشابه اینهمه اعتراضات و ایهیه جهالت است از مضامین احادیث صحیح صحیح حضرت
 سید المرسلین که امیه وین استخوان مجلس فکر مبارک ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام و ولادت از ان
 به تنصیف تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نمائند که یوم الاثنین تبریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت است
 همچنان یوم وفات است مهندس ادعای عبادت صوم برکت آید شکر نعمت شروع است و اظهار جزع و حزن دنیا حجت و را
 غیر شروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پس این مزاج من ادعای شکر آن نعمت است
 انصوس که صاحب سال را قول است المسائل یا دنیا مدور نه قول صحیح بول بر زبان نمی آورد و انصوس بر انصوس آنکه ناصر را
 مقوله علامه ابن حاج منصور بخمال نگذشت تقدیرت ابن حاج نمودن بر امام سیوطی اعتراض کردن جمیع میرا سنا قضیه
قوله ناقلاً عن السالفة لاجل الحاجة الى ما هو مطلوب من العمل بالان لا یزید فیها الزمان بهر زیاده العباد
 و الخیرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده و کان یجب ان یزید فیها العباد و الخیرات علی ما دلالات
 من هذا النعمه العظیمه و کان النبی علیه السلام لم یزید فیها علی غیره من الشهور شیئاً الاخره و بعد ان گفته تشریف نه الیوم متضمن
 تشریف نه الشهر الذی و لغنیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و بعد از آنست الاثری ان صوم نه الیوم فیفضل عظیم لازم
 صلح و لغنیه فعلی نه الشهر الذی ان اذا قلنا هذا الشهر الشریف الکرم ان یکرم و یعظم یحترم بالاحترام اللایق به اتباعه عالمه صلح
 فی کونه فیض الماوقات الفاضله و بعد ان فرموده فعلی نه تعظیم نه الشهر الشریف انما یکون زیاده الاعمال الخ
 فیه الصدقات و غیره و لکن القربا الخ حالاً باید فهمید که کسیکه یزیدت علامه ابن حاج دم زند اگر بوقت عملاً ابن
 حاج باستجاب یاوت خیرات و عبادت و خصوصاً بهر بیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه بقیه با وجود عدم زیاده
 آنحضرت صلح و نیز باستحقاق این ماه مبارک شریف و تخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قابل باشد و بصورت او
 ضاحت لفظی با امام سیوطی محض خلاصت و اگر آنهمه را اضلاک و محال او که شریعت میداند چنانچه از مقال ناصر مجمل
 و ناصرین ناصر مکرر بود است و بصورت نام نصرت بر زبان آوردن محض بجا بلکه مخالف عقل و حیات **قوله** لا یتاخر فی الکمال
 فانه حث فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم و الصلوة و الصدق علی الفقراء بدون جمیع الناس تذکره فصله المیلاد
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی باز نسبت نمودن آن بدان نعمت کذب فتنه است علامه ابن
 حاج در کلام سابق که باستجاب یاوت خیرات و عبادت را شکر حضرت نموده و قابل تعظیم ماه مبارک اعمال را کمال و مدح
 و غیره و لکن القربا که بر گردان آنرا عقیده بقید بدون تذکره فصله المیلاد و بقید بدون جمیع الناس نموده و چگونه
 قریات عقیده باین قید میتواند شد حال که عموم قریات و خیرات مجالی که کار و محافل پرانوار و اجتماع اهل اسلام بر
 در اقامت و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنانکه اهل کلام بر عبادت قرآن و تدائی بر آشوب بکت و دعا

وستم آن اما شرف مجالس که خیر سبب باشد بجز آنکه روایت کرده مسلم لا یقعد قوم یدکرون الله الا یستفهم الملائکة وستمهم الرحمة
 و نزلت علیهم السکينة و ذکرهم الله فممن عنده الحدیث حسب ترجمه شارح الانوار که از مستندین طایفه است گفته قرآن آورده
 پرنهاده کا نام لیا که گون که وعظ و نصیحت کرنا در دوا و دگر پرنهاده بیب و کرین و فلج و نیز مسلم روایت کرده عن ابی
 قال خرج معاویة علی حلقه فی المسجد قال اجلسکم قالوا جلنا نذکر الله قال الله اجلسکم الا ذلک قالوا و الله اجلسنا
 غیره قال فی لم یستفهمتم تهمة لکم و اما کان حدیثی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثی منی و ان رسول الله صلعم خرج علی حلقه من
 اصحابه فقال اجلسکم ههنا قالوا جلنا نذکر الله و نحمده علی اماننا الاسلام و من یعلینا قال الله اجلسکم الا ذلک قالوا و الله
 ما جلنا الا ذلک قال ما انی لم استفهمتم تهمة لکم و لکنه انما فی جبریل فاخبرنی ان الله یأییکم المملکة الحدیث و نیز مسلم روایت
 کرده ان قیده لاکه سیارة یتنون مجالس الذکر فاذا وجدوا جلوا فیدکر قعدوا معهم و حف بهم بعضا باختمهم الحدیث
 و در دلائل الحیزات آورده ماس مجلس یضی فی علی محمد صلعم الا قامت منه راحة طبیعة حتی یبلغ عنان السماء فتقول الملائکة
 یدرجس صلی فی علی محمد صلعم اما اجتمع اهل اسلام برأی ان لا یؤتی قرآن حصول برکت ختم آن پس از آنکه مسلم روایت
 کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله و یتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکينة و الرحمة و نضمت المملکة
 و ذکرهم الله فممن عنده الحدیث و طایفی قاری و شارح عین العلم آورده عن الحاكم بن عتبة قال کان مجاهد و ابن ابی لبابة
 یعضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان ینیموا ایلوا الی والی سلم بن کهل فقالوا انما کان نعوض المصاحف
 فار و انختم الیوم فاجابنا ان تشهدا فانه کان یقال و انختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمة رواه ابو شیبة فی مصنفه
 ابو بکر بن داود فی کتاب المصنوع بسند صحیح بالجملة انکابون این امور از قرات و خیرات انکابا حدیث و انما است و در خصوص
 و کلام الحق این حاجت تفرقه باین المصلوة و التصدق و ما بین جمیع ماس و ذکر حال سیلا و غیر مینا و انختمت صلعم نمودن صحیح
 بکلام سابق مناقشت ثابت گردان است اینجا که تطوع صلوة و تصدیق برای شکر نعمت عظیمه و تعظیم خصوص شهر مبارک از
 قرات است همچنان اجتماع اهل اسلام بر قرات قرآن و اجتماع ذکر انختمت صلعم از اعمال زکیات است و همچنان است و موت
 اهل اسلام و ایصال ثوابی العام بالجملة فرحت و ولادت یا برکت و اظهار سرور و یدکر قعدوا و نعت و اجتماع برادر شریف
 و دخل اصول شریعت است که جماعا ماله المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از نیت مولد اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه
 و تعظیم ماه مبارک بدیجیت و ادراک انواع عبارت مراد از نیت صالح و هر دو بر یک است بچگونه فرقی نیت و اگر معنی دیگر
 مراد باشد تا ناصرن آن معنی صحیح و نتیج آن بیان نماید که تنقیض نموده آید اما اینجا نین ناصرن قبول نیت مولد را تذکره
 و قصه سیلا و انختمت صلعم تفسیر نموده اولاً که از انفس لیس نیت قرار دادن غیر مقبول است و دوم دین ذکر شریف و در
 برای اجتماع انرا مناط صحیح قرار دادن و وجه خاص بر آن صحیح آن بیان نمودن محض فعل و ناسم قول است اگر ناصرن ناصرن
 حالاً بر اثبات صحیح ذکر شریف و اجتماع اهل اسلام بر اجتماع اربابا و فضائل حضرت خیر الانام صلی الله علیه و علی آله

و صاحب احیاء بر مسلم باز شبهه قدیم عدم نقل این اصل از آنحضرت صلعم بنابر مذمت طایفه سماعیله یا عدم نقل از قرون گذشته
بنابر مذمت بعض طایفه بنده بین پیش کنند تا اولاً تعظیم خصوصاً و مبارک استجابات یا دوات خیرات و اعمال انکیات از اصلیت
و غیر ذلک من القربات بحجت شکر نعمت عظمی یا بقدرین زمان از فضل آنحضرت یا از قرون گذشته نقل نمایند و ثانیاً دلیل انداز
اجتماع اهل اسلام بر استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال انکیات و افعال قریات از ما خواهند
و بی این امر دعوی نصرت علامه مدح نمودن قابل بحث و انتقاد اهل علم نیست قوله همین سخاوی در توهمین شیخ غریب الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن را غیر اهل حقایق کما حقانند استند بحجت چند از علماء و کرام حل
بر معانی لغویه ظاهر نموده اعتراضات دارد فرموده اند اما جهلنده محققین که بر مصطلحات و ادوات آن علم مفصلاً واقف شدند
کتب و وسائل کثیره در دفع اعتراضات تصنیف نمودند بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ بر خلاف نسخ صحیح تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بر آن
مطلع نشده اند آن کلمات مخدوعه را مخالف شرع شریف دیدند و آن فرمودند پس چه اینها معذور بلکه ما جوایز و شواهد این همه
از کبر استحقاق و مستندین صاحب رسالت نقل خواهیم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام خمینی یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر مدق روایت و محبت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چنان اکار از
اینهمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه اینهمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بحجت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و اتقین مرجع دانسته آید لازم نیست که در سایل فقه و حدیث هم استناد با توالت شان مردود یا
و سبب ایشان نسبت استخوان منالالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه مضاعف و سهفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع الزام غیر لازم داده حال آنکه از شواهد آنچه در اسبق گفتیم باید شنید و در مختار
از علامه صفی ابراهیم و در بیان حال مخصوص حکم آورده نموده کلمات بتائین الشریعه و تکلف بعض السفین را راجعها الی الشرع
لکننا یتقنا ان بعض الیهود افتراء علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض الامانین بعد ما اثنی علی الشیخ
ببعض وصفاته غیر انه وقع لفی بعض کتبه کثیره اشکلات نظائر افکانت سبباً لا اعراض کثیر من لا یحین الفطن بدلم
یقولوا کما قال فیرحم من الجبانه المحققین ان ما اوجبه تلک الظواهر لیس مراداً و اما المراد امور اصطلاحیه علیها متاخر و اهل
الطریق الخ امامنا لم یسمی و مطالب فیه آورده و فی طبقات الشراوی الجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلاله فی
سائر العلوم و اما کلمه علی شکر الاله فیه فیه کلامه لا غیر فاکو و علی من یطلع کلامه من غیر سبک طریق الرایحه و قد ترجمه
الشیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایه الکبری و لقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارضین کان الشیخ عزالدین بن
یکو علی کثیر فلما حبس الشیخ ابی الحسن شاذلی و عرف بالحوال القوم صار ترجمه بالولایه القبطیه الخ لغرض شراوی و کتاب
المواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیداً بالکتاب السنه و یقول کل من رمی به ان الشریعه من الله

بلکه جمیع عالم بغير الشان من کلامه نا معلوم راتبه و حجج ما عارض من کلامه انفرقه نهو سوس علیا خبر فی تذکره الشیخ الطاهر
 المغربي بنریل المدینه المنوره ثم اخرج فی نسخه الفتوحات التي قابلها علی نسخه الشیخ التي بحطه فلم ریفها شیئا ما کانت توقفت
 فیه و قد منه حین انقضت الفتوحات الخ و هدر انت الخ اما من اشی علی الشیخ رحمه الله تعالى من العلماء فقد کان الشیخ فخر الدین الفیرزانی
 یعتقده غایبه الاعتقاد و یکر علی من یکر علی الشیخ و یقول لم یزل العلماء و کثیر علی الاعتقاد فی الشیخ الخ ان اراد الله تعالی ما
 اراد من انتصاب شخص من البریه بجلال الدین بن الخیاط فکتب المسائل فی درج و ارسلها الی العلماء و سلوا السلام و قال بنده
 عقاید محی الدین بن العربی و ذکر فیه اعتقاید راتبه و مسائل غارقه لاجل المسلمین فکتب العلماء علی ذلك بحسب السوال شنو علی
 معتقد ذلك الشیخ عن ذلك کلام مغیر قال الفیرزانی ما ادری الا و جاب بن الخیاط تلك المسائل فی کتاب سوس علی الشیخ
 و فیهها یرون کلام الشیخ علی خلافه راده الخ و هدر انت و من اشی علیها فی الشیخ کمال الدین و کذلک الشیخ تطیل الدین
 المحمدی و کذلک الشیخ قطب شیرازی و من اشی علیها فی الشیخ فخر الدین الرازی الخ و من اشی علیها فی الشیخ فخر الدین محمد
 بن المغربي الشافعی فی الشیخ الجلال السیوطی الخ و هدر انت قال قد شرح کتاب الفصوص جماعه من الاعلام الشافعیه
 و غیرهم منهم الشیخ بدر الدین بن جاعه الخ و هدر انت قال الفیرزانی ما ادری الا و جاب بن الخیاط تلك المسائل فی کتاب الفصوص
 الذین حفظهم فی مشرب الحقیقین باجمهوا العلماء الصوفیه فقد اقر و ایاة امام اهل الحقیقین و التوحید و انه فی العلوم الظاهره
 و حید الخ و هدر انت قال الشیخ سراج الدین الخزومی و قد بلغنا ان الشیخ تقی الدین نکلم فی شرحه للمنهج فی حق الشیخ
 بکلمه ثم استغفر الله بعد ذلك ضرب علیها من و جد فی بعض النسخ فلیضرب علیها الخ اگر تفحص منوده آید شواهد این محبت
 بکثرت توان یافت و نیست حاجتی بتبویل کتشفه ولی الله و بلوی از مناقب کمال شیخ و تحقیق و تصحیح اقوالی ما لا مال
 و اگر صاحب رساله را برین هم تکیه نماید به بیند که در رسایل مولوی حید علی توکل علی علماء طایفه مرجع شیخ و استناد باحو
 وی موجود است و شیخ را از کمالین میخوانند و او را از ناقصین شمرده قوله اکثر این رجال محمول اند الخ اقول اگر نزد این
 بخیجی محمول بحجت ناواقفی و بی علمی محمول اند مضایقه ندارد که حسب قول ستدین متدین او شل حسب سیرت شامی و
 علماء علی قاری و غیر ما مستند اند و مقبول حجت اینحضرات که علماء و تبحرین سند از ایشان بگیرند محمول قرار یابند و صاحب
 مستند مصری و ناصر فاکهانی و صاحب شرح عمیه الهیه فیر هم بلاترود مستند و مقبول و حجت باشند قوله چنانچه در رساله مختصر
 رد و وحدت و جود نوشت تراخ اقول سکه وحدت و جود از ادق و قایت علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یادگیری
 از متدین متبحرین علوم فقه و غیره بحجت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن سکه و دیگر سایل حقایق برسیده بر صوفیه
 کرام اغراض نماید مضایقه ندارد که دیگر محققان قرن از زمان شیخ تاشاه ولی الله دهلوی و شاه عبدالعزیز و مولوی شیخ
 صاحب و غیرهم فتادی محاسن مستحکم مثل مکتوب فی وضع الباطل و غیره درین باب تصنیف کرده حقیقت حقیقت بن
 مسکه باثبات رسانیده اند و شبهات لزوم اتحاد و حلول که ناواقفان الزام بان داده اند رفع گردانیده اند صاحب

باید که تنبیه شبهه سیف الملول بخیره رود و انفس که معروف و مروج اند مطالعه نمایند قطع نظر از آنچه عدم اطلاع علی
 قاری و غیره از علماء کرام بر حقیقت مسئله من حیث ان شئت که تحقیقات آن محققین در باب احکام فقیه مدینه
 هم قابل استناد و نماد و مورد و باشد و نسبت ضلالت بان ائمه نموده آید که لکن این رجال قوله تسلطانی الخ اقول
 رفع جمله و نام از ما سبق باید دریافت احسان فرمودن امام تسلطانی عمل مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسن و بدعت
 از همان مواهب بطوری ثابت است که پنج دین اهما علیه میکند قوله بیان حاصل و ادیت نزدی عطف و رفع مطمان
 بر بیان مغایر خالی از تحریف نیست زیرا که در آثار نزدی شک راوی است و تفسیر یکی ازین جمیع هر دو دلخ اقول استناد و این
 و رازی نیست که جعل از صفائی الفاظی بر تقدیر و ادیت یا فتح هم ذکر مروج و مغایر اخبار از این است و مخالفت نمیدارد حضرت
 محدث و بلوی در عاریج النبوة فرموده و آنحضرت سینه را بر احسان بن موسی در مسجد کوفی استاده بر سر مدح آنحضرت و وجود شما
 وی فرمود آنحضرت ان الله یوحی جانا بروح القدس ما دام نافع عن رسول الله و در روایتی یغایر الخ قوله ثبوت قیام
 تطهیر الخ قوله عطا است الخ اقول نهاده که بجای و قول اطل باعث همه تطویل الطایل نیست مگر چهار امر اول جعل از روایات
 مستنده فقها و محدثین دوم بخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف چهارم ائمه عظام از محدثین و فقها کرام
 چهارم تحریف و تبیین عبارات علماء کرام اما امر اول پس بدانکه امام نووی در او کار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام
 اگر امام و احترام نوشته علی بن ابی طالب آنحضرت اهمل السلف الخ قد جمعت فی ذلک خبر او ذکر فی الاحادیث و الاثر و اما
 السلف انما لهم الدلالة علی ذکرته و ذکر فیها خالفها و اوجبت الجواب منه فمن اشکال علیه شی من ذلک و رغب فی مطالعة ذلک
 الخ و رجعت ان یزول اشکاله انما داند تعالی علامه خفاجی در شرح شفا فرموده کان صلعم یکرم من یدخل علیه بالقیام له و لطفه
 الی آخره و قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرمود و عن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم کان یأبوا ما قبل ابوه من الرضا
 فوضع له بعض ثوب فنفذ علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبها الاخر فجلست علیه ثم اقبل اخره من الرضا فقام رسول الله فقام
 فاحلبه بین یدیه الخ علامه خفاجی در شرح بذل این حدیث شریف فرموده و فی دلیل علی انه یجوز القیام تطهیرا لمن یحیی التطهیر
 خلد فالمن قال انه مکره مطلق الخ و تفسیر غریزی در آخر مکره و الدلیل آورده که حضرت ابوبکر تم تشریف آوردند و بذل آنحضرت صلعم
 بر خاسته و بر پیشانی ایشان بوسه داد الخ اما امر ثانی پس بدانکه شاه ولی الله بلوی و حجت بانه مذکور و در او اما و اثب مختلفه
 نوشته و عندی لا اختلاف فیها فی الحقیقه فان الکما التی یدور علیها الامر و الهی مختلفه فان الجمع کان بهایم ان یقوم الخ
 بین ائمه سادهم و هم من فراطهم فی التعظیم حتی کا و علیه حیاتهم الشکر لله و اعنه والی هذا و تحت الاشارة فی قوله علیه الصلوة
 و السلام كما یقوم الامام جم و قوله علیه السلام من سره ان یقبل یقال مثل بین یدیه من لا اذا انقضت قیاماً للخدمة اما اذا کان تهنیاً
 اعدک اما او تعظیماً الله به غیر ان تمیث فلایس بل الخ علامه خفاجی در شرح شفا بذل حدیث لا تقوموا کما یقوم الامام جم
 ذکر اختلاف فی فرایه و الا حسن باق و الا قاضی ذکر فی شرح الروض فی استحباب بل العلم و التسلح و الاحکام العدد و این سبب

اذا احتسب من تركه ضررا او سبب لم ينقص من سفره لذو الاحترام كما يروى في الحديث صلى الله عليه وسلم لا تفعلوا ما تقدم عليكم
 سعد بن قيس قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت الله يقول يا ايها الناس
 اني قد خلقتكم ليعبدوني في النزل من ربي وانه لا اله الا الله وحده لا شريك له فاعبدوه له وحده حقا لا شريك له
 انما سبب الاحتجاج به الجواب عن من ادعى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج
 ان يحجب قيام الناس وليس في حق من لم يقيم الصلاة ولا يؤتي الزكاة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة
 ما ذكرناه من الاحتجاج على الاحتجاج بهذا الحديث الخ اما ما يروى من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به
 ابن زبير بن عوف عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت الله يقول يا ايها
 الناس اني قد خلقتكم ليعبدوني في النزل من ربي وانه لا اله الا الله وحده لا شريك له فاعبدوه له وحده حقا لا شريك له
 انما سبب الاحتجاج به الجواب عن من ادعى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج
 ان يحجب قيام الناس وليس في حق من لم يقيم الصلاة ولا يؤتي الزكاة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة
 ما ذكرناه من الاحتجاج على الاحتجاج بهذا الحديث الخ اما ما يروى من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به
 ابن زبير بن عوف عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت الله يقول يا ايها
 الناس اني قد خلقتكم ليعبدوني في النزل من ربي وانه لا اله الا الله وحده لا شريك له فاعبدوه له وحده حقا لا شريك له
 انما سبب الاحتجاج به الجواب عن من ادعى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج بالاحاديث والآثار ان مقتضى الاحتجاج
 ان يحجب قيام الناس وليس في حق من لم يقيم الصلاة ولا يؤتي الزكاة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة ولا يؤتي الصدقة
 ما ذكرناه من الاحتجاج على الاحتجاج بهذا الحديث الخ اما ما يروى من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به من الاحتجاج به

تصحیح کرد و نوازش علی امینیت توله قوسوا الی سیدکم استخ المصنف الباری سلم علی شریعتہ القیام قال سلم لا علم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا ونازعہ فیہ طایفة الخ وازاحلہ انکہ گفته و مطالب الیومین نوشته حالانکہ محدث و لم یروی و لم یثبت
فرموده و فی مطالب الیومین لایکره قیام الرجل علی عقیبہ و القیام المکرر و العینه و انما لکرهه محبة القیام من لکرهه قیام
لذاتہ لم یحب القیام و قام لایکره الخ وازاحلہ انکہ گفته شیخ البرقانی و غزالی و راجعاً نوشته القیام مکررہ علی سبیل الاطعام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی فایده است چنانکہ قیام جایز و مستحبی بوده اند ایشان
بهم موافق حیث نوشته اند امام نووی و او را نوشته و اما اکرام الداخل القیام فاکثره و استحباب لم یکن فی فضلہ الخ و قوله
و یکره فی القیام للرجل الا احترام الله بالبر یا و الاطعام الخ و از همین حال این هم حسب اقوال کلام محبة الاطعام که برای سند خود آورده
بنیوت رسیدہ کہ در ایاتیکہ از انها بحسب طلبی بنی قیام مفہوم میگردد و حسب اقوال مستندین از ان بنی قیام مکرم و اکرام ثابت است
و از بخلاف انکہ گفته شیخ عبدالحق و لم یثبت شرح شکوہ نوشته الخ صرف بقول بعض اکتفا نمودن و مذہب صحیح کہ همان شیخ عبدالحق
در بیان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس غلبہ است و کید تخم است شیخ محدث در بیان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
و الصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم و الصلاح و الشرف با القیام جایز الخ و بعد از حدیث من سرہ نوشته قالوا انہ اذا
اذا طلب من احد ما لم یطلب لم یتق ان یتقوا من تلقاء احد من تلقاء لطلب اللشواب فلم یکن علیہ باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاز فی حدیث النضر من کراہیہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فانہای من جہتہ الاتحاد و الموجب لرفع الخلف
و الحشۃ اللہی عنہ و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقائم من اهل الفضل مستحبہ جازت فیہ احادیث و لم یصح فی النبی عنہ
صرح الخ قوله عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ اقول حسب قول مستدین صاحب رسالہ ہرگز این را بموجب احکام و ثبوت کہ است
غیبت فضل ان الحرۃ و برکت استجاب انک انداختن در وقتنا مکرم و اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم تراختن با مور محدثہ و شریعہ
کفایت میکند لیکہ بحسب احتساب علماء الدین و عدم مخالفت شرعیہ و رواج و عادت حرمین بطریق عام از عامہ بلاد اسلامیا اگر این
عمل موافق تحقیق مستدین صاحب رسالہ سنت گویند بجا چنانچہ حضرت امام حجتہ الاسلام و رکیما رسالت و ادوات جعفر فرمودہ
ما ین ہما اگر چه ثابت است و از صحابہ تا بعین نقل کرده اند و لیکن ہر چه بدت بودند شاید کہ بسیار بدعت نیکو باشد پس بنی کہ در موسم
ان کہ مخالف سنتی بود اما سن خلق و دل مردم شاگردان و در شرع محمود است و ہر قوی را عادت او ایشان مخالفت کردن اخلاف
ایشان بدخولی بود و بول اللہ صلعم فرمود و مخالفت الناس باخلاقیہم و چون این مردم با این موافقت شاو شد و نفقت ایشان
سنت بود الخ قوله مراد از مخالفت و تفسیر بدعت سنیہ الخ اقول سابقا گذشتہ کہ انچہ اسماء علیہ السلام میگردد یعنی
فعلی را کہ با خصوصیت کذا ینہ آن حضرت صلعم امر ان نفرموده باشد مخالفت سنت قرار میدہند و بر اثبات این دعوی فکر
ہر مطلب و بایں میکند و امر را کہ مندرج در عموم است و بات اند و چگونہ تراختن با مور محدثہ و شارع ندارد و خلاصہ
قرار داده علماء دین ائمہ مسلمین را کہ راہ میگویند این او عام و محض فاسد و باطل است حالانکہ ہدی دیگر برای بطول ان آراء

باینکه در صراط المستقیم گفته آنجا صلعم در شب برات تهنائی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بر نهد و عاقر مودودی
 از صحابه با بر نفروند که درین شب بمقابر بایزد رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی باین پیغمبر منظور داشته در شب بجات
 در مقبره حجج صلحا نموده اوجیه افرو کند و اینها گفت پیغمبر صلعم سلام کردن غیر سلیح قوله تعظیم بدعت حسنه از وجود اصل
 و نظیر عدم وجود آن ظاهر بطلان است **الحاق قول** مشار این نزاع نیست مگر خیال از نزاع عامه ملایکه مخفی نیست که از تصرف
 صاحبش بل ظاهر است که لفظ اصل نامه معنی است یافته شدن اصل بد معنی برای جمله بدعات حسنه فرو نیست و رنه حکم است
 اندک عظام و در بسیاری از سخنان باطل شود و در اقوال مذکوره بالا اصل معنی ثالث است چنانچه از حجج البحار و غیره سابقا نقل
 کرده ایم و از شما یکیک میل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر وجود عدم اصل خاص متکثرم ضلالت
 و مخالفت و بدعت سبب بودی می بود پس چگونه یکدیگر در مقبره حجج صلحا نموده اوجیه افرو در آن شب کنند بحجت این است که
 غیر از نحوه شایع سلام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نیکو دید فافهم قوله حل بدعت لا اصل بر بدعت حسنه الح
اقول قطع نظر از ظهور سیاق است در بیان معنی مخالفت این است با دناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهل سنت و روایا چند
 که کبرای طایفه برای تدلیس بر بیا صنها خود جمع کرده رفته اند پس ناگهان طایفه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار عاده همان
 سخنها نموده خود را فائق بر انبیا اعلام می شمارند و تحقیق حق محبت نمی گمارند و عاری از تقدم میدارند بر واقف کتبی پیشیه
 مخفی نیست که علما درین با وجودیکه قائل اند از حسن بسیاری از امور بوده اند معذرا الطلاق لفظا لا اسلا که فرموده در مجمع البحار آورده
 قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند الطیبتین الشیخ علی التقی قدس سره بل اصل نکتة الجواب عن شیخ شیخنا ابراهیم
 قدس سره او غیره باینکه سئل نفع الذب باصورت جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا علیها او ریا حین او غیره او شموله ان
 یصلوا علی النبی صلعم فی ذلك الصلح ما حکم ما جاب فیجیب الله فی دینه بقوله و اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک نحوه فلا اصل لها
 ذلک فلا رایت فی ذلک عندنا الح لطفها و اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المفید سیاحان یقول المتوفی فی ابتداء
 انوار بعد التسمیه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله و هذا قوله لا باس به الا انه لا
 اصل من یسته الى اخره قوله من شیخ ابن الحاج و نقی الدین سبکی الح **اقول** اولاً که نسبت منع از مطلق قیام تعظیم بطرف
 ابن بلج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیاً اگر علامان الحارج از مطلق قیام تعظیم منع فرموده با این قول بحجت مخالفت تحقیق
 با سایر عمده کلام تطبیق احادیث شریفه البته حجت نخواهد بود و خلاف قیام شیخ که نه مخالف مزج کلامی حدیث صحیح نه مخالف
 سایر عمده کلام است و ثالثاً منع قیام تعظیم کسی که کرده باشند مستغفر من نوعیت این قیام نمی توان شد چه دلایل قائلین منع بر
 تأمیت صرف ضعیف است قیام برای دیگری وقت مواجبه و در پیش قیام و توقف روی بر آن بطور تکلف عظام اعجاب اند
 و پس پس نیکو است این قیام نمی تواند شد باقی ماندن بر امام حلی با تمام تعصب غیره پس جز آن در در قیامت خواهند
 قوله با بودن بدعت لا اصل لها عبارة الفی بدعت سبب الح **اقول** سابقاً معلوم گردیده که الطلاق لا اسلا برآمدند

و مباح هم نموده اند اگر بر آن تکی نشود تا پسیند که در این بین احادیثی در مسئله سلامی در وقت نوشته است و در بعضی
نسخی صلعم اصل این چیز یا ناخته غیش و دیگر طهار این قسم چیز مباح باشد الخ قوله اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار تقسیم بدعت بسو حسن و سیه گفته می شود معانی بدعت بدی و بدعت ضلاله من الاول
ماکان تحت عموم ماند یا بشرع الیه حصص علیه ملازم بود و اما لاج علیه ای بدعت من حسن سننه حسنه و فی ضده
من حسن سننه سیه و من الثاني ماکان بخلاف الامر بنیدم و دیگر علیه التراجیح من الاول لانه صلی الله علیه و سلم
لم یسینها لهم منا معلما لایالی ثم ترکها و لا کانت فی زمن الصدیق نه بدی سننه الحدیث علیکم بسنتی و سنت الخلفاء
الرشیدین الخ لخصاً امام تطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته سما بدعت لانه صلی الله علیه و سلم لم یسین لهم الاجتماع
لها و لا کانت فی زمن الصدیق نه بدی سننه واجبه و مندوبه و محرمه و مکروهه و مباحه و حدیث کل بدعت ضلاله من العام
الخصوص قد رغبت عنهم فیها بقوله نعم البدعه و هی کلمه صحیح المحاسن کما الخ امام عینی و شرح صحیح بخاری آورده اند و اما
بدعت لان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یسینها لهم لا کانت فی زمن ابی بکر و نه بدی سننه الحدیث علیکم بسنتی و سنت الخلفاء
یسع فی القلب من فعلها و البدعه فی الاصل أحداث امر لم یکن فی زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم البدعه علی نوعین ان کانت مما تذریج
تحت تحسینی الشرع نهی بدعت حسنه و ان کانت مما تذریج تحت مستقیم فی الشرع نهی بدعت مستقیمه الخ بالجملة کما اصل
یشکست انحضرت است اما اتمام التزم است کذا یه جماعت البسینه بغیا و حضرت امیر المؤمنین نه بدعت اما اظهار تکیه
التزام مداد است امر که خود انحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد نهی قرار قرار باید و از کبر و خود باید و یا که چاره بدعت
و التزام و تکثیر و اتمام امور که اصل انها از فعل انحضرت صلعم نه بدعت حکم ضلاله می نمایند قوله این چه فتنات در استقامت
اقول این چه صوت انعام نه بدی سیه که در اول کلام فقدان اصل بدی و نهی است نه بدی ثالث قوله مقصود و نهی الخ اقول
اگر اما نهی بجای این قول قولی دیگری فرمود که مودای پسینشی من الامور خیر الاله اصل بالمعنی التنازع فیه او ادعای خود
ما البسته کما یبشیر که ادای این مقصود اما قولی نهی را که مقصود و تقسیم با من خیر علی احد من ائمه صلعم الاول اصل فی الشرع
خود بخلاف مقصود علیه دوم اصول اشباع الکلام فهمیدن و ثبوت اصل معنی تنازع فیه را بناط خیریت قرار داده ثبوت این امر
که امر خیریت همان است که برای آن اصل خاص معلوم شده او عاقل و در نه اطلاق خیریت نمودن اول دلیل است بر کمال او و اتقنی
از محاوره اسان عربی قال الله تعالی و ما من ائمه فی الارض الا علی الله رزقها الایه و قال رسول الله صلعم ما بعثت الله
نبیا الا ارعی الغنم و درین حدیث شریف مناظرات نبی بر روی غنم نیست که سیکه رمی ان غنم را ثابت معلوم باشد انرا نبی
سببش من الله باید گفت و در نه از نبوتش بکار باید کرد و معاذ الله منه بلکه صرف لازم این فعل برای جمله انبیا و سببش نه بدی
بر کسیکه در زمره انبیا در داخل است بموجب این حدیث این فعل او را لازم و ثابت است از خواه اما ثبوت خصوص این فعل غنم
معلوم و ثابت کرده یانه و الا فی الحدیث ما من نبی الا اول بطانان بطانته تا مره بالمعنی و بطانته تا مره بالشر الحدیث

وایضا ماسنولو ویرود الا الشیطان سیله حدیث وایضا ماسن حبیبه تصدیق سلم الا وهی کفارة له وایضا
 ماسن نبی مبعوثه الله تعالى الا کانت حوایون و اصحاب یاخذون بسنته وایضا ماسن نبی الا و قد انذر
 الاعور الکذاب ایضا ماسن عبد الا و صیت وایضا ماسن مومن الا و له ایمان فی السمار فاذا مات بکیا علیه اگر انشال میقال
 در احادیث شریفه شیعیه کرده اید و دفتر فیه کلام در پس دین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحکامات و جهالت صحابه
 رساله پی توان برد بالجه از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل بر اهرام خیر ثابت است پس خیریکه خیر بودن آن بجهت
 و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم مزاحمت شرعیت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چنانچه
 اصل خاص بر اهرام خیر موجب این قول ضروری است گو مارا معلوم نباشد اما ^{بسیار} سناط حیرت بر علم اصل خاص است
 پس از کلام امام علاقه نمیدارد و قول جناب صاحب بقتل کلام نووی و در سنوی پرداخته اند و حکم مصاحفه یوم العید ^{مباحثه}
 بران تصرف ساخته اند **اقول** اگر چه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن ملام بر ایمه اعلام افزوده اما اینجا باید
 که چنان چو شوق اس باخته آری **س** نه هر جای مرتبه ان تا فتن که جانا سیر باید انداختن ای عزیز برگاه
 که شاه ولی الله صاحب طوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرمودند قول امام نزدشان
 مسلم بودند مسلمند ضلالت و مردود پس طلب صاحب طبع با حسن وجهه بدینوت رسیده مذہب بخندیه باطل مردود
 گردیده باقی ماند و اما اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله و طوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت
 باصل بحث صاحب طبع از آنچه صاحب طبع از حدیث عبداش حکم بر تاقض و افترا و تحریف چندی از اقوال رسایل مجبوله
 پیش نموده و مخصوص سکه هم جز هم حکم بطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب طوی نمیتوان نمود آما تاقض
 پس از آنچه آنکه از مجالس ابرار نقل نموده علی ان لفقهائین الحنفیة و الشافعیة و المالکیة صرحوا بکراهتها و هذا التصريح
 منهم شیعا بالاجماع الخ باوجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد و اما مباحثه کالمصاحفه لعبد العبد الفخای عنده
 ان الشافعیة الخ اما افترا پس از آنچه آنکه بنام نهادهای ابراهیم شاهی مذکور نموده و یکره المصفا الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم
 شاهی در فصل مصاحفه و مناقبه تصریح بر حرمت فی الکلام المصفا منته عن کل تقار و اعتناء بعض ائمه اهل بیت علیهم السلام و کلام لایسب
 الخ اما تحریف پس از آنچه آنکه ترجمه شکوة شریفه نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیست مصاحفه که علی
 الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید وید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن نگذرد
 بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله سختجات مخصوصه صلیه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی
 بدعت و قول حضرت امیر المؤمنین محمد بن نعمت البدعة براشهادت کافی است و همین جهت علامه طحطاوی از ابو السعود
 سنت بودن مصاحفه عند کل لقاء و بعد صلوات و فصل نماز عید ذکر نموده اما آنچه صاحب طبع که از ترشح و ایضاح
 و غیره که از دست نقل می نماید بر تقدیر محبت نقول و لا معارض است از آنچه در مطالب المؤمنین و غریب و مجمع البحار و غیره

و غیره کتب مشهوره خفیه حکم با ابحاث فرموده اند و نایک و عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح
ترجیح اباحت فرموده اند از آنجا که علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و بی بعد الصلوة بقدره عندنا و المصحح انها
الخ و بر همین است فتوی ای که کبار چنانچه از رساله امام شریعتی طاب ثراه و ثانی و صورت عدم نقل همانست از ایمه
مجتهدین سابقین عدم لزوم تراحم و دین حقیق و تصرف بسیار از همین مستندین صاحب دل با وجود اختلاف هم
ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است و در همین است احتیاطا که ما غیر مرتبه قند کردن را بعدا مستقار طایفه خود در رساله
ذو حجه که در زبده الفصاح مطبوع هم گردیده است بودن مصافحه بعد نماز و معافقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار و تصریح
نموده است فافهم قوله ناقله عن المجالس اما المصافقه فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقب صلوة الجمعة و العیدین که ما هم
العاده فی زمانه حدیث سکت عنه فی بعضی ملا دلیل ملا دلیل علیه فهم و در دلخ اقول این کلام حسب تصریح و تحقیق
مستندین بسیار مرود است پس استدلال بان مرود و خواهد بود قطع نظر از آنکه از ما سبق بطلانش بخوبی ثابت و در غای
برای سکات صاحب دل قبول تخیلها علی نقل نموده میشود و در نشر شکر گفته شان المبلح ان یکون سکتا به لا ما مورایه
ولا اشیاء عنه الخ ازین قول طاب ثراه که از سکوت حدیث حکم مرود بودن ثابت نمودن مرود است طرفه آنکه صاحب مجلس
خود تقسیم بدعت یک معنی می نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا اعتدال لکن ترک الالاء
الخ پس از نفس قول صاحب مجلس مرود است چه صاحب مجلس که برخلاف احوال خود و برخاسته سکوت حدیث شریف را
بی اقامت دلیل قیج و مزاحمت علت و دلیل مرود است آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله او را یکبار
حدیث شریف ساکت است و صحابه کرام و دیگر ایمه عظام عبادت با عاده نموده اند و چه سکوت حدیث مرود و شوند و این
کمال جهالت است قوله قول باباته حسن چیزیکه مصداق ایس نشی است قول مرود است الخ اقول نظر از آنکه
اشباع که بحث اطلاق ایس نشی بر مبلح و مندوب نوشته اند و بخار و غیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند از اندین
و این ادعا عام بقلم رسانیدن موجب سفاقت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکور صحت رساله هم هرگز مرود بودن قول
باباحت مصداق ایس نشی علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه جا آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که
از عبارت تمام مذکور بر تقدیر صحت جمله بقول مستفاد است و خصوص مسئله تعریف اولویت و ترجیح که است تشبیه حاجیان
و این بحث آخر است در عبارت شرح نمیه موجود است ایس نشی مندوب و قیل بیکه الخ ازین عبارت طاب ثراه است
که بعضی تعریف کرده میگویند و همین است طاب و بعضی ایس نشی میگویند یعنی مندوب است و نه کرده پس بودن اباحت مصداق
ایس نشی ثابت است اگر ترجیح قول ایس نشی را نباشد بلکه که است را باشد و آنرا فیه انقدر که ظاهر مطلقاً لا حاجتنا بقول نموده
در همان عبارت صانع القدر فرموده و فی النهاية ای ایس نشی متعلق به انوار بود و صدق علی الامانة الخ ازین
مقام بهر احوال ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول که است را باشد اما صاحب دل که از بودن آب مصداق

لیس شنبی انکار عام میکند و از اعلی الاطلاق مرود قرار میدهد این ادعا را در اوقات تحقیق مستندین و خود مرود است و ثانیاً
مقال در این بحث از قبیل مناقشه فی المثال است چه در بسیاری از مسایلی قرار برین مستندین حسب رساله التفسیر لیس شنبی مباح
و مندوب ایمندین فرموده اند پس نقل صاحب له بمقابلہ شان مرود است و در شرح منید و مسجد مشکرا آورده ذکر الطحاوی
عن ابی حنیفه ریح قال لا اراه شیئاً قال ابوبکر الرازی معنا لیس بواجب لاسنون بل هو مباح الخ قوله جواز اجتماع
بروز عرفه برای شرف روز عرفه ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه صاحب اشباع از درخت نقل نموده قال الباقی
الواجب لیس و ذلك اليوم من جمیع الوعظ بلا وقوف و کشف الناس جازاً اتفاقاً انتهى جوابی که بر ورق سابق که از خطاط و صاحب
عرفه چند عبارات نقل نموده و از همان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفه موجود اند اگر که ده در جامع روز در آخر عبارت
منقولہ گفته و التعلیل شعر الی انهم یجمعوا الشرف و ذلك اليوم لا للتشبه بجانکافی التمر تاشی الخ و خطاط و بعد عبارت منقولہ
و عبارت اوله لا تغیر تقدیر ما و کان کشف الناس فانما دانه او کان بغیر ذلك لایکونه فیوافق اللبا قانی الخ و اعجب
عبارت غایب غایب آنکه در نفس چند عبارات منقولہ اش که بی فهم سلطان نقل نموده تصریح آن موجود پس منع آن مرود است
از جمله و عبارت شامی موجود و مافی جامع التمر تاشی لواجبوا الشرف و ذلك اليوم جاز بحمل علیه بلا وقوف و کشف الخ و در عبارت
منقولہ بنهایه موجود و حتی لو اجتمعوا الشرف و ذلك اليوم لا للتشبه بجانکافی التمر تاشی الخ و در عبارت منقولہ فتح القدر موجود و اذا تأملت مافی
جامع التمر تاشی لواجبوا الشرف و ذلك اليوم جاز بحمل علی کان بلا وقوف و کشف الناس الخ و در عبارت منقولہ ابد الفتح موجود و بحمل
ما ذکره فی الکافی بقوله عن ابی حنیفه ریح انه لیس منته و انما هو حدث احده الناس فی رفعه جازاً انتهى علی کونه بلا وقوف و کشف
راس الخ از آنچه مذکور شده چنان اکتاف برین بطور رسید که صاحب له مطالب عباراتی که در نقل نموده هرگز نفییده و قولش از
نفس مستندات منقولہ او بموجب تصریح تحقیق و تطبیق تحقیق مستندین مرود گردیده قوله ما شرف آنروز و مثل آنروز
از هر سال ممنوع الخ **اقول** محذوف آن با وجودیکه مستندین و از حدیث ثابت نموده اند فاسد فاضل است از آنچه علامه
ابن حاج بعد از حدیث معلوم اینین گفته فشریف هذا اليوم متصرف تشریف هذا الشهر الذی ولد فی الخ و از غنیة الطالبین
یکصد و چجاه و شصت آورده و لان یوم عاشوراء ان تجزیه و جمیع لیس باولی من ان تجزیه و جمیع و فرج و سه و لما قد ذکره
و نقله بانه یورث فی الله انبیا و من اعداءهم الی قوله فصار عاشوراء مثل بقیة الایام الشریفه کالعیدين و الجمعة و عرفه و غیره
الخ قوله بقدریحت نقل بر بنی شخصی است **اقول** حضرت وی علیه الرحمة از اعیان علماء مشهورین حرمین بسبب
در ساله عقابو هر که در سینه حضرت خیر البشر جمیع فرموده است حسب اشباع نقل سخنان امیر کرام قیام اکرام انان آورده است
در حرمین بیدار و معشوم و غیره اکثر ائمه دین تبرکات و تمنا و مجالس از کار شریفه میخوانند و در مصر کلکته و منی سبطو را هم گردیده و علماء
که معطوفه فدای بان استاد فرموده اند و غیره حضرت محدث از انظم نموده که آنهم بطور معصوم و عامه بلا و شتم را و آثار و در پس
مبا تبیب کنند این سال سرور و مقبول گردد و جمیع سال شرعاً الهی ناصر فاکبانی و غیره که هنوز در وجود آنها کلام تمام نشده

و ندانند حاصل نام نباشد قوله از شما بد مذکور صدق مغری هرگز منضم نگردد **اقول** این کلام مثل کلام حسن نصف الهیات
 چه شهادت عقاید و بیشتر علمی غیر متواتر بودن این قیام از احتیاط این مقام و محبان خیر الامام صلعم ثابت است اما
 قوله افاده اثر این مسود برین معنی عمل فراست و تصریح در مختار قابل اعتبار نیست **الح** **اقول** جواب خبر آن از این
 روشن گردیده احوال معلوم در مختار اینکه اولاً باستحباب آن فرد و محبان و مختار نیست و ثانیاً اهل الفنا مکسیدانند که اعتبار
 و عدم اعتبار البسته بکفایت محاسن است **قوله** دیگر کتب مالاً از منع آن بوده اند فی الهیات و هو عقاب الصلوة الصلوة
الح **اقول** اولاً حسب سلسله مطالب استنباط نرسیده است و در پی مناقش فی المثال دیده و ثانیاً در هدایت صرف بیان
 تکلیف بعد صلوة مفروضه است هرگز مخالفت از آن ثابت نیست پس حواله اش از مختار محض است و محبان تمام عبارت منقول است
 و **الح** **قوله** استکشاف تنکیر **الح** **اقول** با این شبهه باید و باید و سابق باید و **قوله** بسیار از احوال شیخ ابی جابر
 غزالی بیان بوده اند **الح** **اقول** این الزام حسب استنباط کلام تمام نمی تواند شد چه اگر در سبیل اختلافیه جمیع علماء و کرام نظر
 ترجیح و قوت قول بعض علماء معمول به قرار داده اند و قول بعض مرجح غیر ما خود پس این مرئوساتی ندارد که همیشه با اختلاف
 جهت بخلاف نزل هما علیه که شقاق ضلالت است و مسائل فرعی از خلافیه جز حکم تیسق و تفصیل و بعضیان بلکه الزام کرده
 کفر و اختلاف اصل ایمان میکنند پس جایگزینی این خجاستش خود است و علماء کرام و اولیا عظام میکنند از این الزام بر ایشان
 وارد کرده شود البسته بکمالش میدارد و در حجتی قلیل نیست اختصار بر آیه شریفه صاحبیه که از آیه شریفه
 بر در مختار و بجای بی فهم مطلب تنها و یکسان همان شامی در بیان مختار و الاباحه آورده کرده بعضی الفقهاء وضع
 و الحایم و الشیاب علی قول الصالحین و الاولیا قال فی الجحیم که استور علی القبول و لا کن سخن بقول انا قصد البتة فی حیوان
 العاتیه حتی لا یحضر و اصحاب القبول و طلب الخیر و الارباب للناس فی الارین نهو جائز لان الامثال بالنیات و هو انکار
 بدعته فهو کفر لهم بعد ارفاق الخیر و حجج التوفیق حتی یخرج من المسجد اجلا لا یلبس حتی قال فی المنیج انه لیس فی سینه
 مرویه و لا اثر محلی و قد فعله اصحابنا که اذنی کشف النور **الح** و نیز همان شامی در باب تیل و کفار نوشته الاول ان ما
 عن الهدایة لیس منی علی ان الاصل الاباحه لان الخلاف الذکوریة انما هو قلیل و رد و الشرع و صاحب الهدایة انما اثبت
 لبد و رد الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل باحتیاط لکن ثبت الغصه بعارض و قد صرح بذلك فی الاصول الکبیر و
 حیث قال بعد و رد الشرع الاموال علی الاباحه بالاجماع الم یطوّل الخیر لان الله تعالی اباح بقوله جعل کل شیء
 حلیاً **الح** **قوله** الرابع ان نسبت الاباحه الى الشرع مخالف لما فی کتب الاصول یعنی تحریر این الهام تحت الاباحه عند جمهور الفقهاء
 و اثباتیه و فی شرح البیرونی العلامة الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر صحابنا الشافعی ان الاشیاء التي یجوز ان یرد الشرع بآ
 و حرمتها قبل و رد و علی الاباحه و هی الاصل فیها **الح** و نیز همان شامی در پیش هتیه حاشیه مذکور متعلق کتاب البقیة
 قرأ الزیادی ان الانسان اذا فعل شیء دارا و ان یرد الله سبحانه علیه یتصدق علی کل شیء عاقل یستغیر القابل و یقرع الفاعل

کتاب التوفیق

[illegible]

قدس هم می توان رسید و همچنان استند و شاه عبدالعزیز صاحب علیه الرحمته هم از کمیت است چو قطع نظر از آنکه فتاوی
 شاه صاحب دایه حقیقت سلع اموات و جوان استند و جوان خواندن با شیخ عبدالقادر شایسته و اعراض و لیا
 و استحقاق تقطیع تیرکات و دیگر سایل مزاحیه مشهور و معروف اند و بعضی طایفه در بعضی اوقات برای مگو خلاصی خود
 از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر غریزی هم مباحث کثیره نظایان مذہب طایفه ثابت است که بعضی جمله سفسیا
 و عاقل این طایفه بواسطه لاجبار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب و در جمیع خود تفسیر صحیح
 از آنجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعضی
 از خواص و لیا و اند که اله جاحیه تکلیف از شادی و غمی نوع خود گردانیده اند و درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند
 و استغراق آنها بجهت کمال مست مدارک نهان مع توجه باین سمت میگرد و واسیای تحصیل کمالات باطنی از آنها
 می نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و غمی یا شادمانی و در بیان فوائد و منافع و فن فرموده
 که در دفن کردن چون اجزا بدن تجاریم یکجای باشند علقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح
 بزمایین و ستائین سهولت پیدا کند که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات
 و فائده و کمالات قرآن مجید چون در آن بقعه که در دفن بدن اوست واقع شود سهولت تعلق پیدا می شود پس خوشن گویند روح را
 بی مکان کردن و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساخته است بنا برینست که از اولیا و فواید و دیگر صلیحان مؤمنین انقطاع و استفاده
 جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور اند و در بیان علین فرموده تعلق نغیر نغیر این روح را می باشد که بحضرت
 زیارت کنندگان آثار عظیمه بگوید و ستان بر قبر مطهر ستان میگردند زیرا که روح را قریب بعد مکانی مانع این دریا نمی شود
 الخ و در رساله فیض عام که در لکهنه و کلکته و غیره مطبوع هم گردیده افزوده اند بعد از نماز شاد و در دو پیر و طایفه باشد صد
 متوجه بهجت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی علیه سلم نموده باید خواند الخ و بعد از آنست بعضی از اهل قبول
 مشهور بحال اند طریق استمداد از ایشان این است که مابین قبر و سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مسخون بخواند باز بقره
 پائین قبر بیاید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و زبان گوید ای حضرت حسن بر افغان کار در جناب الهی التی میکنم و دعا
 نیز دعا و شفاعت ادا و من نماید الی قوله لکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ نیست شستی نمونه از خوار و اندکی از بزرگان
 هزار بار بجزیه عقاید طایفه فاسق گمراه بلکه نکر و جاحد نصوص کتاب نیست و کافر و مشرک بدون علم و اندکین بلکه کافه
 ایتمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله نادریست محض اند قوله اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خصم
 نیست چه بخند و لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند به حدیث حضرت سید البرسلین صلعم و موافق تحقیقات
 جمیع ائمه این است در روان البته مخدوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را محض ائمه اعلام قرار داد و آن
 ابلیس حیم است **قوله** قال الشيخ الغزالی فی المنقول انما ابو حنیفه فقد طلب الثبوت الخ **اقول** اولاً که آوردن این

عبارت با انتساب بنحو دل درین مقام محض عیبت و فضول است و ثانیاً اگر چه بحسب اشتباه از تحریر مجمل بعضی مؤرخین احوال
 شان در بعضی کتب این کتاب بنحو لطیف حجت الاسلام غزالی بگویند که او پدید آمده است اما جرات این کس باید دید که روایت
 این کتاب بکدام این عبارت را برای الزام الهنت پیش نموده بود و تحقیق الهنت اصل منشأ اشتباه ظاهر فرموده اند که
 درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کاملاً محسوس نیست نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینکه باز بتابع
 روایت افضل الهنت را الزام مالا یلزم نموده باید دید که در کتب بطبع رسیده هنوز کلام موجود و حجت الاسلام ابو حامد غزالی
 در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبکه از تصانیف است بخلاف بنحو که عند تحقیق از محمود غزالی معتبر است
 و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا در پیش نهیست ازان انکار میفرماید ملایح و مناقب او یعنی حضرت اما من
 الا عظم هم زاید الوصف ذکر کند الخ قوله اول محل نزاع بدعت است الخ اقول اجتماع برای مجالس از کار شرعی
 و قیام برای شاعت عظمت و محبت و اگر امام حضرت سید و امام صلعم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
 ممنوعه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شکیست و امام
 که بحسب تماثل آورده است رفع آن از ما سبق باید طلبید قوله یا عجبا که حجت گرفتن صحابه به توارث حریم الخ
 اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه احتجاج بحسب تا نهی بر زبان می آرد عللاً باید فهمید که صحابه
 در بیان مذہب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حریم حجت گرفته است و آنچه از طرف دیگر
 آمده و جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است از این امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت گردیده
 بلکه مرتب ترجیح توان گیرد آنکه مدلل بحديث خاص است به نبوت رسیده پس با هر یک از این حدیث مخالفت مذمت است
 و معمول به و مرجع ائمه حرین طبعین باشد البته بوجوب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف معنی اند و غیره آورده
 است استدلال بان میتوان نمود که ائمه دین نموده اند و قطع نظر ازین جریان بحسب مناقشه فی المثال حجت است
 جبال است که خود هدایه دیگر کتب فقهیه از استدلال بحد حریم بترجیح بودن امری مالا مال است از آنچه در علم
 در بیان تراویح فرموده و المستحب فی المجلس بین الترمذیین مقدار الترمذی و کذا من الخ است و الترمذی عاده اهل
 الحرمین الخ قوله سلف صالحین شریفان اهل بدعت حریم خطرات الخ اقول اگر چه بحسب بعضی علایقه متبع بلکه مشرک بودن صحابه
 و تابعین غیریم از اهل حریم و غیر جماع لازم نیست بلکه از سبب اله معاذ الله معنی بود و خطرات غیره استبان معارضه معاذ الله ثابت است
 لیکن قطع نظر از اینهمه معلوم که علما ابن حجر علی شیح عبداللہ و ملا علی قاری غیریم و نیز از علما را کا بر علی حرین طبعین اگر چه چنانی بنابر ادعا براندیس
 و تعلیس چنانچه در کتابان و متبعین و معتقدین تان و در علما و اهل سنت باستاد و اعماد خودی ارد و الا انا اول
 و انما لایشان نیز استخوان بیاری از بدعات حسنه عموماً و احتجاج علی مجلس سلفه خصوصاً ثابت است و آنچه امور
 موافق مذہب اسماعیلیه بدعات ضاله مثل انداز اصل ایمان اند قوله بقار الهنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر واقفان حق احادیث مخفی نخواهد بود که رسول جشتر کفر و حریم طیبین اما لایق بلدین مقدسین
 بر گزیده مشهوریت این حق قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک خلل اندازد اصل ایمان اندازد استحسان قنابل تمام ائمه
 عظام حریم شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود و غیره امر که لازم میگردد البته طایفه احادیث شریفه است از احادیث
 شریفه ثابت است که دین حق و حریم جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج
 کفر و شرک و حریم و واقع باشند و دین حق باقی نماند اما سبب این تفریق خروج دارالاسلام و الایمان باشد و مجتهدان دین
 و مجتهدان حق در اینجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در رقا و در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم
 ان الذين يلبسون الى الحجاز الحديث لونه اى خيم عن ظهور الفسق و استيلاء الكفرة الى الحجاز و هو اسم كنه و الدنيه و هو الیهما
 الخ **قوله** عرقه میل گذشته که حریم در تسلط و سایه بودند الخ **اقول** این چه جهالت است از تسلط ظلمی بخدیوین
 طیبین بودن آن شیاطین از ائمه عظام حریم و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب الشیخ
 حقیقت بخدیوین نگردد و چگونه میفهمند اسماعیلیه انداختن عجمی عقاید فاسده نموده ائمه حریم طیبین را از اهل سنت بهرین سادس
 مشرک کا فر قرار داده و از رکائید شیخ بخدیوین تسلط یافته شناسی که همسر و قایم عهد نیرد و حجاج بودند و در آن بلدین مقدسین
 ظاهر نمودند و آخر در اسرع از منتهی موجب عده صادق حضرت بخدیوین صلعم لایق بلدین الدینه احمد الملاح فی الملح فی الحاد الله
 از راه آب شود بمقبره اصلی خود شناختند که تفصیل این قایم با حجاب معتبره معروف شود و در تاریخ حریم مذکور اگر صاحب رساله
 خواه بخواد انکار تنویرات شعرا خود سازد تا برای اهل کتات و عقاید کثا علامه شامی که از مستندات است نقل نمایم که در حاشیه
 و مختار در باب البغاة و رجعت خوارج نوشته تو که یکفرون صاحب بنیا صلعم علتان بد غیر شرطنی سنی الخراج مل هوین
 الخ و بر طوطی سیدنا علی و الا فیکفی فیهم اعتقاد کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبدالوهاب الی بن خرجوا
 من نجد و تقبیل علی الطرمین کا یو تحلون مذنب الخ بانه لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و
 استباحوا بذلك قتل الی السنه و قتل علماء بهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و طغیرهم عاکر المسلمین الخ **قوله** قول منکرین
 الصواب الی قوله لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر گاه یکبار یا بیستون شهیده و شریع مستنده و فتاوی
 و حواشی معتبره مانند قایم و کثر و مختصر و تنویر الالبصار شرح عینی و در مختار و بر جندی و قاضی خان و دیگر صد اکتب معتبره
 و معروفه تلفظ بنیت را بقصد خیر حسن مستحب افضل نوشته اند و بهر تحقیق مستندین صاحب رساله از مختار و مختصر و صحیح قرار
 داده قول منکرین را مردود نموده باشند پس از لایق استنکاف اولی الالباب شیخ طیبین و باب است و صوت غرابی که
 قال القسطلان فی المذهب الخ **اقول** صاحب رساله عجیب بدو لا دست برای اثبات لایق بودن استنکاف مستحب تلفظ بنیت
 از مواهب عبارتی که در آن ذکر اختلاف است لعل بود و عبارتی که از آن بودن استنکاف مذکور و تحقیق نزد صاحب رساله
 مصرح بود و از آخر نوشت جان فرمود متصل همان عبارت است لایما و الذی استقر علیه اصحابنا استحباب البلق بهما الخ

قوله مقتضای این دریده دینی نسبت بعضی برای است نبوی شیخ احمد سبندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب این
 از لفظ بعضی عیان لفظ یعنی تعیین و تفصیل نمودن و باز ایراد کردن که در کلام غلام کس این امر کجاست بلکه معاوش چنان است
 و برین بنا و بوقاحت کشودن کمال انصاف است و سخت دریده دینی و سفاکیت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
 بیان پس بر تقدیر صحت نقل و محمول نبودن بر تاویل یا سهو قطع فطر از سلسله مجوز و باندیب مختار صاحب را بحسب مجید و حده
 مخالفی دارد و از آنجمله آنکه در کلام منقول عامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حال آنکه صاحب را له
 به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر از او دارد و برین صورت لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و
 نسخ آن تجویز فرموده باشد علی بن القیاس بسیار از صاحب کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستجاب با وجود تصریح عدت
 بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت مسلم بلکه از خلفا در شریعت حکم استحسان داده اند واضح بود که تفسیر صاحب
 رساله از شیخ موصوفت بعضی برای است نبوی و توصیف شان است و بمکاتبتشان بعضی خدایت و مکیت است چه
 موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفا و اضاغر ملت نبوی هم توان شمر و لفظ کبری و اکابر فضیلت است چه سان
 توان ذکر کرد و در کتاب صد و دوازدهم صلد اول فرموده محمد و اما حدیث نبوی در باب چهارم از اشاره بسیار دارد
 شده اند الی قوله ما یقلدان را نمی رسد که مقتضای احادیث منومه حیات در اشاره نمایم که منجم صفت که صاحب رساله حسب
 اصول مذہب خویش چه حکم صادر نماید قوله یک حدیث صحیح هم در باب جبر الخ **اقول** در شکوة شریف جروایت صحیح
 آورده عن عبد الله بن زبیر عن قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوة یقول بعبوة الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک
 لا ملک لا اله و هو علی کل شیء شہید الحدیث محدث و ملوی حضرت شیخ عبد المحض جنفی در اشعة المصاب فرموده این حدیث صریح
 است در جبر نیکر که آنحضرت با و از بلند میخواند اما بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و در مذہب گفته
 که افضل اخفا است الی قوله و حق است که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور و اخفاست و در بعضی گاهی در جبر و شوق افزاید جبر
 شروع است بلامشبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس عن ان رفاع الصواب بالذکر چنین تفسیر
 الناس من الکتابه کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث تشریفیه هم درین باب ثابت اند و راشته المصنوع در باب
 الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جبر بر مطلقا و بعد از نماز شروع او وارد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعضی
 روایات کر است رفع صوت آمده محققین مستدین صاحب رساله باین احادیث تشریفیه تطبیق فرموده اند و در اینجا چیزی
 مختصرا از اقوال مستدین صاحب رساله باینستید علامه طحطاوی گفته جبار فی الحدیث ما اتفق علی الجبر و هناک احادیث
 اتفقت علی السرا و علی سنیها ان ذلک مختلف باختلاف الاحوال و الاشخاص كما یتبع من الاحادیث الدالة علی
 الجبر بالقراءة و الدالة علی الاسرار ففی حقیقت الیه را و تاذی المصلدیراج النیام فالأخفا و افضل علی کل خیر الذکر
 و لکنی و الجبر افضل حيث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و مقتدی فایده للسامعین و لوقط قلب الذکر و اما قوله تعالی و لا

ثالثا راجع فی تفسیره ان لا اعتدال هو التجاوز عن المأمورية الاختراع فی الاصل فی الشرع وتفسیره بالجهر بالمدار مردود
 واما فی الخاتمة من ان رفع الصوت بالذكر حرام فحمل علی الجهر المفطر فی الرأیة عن الفتاوی ان الجهر بالذكر فی المسجد
 لا يمنع عنه احتراز من الدخول تحت قوله تعالى من الظلم من منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه الآية ابو السعود رفخ
 وشامی در رد المحتار نوشته و فی حاشیة المحموی عن الامام الشعرازی اجماع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعة
 فی المساجد وغیرها الا ان یثوب جهرهم علی نائم او مصلی او قاری الخ علی قاری و مرقة در باب و تر و شرح قد
 کان صلعم از اسم بقول سبحان الملك القدوس ثلاثا و رفع صوته بالثلاثه الحدیث نوشته قال المصنف یدل علی حلی
 الذکرین رفع الصوت بل علی الاستحباب لا احتساب الریاء بل بالذکرین وقلیل السمعین وایضا لا لکثرة الذکر بل مقدار
 یتلغ الصوت الی بین الشجر والحجر والذکر طلبا لا قناده بالخیار ویشهد له کل طبیب سمع صوته و بعض المتشیخین یختار
 اغفاء الذکر لانه ابعد من الریاء فیهما تعلیق بالنیة الخ وریعات بذیل ارجوا علی الفهم نوشته فیهما إشارة الی ان الشی
 من الجهر للتبسیع لا لکون الجهر غیر مشروع الخ ورجاع البرکات فرموده جهره ذکر مشروع و بکلمة تاء انکه فرموده آنحضرت
 در وقفیکه بلند کرده صحابه آوازهای خود را ند کرد و فریاد کردند یا اناس ارجوا علی الفهم الحدیث مضمون ارجوا الاست
 وار و که منع از جهت شفقت بوده نه از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است آنحضرت صلعم با ذکر او و عید و زوای
 کثیره و همچنین سلف از صحابه من بعد هم جهر کرده اند بزرگ و بپاینها دلالت دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکه
 قضایای مخصوصه اند پس آنکه نظر کرد و بجا نبستی منعت اجازت کرد از اعلی العموم و آنکه نظر نمود که قهر و طریق اول
 موافق است بمقتضی شرع و مطالب آن الخ مخصوص ذکر العباد و آورده فی عمدة الابراز ذکر فی مجموع النوازل الخ الخاتمة
 و الخاتمة السراجیة و الصغر و الملتقط و تحفیس المزیان قراءة القرآن بصوت رفیع فی الحمام بکرمه و بصوت خفی لا یکره و
 و لا یکره التبیح و التهلیل و ان رفع صوته قال الجایع عصمة الله تعالى و معلوم ان الحمام لا یحلوس الا قذورات و اما
 کلها غایباً فاذا کان حوز التبیح و التهلیل فی الحمام بصوت رفیع من هذه الاشیاء فلان یجوز فی المساجد و البیوت
 و الزوايا و الخوة فی مکان طاهر کان اولی و یویده ما ذکره الفقهاء الزاید ابو اللیث مع فی کتاب التبیح ان حرمة
 المسجد خمسة عشر ذکر فی جملتها ان لا یرفع الصوت خفیة فی غیر ذکر الله تعالى و فی لبنان الفتوی فی باب الاذکار
 ان النبی صلعم کان یجهر مع صحابه رضوان الله تعالى علیهم بالاذکار و التهلیل و التبیح الخ و همچنین است در بیاری از
 کتب مشهورة فقه حنفیه بالجمل و محققین مطلق ذکر جهر ممنوع نیست بلکه ممنوع اذلا جهر است که مضرب باشد اگر صاحب
 رساله را بر آنچه از دیگر مستدین او نقل کردیم تسلیم نشود تا به بنید که شاه ولی الله صاحب دهلوی و قول جلیل بعد از ذکر
 جهر نوشته اند المراد غیر المفطر فلا منافاة بینة و بین ما هی عنه الخ قوله قال ابن الهام فی فتح القدر الخ اقول
 قول علامه ابن الهام و بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین و وجهه الله تعالى و تفسیر عمید المفردات است و حسب

ابن همام اختلاف واصل کبیر برای فطر نیست بلکه وصفت جهرا و اخفاست صاحبین مثل علی الفخی و فطر نیز جهرا سنون
میدارند و امام صاحب اختلاف سنون میدارند و جهرا و اذان بدعت میدارند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله
بر تقدیر ترجیح این روایت هم خلاف ائمه و سنیت این است نه آنکه امام صاحب در جهرتکبیر فطر حکم از دم ضلالت و حرمت
فرموده باشند در شرح صغیری منه نوشته و سنجبالتکبیر جهرا فی الطريق یوم الاصحی اتفاقا دیوم الفطر لا یجوز عند
ابی حنفیه و عند ما یجوز و روایه عنه و الخلاف فی الافضلیته اما الکراهیه متفقیه عن الطرین الخ و همچنین است در شرح
کبیری و چگونه حکم از دم ضلالت میتوان نمود که استحباب و فضیلت جهرا از بسیاری صحابه کرام و مجتهدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن همام را دیگر مستندین صاحب رساله تقبیل هم کرده اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعه فرموده قال فی فتح القدر ان الخلاف هنا هو فی الجهر بالتکبیر یا نفس التکبیر فند و یقلعانی کل وقت و المحل ان
الجهر بالتکبیر سائر الاذکار مشروع و مندوب البته قطعاً کلاماً و لکن الکلام فی انه بل ابتداء الوقت بخصوصه شرع التکبیر
ام لا و هذا الصلح الخلاف هو ارکان الجهر و الاخفا و فالحق ما یلید الجهر الراجح ان لیس عنده فی وقت الذی انکر مخصوص
سن التکبیر و عند ما ذکر مخصوص به اما نفس التکبیر فذکر اند مشروع و مندوب فی کل وقت جهرا و خفا و قال الفقیه ابو جعفر لا
یمنع فی هذا الیوم سن التکبیر للعائنه لادیمیم بها و اما عن الذکر فلیذکر و ان شاء و هذا ایضاً یشدک الی ان لا کراهیه فی الذکر
بالجهر و الا لایحکم بعدم المنع الخ و جهرا و ان شود و استدل بقوله تعالى و اذکر ربک فی نفسك تضرعاً و خفیه و ان الجهر من القول
بانه یدل علی منع الجهر بالذکر فلا ینارضه فعل الصحاب فاسد لا یجوز الا ذکره و ان یتکلم علیه من کفی فی نفسه ذکره فی نفسی و من ذکره فی
فی طار ذکره فی طار و غیر من و الاحادیث فی هذا المعنی کثیره لا یمکان تکراره و فی الاایه یجوز ان یکون دون معنی
عنه و المعنی اذکر الله فی نفسك بالتضرع و الخوف عند الجهر بالقول المقصود ان یجهر مواطاة القلب ان لا بالجهر
مع ذبول القلب للمائتات و یلات آخر مذکوره فی مواضعها الخ و ثانی قول ابن همام باوجودیکه بسیار از مدعیات صاحب
رساله و عامه طایفه را مدد و میبازد اما صاحب رساله کمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد و قوله در در النسخه مسطور است
الخ اقول صاحب حجت اختیار نیز که در دلیل امام اعظم علیه الرحمه این قول برای سنون نبودن جهرتکبیر علیه القطر ذکر کرده باین
صاحب و رحمتار و جهرا سکه در رد المتقی گفته و لایجهر بالتکبیر فی طریقین بل تخفیه هو الاصح خلافاً لها فانه یجهر بالخلاف
فی الافضلیته اما الکراهیه متفقیه الخ لیس ظاهر گردیده که بر قول امام صاحب باین روایت اگر چه جهرتکبیر فطر سنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنعت بدعت فرموده اند مع هذا یستدل بحقیق مستندین صاحب رساله مکرره نیست چه جای حرمت و
خلل اندازی اصل ایمان و نظیرش قول حضرت ابن عمر رضی الله عنهما اگر چه صلوة الفخی را بنظر عدم ثبوت از سنعت آن حضرت تسلیع نزدشان
بدعت فرموده اند مع هذا مکرره و حرام نمی دانستند فانه و لا تکن من المتعصین قوله و رد فتاوی بنزاید که کسبت الخ اقول
کلام بنزاید و ابن ابی یار اضطراب دارد و چنانکه مستندین صاحب رساله تصریح کرده اند پس از ان بر یک فقره بسند کردن

و بر آن نورسند گریه یک ناست است علامه محمدرضا شهاب گفته قد اضطرر بکلام الزاری فی هذه المسئلة فقال فی
فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال ان قلت الذکر فی الفتاوی ان الجهر بالذکر لو فی المسجد لایصح احتراز عن
الذکر تحت قوله فتاوی و من اظلم من منع مساجد التذکر فیها اسم و صنع ابن مسعود یخالف قولکم قلت الاخراج عن
المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقة یحوز ان یکون لا اعتقاد بهم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعت و الفعل الجایز یکون غیر جائز
بفرض الحقیقة فلذا غیر الجایز یحوز ان یحوز لفرض ما روى فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال لراعی علواتهم بالتکبیر لم یجوا
علی انفسکم الحدیث یحتمل ان لم یکن فی الرفع مصطفی فقد کان فی نزول و عدم فی العتوی بالبلا و قد راجع ما فی الفتاوی بالذکر فاینک فی اللذان
و الخطیئة الخ قوله بجزء بعض فقها و استحسان تنویب الخ اقول هرگاه که تحقیق در عامه متون و شرح معتبره بقرین
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست و متون و شرح باید دید قوله تعمیم الخ اقول قطع نظر از آنکه استدلال
صحابه اشباع که مکتب فقهیه است و دوران از استیجابات متاخرین شمرده اند حسب رساله را چنین تقریر یکنون که عدان از خود
روا نمود هرگز روا نیست بدو وجه اول از کلام کار حسب رساله بودن عامه نیست نسخ مست و رافع آن ثابت چنانچه
خود نقل نموده و دوم بقول صاحب رساله از محدثات و بدعات همان استیجابات صحابه کرام شایع اند که از جمیع صحابه یا اکثرین
یا اکثریت یافتن مروج بودن آن ثابت باشد قوله تعمیم نیز مختلف فی الخ اقول منسوخ نه از اصول است و
خبری دارد و نه بسبب مطلب صاحب شایع خیالی می آید قوله چون ذکر خلفاء راشدین الخ اقول کلامی است مختل بحدیث
وجه اول که بقرین کار بطریق دیگر نیست نیست از عمل آن نسخ سنت و رافع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام هم ثابت و سرحد می باشد ذی آنکه در سنت مخالفت آن و اشته باشد ولی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد
ناسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار میدهد پس رد ذکر خلفاء راشدین و عمین شریفین و مخصوص خطبه نماز جمعه
و عیدین و التزام آن گویند منقول از بعض تابعین یا جراح شایع لزوم نسخ و رافع سنت نباشد برین تقدیر الزام ملا یسب
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز عاقلان که منصب نسخ حاصل باشد و دوم آنکه بر طبق تقاریر و ابیه طایفه معتبران گفت
که التزام عمین شریفین و خلفاء راشدین و اهتمام آن و عین خطبه نماز و تخصیص آن به بیت مردجه ملترمه گذاشته اند از آنحضرت صلوات
بلکه از جمیع صحابه کرام و آل اطهار بلکه از انیمه اربعه پیشتین منقول شده پس منافی نیست یا ذکر مدح انحضرات و خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دین نمی شود یا از بودن ذکرشان بسبب نزول حجت بی خبر و لا علم بودن یا تقدیر ازین خبر محدود بود
الی آخر المناطات سوم ادعای تواتر از عهد تابعین حسب قول چهار ساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مردی
شده باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب قرار طایفه معتز و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
ستوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متواتر بودن از وقت تابعین تسلیم کرده قوله بدعت
بودن تسلیم از آن ممنوع است الخ اقول قطع نظر از عدم شهرت شریعت الله و ذخیره السالکین عدم رجحان قول آنها

بر قول صاحب الفقه و غیره هرگاه که مقتضای مستدین همان رساله استخوان ما ترجمه داده و صوابی نوشته باشند پس بنا بر قول
بعض قطع نظر از جهات حال شان البته منع آن در نسبت مغلالات بسوال استخوان مردود است و در هر انانی آورده و در بعض
سین الاقوال مذکوره حتمی قول استخوان این چیز بنا بر حفظ دین حکم الفروضات متبع المخلوقات الخ **اقول**
استخوان تعلقات کتابت قرآن که صاحب اشباع از چند کتب آورده گویند بعضی از این عذر لکن جای گرد و اگر چه
کبر از صاحب رساله را سفید نخواهد بود اما بعضی قلعاً جاری شدن نمی تواند از آن بخله است اینکه مجوز تحلیف المصحف لما یزین تعظیم الخ
حجة الاسلام در اخبار العلوم در بحث تحمیل کتابت قرآن و علائحه و غیره بعد اختلاف نوشته و لا منع ذلک من کونه
محدوداً من محمد بن حسن انما البیئة الممونة ما تصاد الم سنة القویة از کذا تفهیمی الی تفسیر الخ **قول** ملازمت میان
مقدم و تالی ابن بشرطی الخ **اقول** در مقام نقل نمودن چند فقره رساله دعایه مولف مولوی خرم علی کبیر بنحیه که در کتب مشهور
گرویده بر این اسکاات صاحب رساله در دست در رساله مذکور نوشته اگر گوی که دست برداشتن در دعایه مسح نمودن از احاطه
تقریباً فی الجمله ثابت شد لیکن بر دعایه صلوٰه خمسه بیست که از این چه دلیل است گویم و بابت التفریق که چون ثابت شد که رفع
الیدین از اواب عاست و جالب اجابت و موقت بوقتی و دن و قتی نیست پس حاجت دلیل دیگر مانده داعی از جانب شارع
خیر است بعد نماز پنجشنبه و عاکند یا و رای آن تنها یا با جماعت الخ صاحب رساله بیان میکند ملازمت میان مقدم و تالی ابن بشرطی
یا نه و نیز در آن رساله است دست برداشتن وقت دعا و الیدین بر آنها بعد آن با او پیش صلح و حان قولاً و فعلاً و استفتاء
غیر آن ثابت است گویند که التزام عقید صلوٰه خمسه بیست که از این مروی باشد الخ **قول** تفسیر مخصوص مکرده بوده اند الخ **اقول** اول
معنی تخصیص باید فهمیدن بعد تحقیق حکم که است باید نمود از ماده المسایل غیره از مقامات متعدد معنی بفهم مکرده بهتر است
که آن تعیین را لازم اعتقاد کرده مطلق شرعی را معید بخصوصیت و اند و قایل جواز اطلاق باشد از آن بخله و جواب الی شان دوم
گفته و تعیین کردن روزی بر ایصال ثواب برده که با تحقیق بمون روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطاست الخ
قول علامه در بیوم جمعه و غیره چه نوشته اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمایل نوشته و اما حدیث مسلم لا تخصو
الحدیث فمحمول علی النبی عن افراده بالعدم بحیث لا یصوم غیره ابدال التوم منه انه لا یجوز صوم غیره الخ و در ظاهر حق بعد
انقل ترجیحات علماء نوشته تری جمعه که روزه که می بین جو شاریجین ترجیحات لیکن توبیه موجب مذیب اون کی کی
جواب و سکون کرده کتی بین او و موجب مذیب غفیه کی حاجت ان ترجیحات کی همین سلی کی اون کی نزدیک میسر کرده نهین
چنانچه فتاوی عالمگیری بین لکهای که جایز تری جمعه کار و روزه بلکه در مختارین سبب لکهای اسکوا الخ **قول** بدعت سیئه
سنة ان محدثات را میدانند که سندی اثر یا اجماع نراحم آن باشد الخ **اقول** اولاً حکم بزلت صاحب اشباع درین باب
بنودن با وجودیکه امام حجة الاسلام و امام عینی و امام شافعی و غیرهم تصریح آن فرموده باز لقی است عظیم چنانکه از سابقین
پیشتر رسیده و ثانیاً صاحب رساله را اقرار نیست در سابق خود قایل نزع لفظی گردیده است **قول** انهدام بنیاد و اجماع قاضی

اقول هرگاه بگویم نه بزم علم طایفه عدم فعل از صحابه کرام بلکه عدم فعل از آنحضرت صلعم اگر چه صحابه کرام هم آن فعل کرده باشند
 و دلیل عدم جواز گردیده تا بحدیکه از آن شخص نیست و دفع آن لازم میگردد و نیز در خصوص البتة انهم لم یجدوا جمل و قیاس صحیح
 است که اصل جمل و قیاس را هرگز اجازت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات و رجایه صوریات تقدیر نموده بود که عدم
 فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد و الا برآوردن ثبوت منکالات و عدم جواز بدلیل عدم فعل لزوم مردود نیست بوجهی که
 حدیث چنانچه پیش از این جمل و قیاس است حرمان رشته عریضه امور منکالات را مندرج باین قرار داد و نسخ و دفع سنت نمودن اصل اجماع
 و قیاس را حاشا که میسر باشد اصل انصاف نیکو میداند که به کلام مولانا رشید الدین خانصبا که حال تخریث آن از شوکی عدمی
 و غیره چون آن قابل شک است همچو اعتراضات و ایهام پیش نمودن و معنی کلام نفییدن سوا کسوالی خویش فایده دیگری نباشد
 که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر مفروض است که ثابت از اجماع و قیاس نمودن **اقول** ادلای این کلام نیست
 از عقل چنان قول مولانا رشید الدین خانصبا را ابطال لزوم عدم جواز عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه با واقع گردیده
 پس چنانکه از آنحضرت صلعم و صحابه پیش ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البتة باجماع است که اگر از قیاس و اجماع ثابت باشد
 پس لغویت اجماع و قیاس لازم آید درین بحث چنانچه پیش تقدیر باین قید است و ثانیاً طایفه اسماء علیها السلام نیز ثبوت و قرآنیت اگر
 فی الواقع این کس مایل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت میداند پس بسیار از استدلالات
 سابقه را که بخریف عبارات یا عدم فهم مطالب آن رده آورده اند نقد کرد **قول** مخالف و مزارع قواعد شرعیه بود یا نبود یعنی
 بدعت سیه باشد **اقول** بن تقیم صراحت مخالف است بقیقتات ایمین کما مر سابقاً **قول** پس موی جواز جمیع بگویند
 باشد **اقول** قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در اسبق مدفع گردیده از شرعیت اجتماع برای آنحضرت
 و نیز از بودن ذکر میلاد آنحضرت صلعم سبب محبت و غیر ذلک من الامور منفرده است و انکار نمودن عین تلبیس آن اگر کتب ایمین
 عبور نیست ماته المسائل اسحاقیه چه در است و در جواب عرس نوشته در مورد ذکر ولادت حضرت خیر الانبیا است و آن موجب محبت و
 سرور است و در شرع اجتماع برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و مشورت ثابت نشده
 و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست **اقول** هر چند مجر و عدم آثاریت عمل از قرون ثلثه موجب سیه بود
 آن نیست **اقول** اولاً هرگاه بگویم عدم آثاریت عمل از قرون ثلثه موجب سیه بود منش نرفته پس برین تقدیر تقریر فایده
 طایفه طایفه را چه جواب است یعنی اگر آن عمل بدعی بود و در علقه از حسن نیست پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قدوات را چه اثری
 فرمودند از آن تلبیس و ثانیاً برین تقدیر یا سوره که از مجتهدین سابقین مروی باشد بدعت بودن آن تلبیس را در شرع چه اثری
 و ثانیاً بر تقدیر محبت این مذهب آثار و آثار بدعتی شری آورده اکثری از آن باطل اند و راجعاً به تأیید ما برین
 تقدیر حسب حکم نمودن به بدعت سیه بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتماع مجتهدین باقی بوده است و بدعت سیه
 بودن موقوف است بر این که امری از قرون ثلثه هم با ثور باشد و از مجتهدین هم منتقوا نگردد و نامر و چه در هیچ آن که در آن

این طایفه را منسوب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمه دین که استحسان این عمل فرموده اند از انانیت منسوب محروم باشند با وجودی که
اجتهاد مستقل برای حکم سبحانه بر اموریکه مخالفه نراحم نباشند و داخل مندرج عموماً مندرجات دینی باشند بر هر صورت
نیت که امر سابقاً و سابقاً و اعتباراً در خارج و عموماً مندرجات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد بر آن تجویز و استحسان
امری خاص ضروری نباشد پس آخر تحریم هم حکمی است خاص برای اثبات آن در امری مخصوص بر اجتهاد ضروری نباشد و
پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابائی حنفیه صاحبین این **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذہب که بدعت سیه چیز
است که از قرون گذشته و مجتهدین منقول نباشند لازم نیست که نزد مقلد ابائی حنفیه صاحبین هم الله سبحانه چیزیکه از ابو حنیفه
و صاحبین منقول نباشد بدعت سیه باشد و ترکیب مجوزان را ضال گمراه و بدعت بدین گفته شود چه اجتهاد و خصوص در بین
حضرات نبوده است و دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند از ابو حنیفه صاحبین و
منقول نباشد حکمیکه طایفه اسماعیلیه بر بدعت میکنند بر ترکیب مجوزان امر نمودن بر گزین چ خفی را جایز نیست آری چیزی که
سیئه ممنوع بود نش خصومه از ابائی حنفیه صاحبین سبب اجتهادشان منقول نباشد البته مقلدان ایشان را عمل بدان نشاید
مگر حکمیکه طایفه اسماعیلیه نموده اند ادعای غلط اندازی در اصل میان مثل شرک حاشا که مقلد ابائی حنفیه با وجود نقل جواز از
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قول** هر دو در ملک فقها منتظم نیستند **اقول** حیف است که جناب مجتهدین ^{علیهم السلام}
بهادر و فاضل کلکتر و ذریعین بشیر الدین و غیر هم ملقب بزمده الفقهاء و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبدالحق
علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات و را بسبق باید دید **قول** محبت مستحسنات خیر
این **اقول** خصم که بدعت فقیر متاخرین مثل ستمی و بحر الرائق و طبعی و در مختار و طوابع الانوار و غیره برای اثبات مدعیانی است
و بی تطبیق و بی فهم مطالب تأییدش نیست و مستنادی ناید و محققین مستندین استحضات متاخرین را قبول نمی کنند پس حاجت
بر و تمام نگردد **قول** توارث این انقاد از سید عین و کذا این **اقول** با وجود دیدن اشبل و غیره این چنین کلمه
بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطان است امام حرزی فرموده لا نزال اهل الاسلام یحفلون بشهر موله علیه السلام این
ملا علی قاری نوشته لم یزل لوک المصنف المرحوم الشریفین فمن وفقهم الله تعالی الیه کم کثیر من المناکر و اشیر معتنون بر این
و اما ملک الاندلس و المغرب فلهم فی لیلۃ تیرا الکرمان مجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان **اقول** بالجمله صاحبین حصین و بخاری
و عیسی و مطهرانی و سید طبعی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری و غیر هم را تاشاه ولی الله و بلوی و غیره معلوم نیست که از کذا
می شمارد یا انما کابر سلیم علماء و محققین می پذیرد و بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شهر لیلۃ حضرت خضر الانام
بتوسط عدول کرام است برادر و یار بر ایجاد هائیدی که خالی از هیچ کذا این مغرضین باشد بهمت گمارد اگر چه این خیال غلط
کبردار از مضیق ضلالت که سند سلسله دینی نشان بوی سلسله همین گمان بوده است بر بنی آورد و بر تقدیر ثانی جبر این کلمات
بهم پیوده بر زبان می آرد **قول** اما انما کابر سلیم ائمة دین مثل فاکهانی و ابن الحاج **اقول** هر چند که حساب رساله

درین مقام صحبت اعداء و موافقت مطلبی خاکبانی و این الحاج کما یقالین کمال تصیف می نماید اما موافق نزول سماوی
این هر دو نیز کما یقالین علماء بوجه کثیره از صالحین بلکه از مسلمین هم نتوانند شنا یا نیمه دین بودن چه رسد از آنجه بطریق
خاکبانی و این الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتدین قابل تکریم و تعظیم مثال مبارک اند قوله ادراک
شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر کالید است راجع **اقول** دیگر گفته شده که قبیل ازین علامه ابن حلیج را از
ایمیه دین قرار داده است همان امام همام که مستند مبارک با کلام است عقد و مرام بسیار اشاع را تصریح فرموده و کوفی حجت
بر آنکه صاحب اله از غایت غضب صحبت قهری کند و آن امام از ایمیه بن خارج نموده و آنکه ابن ابی حلیج را در بعضی کلام
قوله خصم میگردد که دل استدلال فیه بدلیل از دلایل شرعی ثابت نیست **اقول** اگر مردش عدم ثبوت و محبت
بدلیل خاص از دلایل خاصیت پس عدم محبت مدلول لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل ملاطی قاری در شرح این بیان
موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب لیلۃ نصف شعبان و اختلاف در این مذکور است و اگر ثابت آن از ابن حجر آورده اند
و فیضان الصلوة غیر موضوع و احیاء رگل لیلۃ بالعبادة شروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم فعلها نعم لایقتضی سستیها
مع از مباء فی لیلۃ نصف شعبان قوم الیه و صوموا یومها و قد ساء الله تعالی فی القرآن لیلۃ مبارکه بنی من کرم الحیث
و منازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل کعة قراوة الاخلاص عشر مرات بای طریق لایکون من البدع المذمومة مع ماورد
عن ابن مسعود و رضوان ارباب المسلمون حسنات من عند الله حسن الخ و سیرت مال دیگر امور که از قسم خیراتند و مخالفت و مخالفت
بدلایل شرعی نداشته باشند اگر چه بخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد معنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
هم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعی ندرج باشد از احرام نتوان گفت علامه غلط است و در شرح قول در مختار
اما الموضوع فلا یجوز العمل بحال لاروا ین الخ نوشته ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخل فی مثل
علامه من له الجمل حدیثی بل دخول تحت الاصل العام راجع **قوله** حدیثین اطال ما دیشسته و درین باب مشهور اند
و تشخیص راجع **اقول** شیخ عبدالحق محدث دهلوی و روش سفر السعادت ذکر کرده و احادیث درین ابواب بسیار آمده بعض
موضوع بود بعضی ضعیف راجع و ملاطی قاری در رساله نفساکی نصف شعبان نوشته قلت جهالة بعض الرواة لا
کون الحدیث موضوعا و کذا انکاره الالفاظ ضعیفی آن حکیم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوة انما قلته فی تلك اللیلۃ ثابته عن النبی صلعم بطریق صحیفة فلا ینفع ضعف بیان الکیة و الکیفیة فان الصلوة غیر موضوع
در حسن شهر و مع عدم کل مقبوله و مطبوع بهذا تبیین جواز العمل بالناس فی بلاد ماوراء النهر و خراسان الروم و الفرنس و الهند و غیر
سین مائة رکعة کل کعة فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوة و الاحیاء و غیرها فاندان لم یصح و لکن ملاطی
سفره و ملاطی و جرد الدوام نعم اعتقاد و کونه سننه غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعه مکرره عند بعض الفقهاء راجع **قوله** در
فضائل اعمال غیر ثابت از اوله شرعی باین ایشان غلط است راجع **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر همان ثبوت بوجه

بخیر و بد و طوبی و شر و سفل و سعادت فرموده که احتیاج در احکام مجتبی صحیح حدیث و همچنین بحسن الذات بود یا بفساد
 نزد عامه علماء روایتی صحیح است و در احتیاج اگر چه در حدیث کمتر است از این جهت حدیث ضعیف متعدد طرق برتر است چون رسد
 آن نیز صحیح است و اگر چه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل عالیه است و در مساوی آن خبر اشیاء را در اشیاء اما مجموع
 طرق داخل حدیث ضعیف صریح یا ضعیف حدیث منقول از ائمه و معتبر و لیکن گفته اند که اگر حدیث ضعیف بحیث شود حفظ بعض
 روایات یا احتیاط بود با وجود صدق و بیانت بجز سبک و متعدد طرق و اگر از جهت اتمام کذب یا بی باشد یا شد و در اینجا گفت
 احتیاط و احتیاط یا بقوت ضعیف مثل خوش حفظ اگر چه متعدد طرق داشته باشد بجز نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
 فضایل اعمال معلول از شیخ شاه ولی الله و طوبی در انتباه که رساله استاد الاستاذ و خود علامه را بهم کوی آورده اند و در
 مرثوم است و حسن الایام الفاضله یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و در حدیث ضعیف احادیث بسیار است
 لا باس بالعمل بها فان وجد فی نفسه قوة فلیعمل بها راجعاً بفضل الله تعالی الخ مولوی خرم علی در رساله دعاویه گفته اند
 برین صفات و فضایل عالیه فیما نحن فیه با اتفاق علماء و معلول است الخ در سطح هر حق بعد از آنکه ضعیف بودن حدیث
 فضیلت مصلوات ادب و منکر الحدیث بودن را وی آن از امام بخاری نوشته گفته است حدیث که اگر چه ترمذی و غیره
 ضعیف کیایی لیکن فضایل من عمل کرنا حدیث ضعیف بر جایز الخ و بذیل حدیث فضیلت شش ضعیف شیعیان بعد از
 از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اند و بریه حدیث اگر چه ضعیف هی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف بر فضایل عال
 بین با اتفاق جایز الخ قوله اگر چه عجایب و مساملات مثبت احکام می بود الخ اقول قاضی سنا و الله حسب
 سیف السلول رور و افضر در بیان بودن حکم الهی نیز یکی از اسباب علم ذکر کرده اند که آنچه بدان شد آید از اخبار نیز از شیخ
 پس اگر شریع ازنا قبول کند ازنا قبول بایستد و قبول بایستد و آنچه شریع ازنا رد کند ازنا خطا و باطل بایستد و در بایستد و آنچه شریع
 ازنا ساکت باشد ازنا نیز قبول بایستد و پس در ضرورت بعد از عرض عدم ثبوت هیچ حدیثی در فضایل این نماز نیز خبری که شریعت
 است و شریعت ازنا رد نموده است و لیلی و نصی و حرمت آئین و از و نیت و قسم ثالث خواهد بود پس باطل شد الزام باینکه هر که
 هر از و نیت خود را بدعاوی باطله خیر اثبات میدان کرد و کسی از اهل شریعت تابع مذهب آن نبی توان آورد که از اهل انانیت
 اللازمه قوله خصم شیعین بقطان از زبان حق ترجمان سید و زینب ان چگونه باور نایله الخ اقول لا شیخ عبدالحق و ترجم
 شکوة شریفه در همین بحث و تحقیق این سکه آورده که منکران حال تصدیق کلمات او لیکن کرام دارد و با ندارد و اگر ندارد
 ساقط شد بحث باوی زیرا که وی شریعت چیز را که اثبات کرده اند کتاب نیست و اگر دارد این از جمله کلمات است باعث
 انکار صیبت الخ و همچنین است در شرح مکیه غیره تا نایا اگر خصم از محدودی اعتقاد که آتو بی نصیبی از ان برکات آن تبه علیه را
 باور نمی نماید تا هم او را بی نراحت و مصداقت امور شرعی و امور الهیه خبر حکم تفضیل بر او لیکن الله تعالی خود را که میسر

قوله صاحب جنة الاسرار مستقیم است باطل الخ اقول قطع نظر از آنکه بر بزرگان این تهمتها نهاده و در کتب سلف صالح
 افتاد و مایه تمایز یافته بر آمده است باری در غیبه الطالین که مستند او و اکابر است پندید که برای تاکید صلوة الرغایت
 مفصل بر اسرار مستقیم است همچنین در صلوة البرة اگر کثیر بفضل عظیم مستقیم است قوله محل نزاع صلوة مخصوصه است بهیئت
 در فضایل این شبها الخ اقول این کثیر فضایل این شبها عمر ثانی است که دیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف
 هم قرار داده شوند تا هم در مجروحان بدان بی التزام عکرات و ممنوعات شرعی هیچ خطائی نیست چنانچه قطب هماعیل در ظاهر
 بعد نقل از صلوة برآة از بعض علمای گفته ملا علی قاری که می بین که جایز نیست عمل کرنا حدیث ضعیف بر او
 علمای حواله کار که ای هر کس سبب لایق حوالی عکرات کی انکار که ای حاصل میسر که اگر تهمتها بغیر خاریون مذکوره
 کی چیزی توجیهی این قوله تفرد صاحب شایع به نفی کراهت الخ اقول ادعای تفرد صاحب شایع متنی است
 بر قلت نظر بسوی اتوال بدین چه بسیار از اکابر و عظام و حنفیه روح قابل مجاز و عدم کراهت بدون جماعت شده اند
 بلکه بعضی از ایشان بجزای جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاحیاء که مشهور بطبقات حنفیه روح است
 مذکور حال امام صد کثیر محیط برانی آورده و فی کتاب الحیط لایکرمه الاقنداء بالامام فی النوافل مطلقاً نحو القدر و
 الرغائب و لیلة النصف من شیعیان و نحو ذلك لان ازاره المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا اتمروا في بلاد الاسلام
 والامصار لان العرف اذا اتمروا في منزلة الاجلح و كذلك العادة اذا اتمروا في شهرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون
 الرغائب مع الامام و صلوة لیلة القدر لیسالی و رضای لم یشتهر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم صلی لیلة النصف من شیعیان و لیلة الرغائب
 و القدر مع ذلك صلی المؤمنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدين و بلادهم و ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و
 فی تلك المصلوة مع الجماعة مصالح و فوائد خور غیبات المؤمنین فی تلك المصلوة و اعطاء الصدقات من الدارهم و
 و الحلال و غیر ذلك منع بعض الفقهاء و ذلك لکن ضادیم اکثرین صلاحیم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبته انک
 عن الحضور فی الجماعة و ذلك لیس رضیاً عقلاً و سمعاً و نافی بذلك فقد اخطا و فی دعواه الخ لخصفاً و بعد از آنکه از
 محیط مرضی و عادی و بنزایه کراهت جماعت تطوع و در خارج رمضان از امام قدوری عدم کراهت آن آورده
 می نویسد درایت فی فتاوی الصوفیه لایکرمه التطوع بالجماعة مطلقاً اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقه
 و هو الا اذان و لا اقامة و قد مر حرج فی شرح الکافی الناصحی ایضاً فی صلوة الکفوفه حیث قال نمایکرمه التطوع بخارج
 اذا صلوا علی وجه مستعداء الناس الیهما بجماعة كما یدعی الی المکتوبه و لا شک ان مستعداء الناس الی المکتوبه لا
 الا بالاذان قوله اذا نادیتهم الی المصلوة الا لایة و اندازد لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی المطامع الصغیر
 الخ فی فی باب اوراک الغیر رقیته و یؤیده ما فی الظهیرة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان و لا اقامة و فی
 الاسرار حجة ان امانته النبی علیه السلام لیلة المعراج كانت فی النوافل و ذکر المولی الفاضل بعید بنی شرح الشرح و حج

ماجا من نوافل الصلوة صلوة التبعية بعد قطع في المقدرة من صلوة الرغائب والبراقة والقدر بقى ههنا بحث مهم وهو انه
 على كبره امثال تلك الطلوعات بجماعة ام لا قال في خزائنه الفتاوى الطلوع بجماعة في غير رمضان مكرهه وقال شارح
 النقاية لا يكره الاقتراب بالامام في القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حناؤه عند اهد
 حسن الخ لخصاً قوله شيخ نووي الخ **اقول** انما هو نووي روح وديگر جزی از علماء کرام فرموده اند اگر چه مجرد
 انکار چندان است بر بنیت اما چندان مبانه که فرموده اند با وجه تصریح الکا جفیه و غیر هم بجلالت ان البتة محل محجب
 است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه فتح عبدالحی روح در اثبت بالسنه فرموده و مما اشتهر فیما بین الناس
 فی هذا الشهر لیلۃ الرغائب للشیخ فیہ صلوة مشہورة والمحدثون انکروا اشتغالنا حتی قال محی الدین النووی روح الخ
 و بعد قول امام نووی روح و علماء ابن حجر فرستند هذا ما ذکره المحدثون علی طریقهم فی تحقیق المسابینة و بعد الاحادیث
 و عجائبهم ان یالغوا فی هذا الباب بذه المبانیة و کیفیه ان یقولوا انهم یصح ذلك عندنا و اعجب من الشیخ النووی
 مع سلوک طریق الانصاف فی الما بواب الفقیه و عدم تعصبه مع الحنفیة كما هو دایب لنا فیهة فافحن فیہ اذلی بذلک
 لسنه الى الشیخ العظام و العلماء الکرام رحمهم الله تعالى و قد ذکر صاحبنا مع الاصول فی کتاب به حدیثا من کتاب رزین
 الخ قوله این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقها را اهل کمال چه ذکر اگر چه در سجایا شد منع نمی فرمایند مگر بعض
 همچو عراض خارجی پس این احتمال عند التحقيق مخالف ایشان نمی تواند شد قوله بهر حال درین اثر احتیاج است
 الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر صلوته صخی را بدعت و ابتداع میفرمود و همچنین حضرت ابن مسعود
 بر کما یک شول خواندن این نماز زید و انکار میفرمود و همچنین حضرت ابن عمر در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت
 است اطلاق بدعت کرده است و در جواب آورده عن ابن عمر عن قال لا اذان الا اول یوم الجمعة بدعت فیجعل ان یکن
 قال الخ علی سبیل الانکار و ان یکون اراد انه لم یکن فی زمنه علیه الصلوة و السلام لان کل ما یکن فی زمنه صلی علیه و سلم
 سببی بدعت لکن ههنا ما یکون حسناً ما یکون غیر ذلک الخ و همچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات متعنه دیگر صحابه کرام
 فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف بر استهیل بر عباد الله بوده تا بجهت قرب السلام و عدم تدوین احکام در
 اشتباه نیست پس همچو قول اسماعیل بن اجد مفید وجه قابل احتیاج و ثانیاً در خصوص ذکر مسجدیم مستندین حسب و ساله اند
 اهل کمال فرستند اند که منع نمودن نمی شاید و حضرت ابن مسعود که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز بکدامی غرض نمی
 جائز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران غرض تعلیمست نبودن آن بوده باشد پس این احتیاج بر تقدیر قی
 هم مفید است ساله نیست ثانیاً احتیاج جفتی اسماعیل بن ادر بر گز تمام و درست نیست چه بسا بزرگتر پس و نیز عدم فعل در عهد
 آنحضرت صلعم دلیل بر عت و کراست و مخالفت شدن نمی تواند آری عامه طایفه که بدعت معنی بالمیسر سببه رسول الله صلعم
 و ما احداث بعد عهده صلی الله علیه و سلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکند و بر عت را مثل شرک خلل اندازد اصل ایما

میدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر و دیگر صحابه که با او بسیار از امور با هم
 ابتلاع و اقرار عدم موجودیت از حضرت علیه الصلوٰه والسلام حکم جواز بلکه اسباب استحسان فرموده اند البتّه بحسب ظاهر آن احتجاج
 تبیین پیش عوام تمام میگردد بقوله کسی ی جنباً یقال شاعراً این عمل مذیده و نشیده **اقول** اولاً که صاحب اشباع خود
 اجل و اکل تلامذه صاحب تحفه است و محض اعیان تحصیل علم حدیث شریف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است و پیش از این
 یعنی عام خود و نمودن محض غایت است و نمایانهای صاحب تحفه درین ابواب به وجهی شریف و تواتر رسیده اند و ثالثاً
 و بسیار از علماء و پیروان گان صاحب تحفه موجود است و رساله را باید که از نشان افتخار نماید و از انکار تواتر باز آید قوله
 در تحفه که بالتواتر کتابت صحیح است الخ **اقول** هر چند صاحب رساله بسیار از اکار با تمییز دین را تفسیق و تضلیل و تحریف
 نموده اند و ریحا که شاه عبدالعزیز صاحب را اینچنان قرار دادن مخالف تبیین و تدیس طائفه بها علیه الله لا جرم مغری غیر از
 انکار تواترات مذیده اما آنچه در کتاب تحفه را بالتواتر کتابت صحیح قرار داده حال آنکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و نقضه ایشان
 شایع از امت قرار می یابند و بموجبین به طائفه سنا علیه صاحب تحفه اشاعریه مع تمام امت تحفه علی سیده الصلوٰه و التحیة است
 بلکه شکر آری یابند و ربان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریع طاهره ادر تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پیوند و امور
 حکومتی را با ایشان وابسته میدانند و فاجحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
 میگویند که اللهم حالاً حسب رساله بیان کنند که نذر و منت مجلس عرس نمودن امور تکیه و وابسته آنحضرت و منت که مروج و معمول است
 چه حکم دارد و قوله از عجایب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض ارواح قدس فتویٰ منسوب جانب صاحب تحفه منقول
 نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه همی علی محمد خان صاحب رئیس مراد آباد مذکور است که االستعجال یکی بی دیدن صحت نامه کتابت مرقوم
 گردید یک لفظ بجا لفظ دیگر این تدبیر و تاب و اصلاح خیانت و تحریف مائه المسایکن و نقل عبارات مرقفات و غیره در
 رساله تفهیم تقسیم نقد حشو و اطنالیان و هذانی عجایب و غریب غرائب آنکه با وجود مطلقه مجرعه فیوض ارواح قدس
 منقبت شاه ولی الله صاحب و احلاف التماس قب بر زبان می آید و مطلقاً حایمه ادر از مطلقه مجرعه مذکوره کاشف ثابت است که بر مذهب
 اسماعیلیه شاه صاحب و کافه سلا و خلاف التماس قبلاً منقبت بدیع بلکه کافر و شرک قرار می یابند و ما هم قوله منبع اتحاد و روز عاشورا و روز
 غم و ماتم و منبع اعطاء ذکر قصه شهادت بروز عاشورا برداشته اند **اقول** صاحب شناع که نقل فتویٰ مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
 نموده و مطلقاً بیان فرموده در روز آن فقره منبع اتحاد و روز غم و ماتم افزون و در آیات مانع جلوس بر اصیبت و اتحاد و ماتم پیش
 نمودن انوخت جلوس بر آنکه بر اصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتحاد و روز ماتم چیزی دیگر ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین
 با حدیث شریف و بر دیات صحیح و طرق رفت و عروض حزن و آوازه استرجاع و حث بر صبر و عبارات و بیان حال بمالی بی ارباب
 که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منبع این ذکر پس نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل کی فقره بعض عبارات
 که بحسب طریقه موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضروب مخالف بوده اثبات ان مدعا نموده

والقطب لا بدال تخير الصوفية واثبات ذلك بالمواضع منقولة موجودة عندي وقد تصدى له كلامه في زمانه جهاداً علماً
 اثنان والعرب معشرهم ابن القيم تلميذه الرشيد قد بلغ في توجيه كلامه لكن لم يقبله العلماء حتى ان محمد ومعين الدين السبكي
 اخطا رساله في زوده واذا كان كلامه مردوداً عند علماء اهل السنة نأى من بليغتهم في ذلك بل قول شيخ عبد الحق وبعض اهل
 الحق قول شيخ عبد الحق وبعض موافقات الكبري عرض مواضع خارجة عن بحث منوده باشد ان انكار جواز مولود عن اهل
 برغانتم وطمأنه توان ثابت نمود وچگونه ثابت شود که این مورد بیک محافظت اعراض احتمال آن شیخ از اساتذہ محققین خود و روایت
 میناید در ما ثبت السنه فرموده قلت فہذہ الروایۃ کیوں عرسہ ہفتاسبع الاخرہ نہ ہوا کہ اور کن علیہ سیدنا شیخ الامام
 العارف الکامل شیخ عبدالوہاب المتقی الکی فائز قدس سرہ کان محافظ فی یوم عرسہ ہفتاسبع ہذا التاريخ اما اعتماد علی ہذا
 الروایۃ علی ما راکن شیخ عبدالوہاب البکیر علی المتقی اوس غیر من المتسلخ رحمۃ اللہ علیہم الخ وانچہ صاحب رسالہ از شرح سفر
 آورده و در آخر بیان قول در مسئلہ نشان قاریان نزد قبر بنیاد بدون عدم کراست باستناد قول ابن ہمام تصریح کرده و در
 جامع البرکات گفتہ اگر در اعراض لفظ طحا بروج فلان بختہ ایم بگوئید و بگوئید طحا حاضر ساخته شدہ است بہتر باشد و اگر ادعا
 بروج فلان این مراد است کہ ضیاعی کردہ ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحہ بخوانیم و ثواب آخر بروج ایشان
 برسانیم یا کی ندارد الخ و بعد از آن در حال استناد خود شیخ اہل عبدالوہاب کی نقل کردہ و ایشان نیز در موصولیم حضرت
 صلی اللہ علیہ آلہ وسلم در و عرس حضرت غوث الثقلین شیخ عرس خود و عرس شیخ علی متقی عرس الہ خود و کما و آخری
 و بخوردن صلوات و فقرا میداد و تلخ وانچہ صاحب رسالہ از رسالہ تفریت یک فقرہ آورده حاشیہ بعد بطالعہ اصل
 منقول عنہ بدریافت آید اما اگر محمول بظاہر باشد پس البتہ مخالف است بلفظ کالید مختلف صاحبین علامہ عینی در شرح
 صحیح بخاری شریف نوشتہ با بعبط الحد عند القبر و فقود اصحابہ حولہ کائنا اشارہ بہذہ التجرلی ان ہذا الجلوس الخ
 عند القبر انکان لمصلحتہ یعلق بالخی و المیت لایکہ و ذلک ما مصلحتہ الخی فقل ان یجمع قوم عند قبر و فیہم من یفہم و یذکر
 الموت و احوال لاخرۃ و اما مصلحتہ المیت فمثل اجتماع القراءۃ القرآن و الذکر فان المیت یتنفع بہ الخ و در شرح ہذا
 آورده و ماید علی ہذا ان السلیمن یحبون فی کل عصر و زمان و یقرءون القرآن و یدعون ثوابہم و علی ہذا ال
 و الہ یانہ من کل مذہب من المالکیۃ و الشافعیۃ و غیرہم و لا یکرہ ذلک منہ و کان اجماعاً عند اہل السنۃ الخ و وصول ثواب اگرچہ
 مخصوص بقبر نیست اما مخصوص بقبر و امید زیادت نفع است چنانچہ در تفسیر عزیزی نوشتہ در دفن کردن چون اجزای
 بدن تمامہ یکجا باشد علاقہ روح بحال می ماند و تو جب زائرین و متفیدین بسببوت میشود و انارین عالم از صدقات و
 و فاتحہ و تلاوت قرآن و خرائی چون در آن بقعہ کہ دفن است واقع شود بسببوت مانع میشود از عجلانہ و عجلانہ کہ بعبادت
 منقولہ رسالہ تفریت ہستند و یکدیگر نمی خورند کہ غایتہ الامر انکہ اختلاف بہ ثبوت رسد اما از جمیع چہ علامہ حالانکہ در ماتہ مسائل
 اسحاقیہ نوشتہ حافظان را بر آخراست قرآن نشان نزد قبر علماء را اختلاف است مختار ہست کہ جائز است بشطریک یا و از

نمایند که اطوار معموله مخصوصه ذکر الهی که شرع ازان ساکت است و اصل یاره اباحت است یا ضلالت و دوران فایده و منیع تحقیق
 است یا منفعت و انکار آن ضروری نیست یا ضرورت بر تقدیرش ثانی که جناب زنا صاحب با وجود اقرار در وج یافتن در قرون متلاحقه
 و ماخوذ نبودن از کتاب نیست و ساکت بودن شریک تحقیق فایده و غیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت
 و جهالت همچنانکه در حق دیگر ائمه دین و اولیای کالین کرده است در اینجا میسکینه یانه و آنچه صاحب رساله از قاضی سناری است آورده
 بنظر افعال شنیعه جهالت است و از اجتماع مسلمین برای قرائت قرآن و اذکار غیر که اصل عربی معمول مرشدان و اساتذہ شانت
 چه علامت دارد خود و رتبه ذکره الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبدالواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشدند و برای اموات
 قرآن میخواندند باین جمیع شده و ضلال از شیخی روایت کرده که بودند انصاف و فتیحه کسی میخواند و آنجا میفرستادند سوزی قیام و بر آو
 قرآن میخواندند الخ قوله تشبیه اعاده مجلس سیلا دالی قوله باجم کهنیا الخ اقول حسن که آنحضرت صلعم و اطهار عظم و کبریا
 آنجناب را در اشک نیست که بدلائل کتاب نیست عموماً ثابت است کائنات برای جن جمیع افراد خاصه بات مخصوصه از استجانات
 ائمه اهل کم مذکور آن عموماً و غیر مزاحم کتاب نیست باشد پس بر احسن مجلس ذکر مبارک جمیع چندی از امور جزیه نیست برکت و شرف
 زمان و ولادت حاجت بدلیل که در کتب تصریح مستندین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحقاق اعاده شکر نعمت و ولادت و نظیر بوی
 ولادت باوای عبادت حضرت رب العزت ائمه دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین
 بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب برکت و شرف و سعادت است باقیین حتی که صاحب رساله ایل
 هم بآن قایل است در نفیوت ذکر و قانع اراعات و معجزات سرور کائنات و اجتماع مسلمین بر استماع آن حالات و اطهار
 سرور و فرحت بآن ذکر مبارک با اعتقاد ببقا و شرف و نظیر زانده ولادت با سواست و استحباب اعاده شکر آن نعمت بلکه مجلس
 سیلا و شریف عبارت از اینست که تشبیه بجمیع کهنیا و اولاد مبارک کمال ساواست نزد این اسلام آنچه صاحب رساله بر کافه
 لازم و نظیر مرادش گفته که باجم کهنیا و نفس اعاده سرور سیلا و بدون تجدد نعمت سیلا و دلخ پس درین فقره زیادت تصریح بجل
 بی ادبی و کمال بیدینی است نفس اعاده سرور و شکر سیلا و بدون تجدد نعمت باقر استندین صاحب رساله ثابت است از تقریر
 و فصل رشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعاده صوم شکر نیست و ولادت با وجود عدم تجدد و آن نیست متفر فرموده اند پس در
 این تشبیه بجمیع کهنیا و اولاد زیادیه موجب بی ادبی بیدینی است قوله الا تشبیه صلوۃ جانب توفیر با عبادت نادر عبارت
 بحسب الخ اقول اولاً چون فضیلت صلوۃ جانب و شرف و برکت آن از مضامین عموماً مندرجات ائمه دین ثابت
 فرموده اند پس اگر که است صلوۃ جانب معنی بر لزوم شایسته و توافق صوری عبادت محسوس نموده آید مستلزم آن نیست
 که عقد مجلسی که شریف آنحضرت و اعتقاد ببقا و شرف و نظیر ایام ولادت با سواست و استحباب اعاده شکر نعمت حضرت رب العزت
 با نواس افعال عبادت که ائمه دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جزم کهنیا قرار داده آید و چگونه این مثال
 مستلزم این مثال میتواند شد حالانکه فضیلت نفس مواجهه نادر وقت عبادت که از مضامین محسوس است برگزین توافق قواعده

شروع شریف نیست و فصل مآذره شکر نعمت و ملاوت آنحضرت با وجود عدم تجد و نیست ملاقات آنرا شاد حضرت شارع ایچم و دین و کمال
 مستدین صاحب رساله ثابت فرموده اند تا قطع نظر ازین خرقی و دیگر محبت و آن یک در وجه این بار وقت عبادت توافق مسو
 بشمار مخصوص محبت لازم می آید و در وقت مجلس که مبارک این فکر آن نعمت در ایام ملاوت آنحضرت یعنی در راه برین الاول یعنی
 این توافق مسو هم مفقود است بنیدانی که فقها و محققین درین سلسله مذکوره عدم کرامت مسلوته جانب سراج شمع مختار فرموده اند
 چنانچه از شرح کتبه و غیره ظاهر است بجهت زوال الحقت و عدم لزوم شایبیت خصوصیت شعاع محبت که مخصوص مجرد بار بوده است
 پس چنین اگر کسی عقد مجلس سرور و یوم جمعه کنیا نماید تا البته ذکر آن مقال مستدلال باین گنجایش میباشند و بدون آن عقد
 مجلس که شریف در ایام مبارکه و ملاوت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادک شکر نیست با فعال اکیات طمانه شرف آنرا و ما
 که خصوصیت شایبیت بحکم کنیا موافق این مثال داشته باشد پس از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
 شارع را منع لزوم شایبیت پیرو در خصوص آن صوم مقصود گردید بجا آن همراه آن صوم صوم دیگر هم هم مقدر فرموده و چون
 ازین قدر تغییر شایبیت مشار مخصوص مفقود شد پس با وجود مغایرت کلیه محله عقد و شرف یوم جمعه کنیا و شکر آن که شکار مخصوص
 سرور است از اعتقاد شرف ایام و ملاوت با سعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه میسازد باجم کنیا قطع نظر از بی اد
 و است و صحیح خواهد بود قوله شایبیت فعل باطل کفار و آنوقت سوئورد من فعل میشود الخ اقول اگر در از ثبوت ثبوت فعل
 مخصوص مخصوص از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طرز از شارع ثابت نیستند مانند
 تقهیر برای تعظیم کعبه شریف که بنود هم برای معابد و مبل می آرند تشبیه کنیم کعبه شریف تعظیم اقسام و معابد کنیا و غیره و اون باجم
 میساکان ملائکه اسماء علیه السلام و شریف را تشبیه کنیم کنیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن شوق لسان مطاعن
 بی اصل نشان نسبت ایمنه دین که استخوان آن مکرر فرموده اند هم مضایقه داشته باشد اگر مراد ثبوت بطور اذلال محمولات
 مندوبات شرعی است که حسن آنها بدلیل یقینی ثابت باشد و برین تقدیر حسن اظهار خاصه و بیات مخصوصه مستندین صاحب رساله
 از افراد کهیم کعبه شریفه و غیره که عموما حسن آن بدلیل یقینی ثابت است تسلیم نموده آید تشبیه افراد کهیم کعبه شریفه تعظیم
 معابد کنیا و غیره مضایقه داشته باشد پس مجلس که شریف و ادک احوال اکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ملاوت
 شریف که شرف آن و استحباب اعاده شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد تشبیه آن بحکم کنیا
 چرا مضایقه ندارد و چرا هم که نزد طایفه بواسطه لفظ مضایقه چسبی دارد که در هیچ مقام صراحت از دریده و بی خودی آن
 و تشبیه بحکم کنیا بر زبان می آرد عیاذ بالله قوله استخوان اعاده صوم مخصوص از شارع الخ اقول صاحب رساله
 که مانع تاثیر شایبیت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد و لازم که بر اثبات استخوان اعاده آن بدلیل یقینی است برگمارد
 قوله تفصیل استخوان بدعت الخ اقول کلام صاحب اشبله که مبتنی است بر تفهیم فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم و
 نشر و تعلیم فضایل معجزات و ختم قرآن و غیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مثلا فضیلت بر صوم که این مو

اگر در
 ۱

خبر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفصیل آنها بمصوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام محلی لغت حدیث و دیگر
مطالعین صاحب شیل را دادون در جهالت کثافت اعراضه نه ان النبی صلی الله علیه و آله قال قراءة القرآن فی العسوة افضل
من قراءة القرآن فی غیر العسوة وقراءة القرآن افضل من التبیح والتکبیر والتسبیح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم الحدیث و آنچه در بعض روایات تفصیل مصوم بر صدقه معلوم میشود پس چرا این را که تفصیل را بجا آورده می باشد
لما لا یخفی و اگر امور مذکور را بطریق ثابتی بجهالتی بخدی از قربات و خصوصیت افعال اجتماعی اهل اسلام بر استماع از کلام
شریفه غیر فلک است حسنه مستحبیه گفته آید تا بهم و بریان زیاد استماع و فوائد عظیمه محال لغت حدیث شریف لازم نیست چه
اولا بدعات حسنه مستحبیه دین که مندرج منه و بات شارع باشند و چگونه مزاحمت و تضاد است حدودین و در این نشان
در حکم سنت موافق حدیث شریف و اصل استند و ثانیاً تفصیل سنت اولیه من حیث آنها سنت الهیه بر هر بدعت حسنه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفصیل بدعت بر هر بدعت حسنه مستحبیه بر وجه با وجود فرق شدیدی و قاصده
و غیر فلک از حدیث شریف ثابت است و نه مسلم استندین حساب رساله امین طاعنی قاری که در رساله در اینجا استناد بیان
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی او لا از علامه ابن حجر آورده و اما مسئله الطیبی او لا یغیر مسلم اما او لا یطمان البتة
الجنة ملحقه بالسنن لکن لما لم یوقف فی الصدق الاول سمیت بالحقه و اما ثانیاً لفظوا المذنبین نفع عام و ایم و فقه ابهام
متضاعف باقی بقیاناً فیفضل علیها ما یفهمها قاصده و ثانیاً منقطع الخ و بعد کلام دران خود فرموده و الا غیر ان مراد
البالله فی متابعتة و ان سخته من حیث آنها سنته افضل من بدعتة و لو كانت تحتسب مع قطع النظر عن كونها مستحبة او
قاصرة او ایتمه انقطاع الخ قولها بر محلی لغت کفار و بدعتی از تشبیه اموریکه مذکور نیستند الخ اقول محل بحث در بدعت
خاصه از تصریح حضرت شایع به موافقت کفار در افعال مخصوصه نیست ذکر این امور در اینجا معنی است بلکه این محلی
محل بحث همین قدر است که امریکه مخصوصه مخالفت آن از بدعتی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از حضرت از مردم شایع
بی آنکه آن امر مذکور باشد و بی آنکه مخالفت قصد موافقت شان باشد تبصره من بدعتین حساب فتوی داخل تشبیه
منصوح نتوان نمود قوله شادی جنم کنیا نروماند موسوم است الخ اقول از موسوم بودن وی جنم کنیا گویند اما مجلسین که آنجا شایع است
تجسیم اعاده شکر نیست و لاد با سعادت لازم گردیده حال آنکه بوقدیر مقصود نه بودن موافقت و شباهت نبود اثرانی
یعنی موافقت و این امر مذکور قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد شباهت نمودیم آن امر اعنی شادی جنم کنیا بعمل آورد
البته توان گفت که احد الامرین موجود است زیرا که شادی جنم کنیا نروماند موسوم است قوله مع هذا قصد تشبیه با فضل نصاری و این
عمل از کلام ابن الجزری الخ اقول و الا کلام امام ابن الجزری صاحب حصین از انیمه مشهورین برین متین است و موافق
حدیث شریف واقع گردیده که پیوسته ایم بر روز عاشورا بجهت شکرانه بجات حضرت موسی علیه السلام و دیده ارشاد فرموده
احق بپوشی منکم و ثانیاً درین عمل شریف اعنی عقد مجلسین که مبارک اشاعت و اعلان شکر نیست و تشبیه آن لا با سعادت

و تکریم ذکر آنحضرت و اجتماع اهل اسلام بر او استماع مدح حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم کمال اقام تعظیم
 حجاب چاهدرین نبوت و تکریم شرف نفیلت حضرت ختم نبالت اهل اسلام و مقصودی باشد پس از تشبیه نضاری چه علامه دارد
 آری اگر کسی شب بیدار حضرت عیسی علیه السلام بقیقه حصول تشبیه نضاری نگرم و شرف گرداند تا البینه تعد تشبیه نضاری بر و صارت
 خواهد آمد قوله در حدیث مسلم رسول الله صلعم عن خود یوم الاثنين فیہ ولدت الحدیث بیان علت شریعت صوم است
 اقول کلام اکابر علماء کرام که فی بیان یوم است اذان قطعی نظر نموده میگویم که این بیچاره ترجمه بندی شکوه هم که لطیف
 هرگز نفییده و نام در پی ابطال شرف مجملی نگار حضرت سید ابراهیم و انکار شرف یوم لا با کرامت گردیده و بیچاره محقق
 اکابر محققین بر این تین چمن خود را ورزیده و از رسوا گردید و آخرت نیز رسیده خود را خواسته و در زمره مولفین داخل گردانیده حاله
 پندیده که قلیل است عیسی علیه و آله حدیث مذکور نوشته احتمال بی که بویچها سبب حضرت که دوزخ که بی که بویا اوس و زکی
 روزه کی است بیکایه تقدیر سبب بیکایه بی که بی نیست اوین بی که حضرت پیدا کرد وین او ترا او سکه فکر کنه من بیست
 من الخ صاحب السار باید که از تحریف و تشویش بیدین باز آید و عار را بر ناز مقدم نداند و ترجمه شکوه از قطب هما عیسی علیه
 بخواند قوله تاضی عیاض شرح مسلم الخ اقول این علامه تاضی عیاض شرح بجهت تشبیه معذ و بدون خروج حضرت
 آدم علیه السلام قیام ساعت بظهر بود و فضایل جمیع این شمال این دلیل مخصوص حدیث جمیع ظاهر فرمودند اولی که مستلزم
 است که ولادت شریف آنحضرت صلعم بی نفیلت یوم مبارک الاثنين نباشد و انکار شرف آن هم باین وجه نموده آید ثانیاً
 و دیگر تحقیق در حدیث جمیع هم آن احتمال را بجهت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرموده اند امام نووی
 و شرح صحیح مسلم بعد قول تاضی نوشته در کلام التاضی قال یو بکلان العربی فی کتاب الاوه و لی یخرج من الفضل و خرج آدم علیه
 السلام من الجنة و سبب جود الذریه و وجود الرسل الانبیاء و اصحاب و اولم یخرج منها طوا و اهل بقضاء و طار ثم یعود الیه با و اما
 قیام الساعه ثانیاً بکمال خیار الانبیاء و اوله یقین و الا و لیه و غیرهم و اطهار کرامهم و شرفهم ثم یخرج من غیر استاذین حضرت آن
 افضل از یکم یوم الجنة فی خلق آدم و غیبه فی فی الحدیث نوشته بعض از شرح گویند که مقصود از ذکر این بیان چیزی است که در
 پیشین و در این روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا و اصل آنست که قیام ساعت چه فضیلت باشد
 جوایش آنکه فضیلت و وقیض آدم تقریباً است بخارج قدس رحمت و وقیام ساعت قربان و خلل رحمت و لهذا ابراهیم خلیل
 علی نبینا و علی صلوة و السلام امات و انبیاء را از نعم الهی شرف و تحطیل سماع علیه و مطهر حق آورده و روز جمعه بین جو
 عشره از اید آنست که فضیلت او یکی معلوم چو بی بیات تو طاهر است و در پشت بی و یکی است فضیلت جمیع کی استی
 که کلان او نگار سبب پیدایش انبیاء و اولیا کا و رباعث هوئی حنات بی شمار کا و نسی هوا و ایسی بی موت حضرت آدم
 علیه السلام کی موجب بویچنه او یکی کا درگاه رب عزت من بوی و الخ قوله بدون تعبیه این اعیان و تعبیه سید علیه و آله
 اقول بنابر آن اعیان بقول صاحب ترجمه بر داشتن امثال تجزیه یک چیز پندیده است و بنابر این صرف بر شرف و معلوم بودن آن

روز و امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول و افضل است و این مافوق شرع و محسن اسمیه دین از مستدین صاحب
رساله است اگر انچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم اثنتی عشره نوشته اند بحجت عدم ذکر لفظ عید مقبول ظاهر
نیفتد و بی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال و زکریه سابق در آن که اجماع نیست بطور آده باشد و مقبولیت او از شک و تردید
در امثال آن روز تعلی بیاید تا به بیند که امام قسطلانی مستند صاحب را در جوابیه موده فان قبل بل فی العقل و قبل
علی ان یوم الحجۃ افضل من یوم السبت و الاحد و ذلك لان بل الحلق اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی سبعة ايام و بدد الخلق
و التکون یوم الاحد و کان الفرج یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فخصوا السبت لهذا المعنی و قالوا
النصارى سبوا الخلق و التکون یوم الاحد فخصوا یوم العید انما هذا هو الحق لان الیوم انما هو یوم الحجۃ عید
فالجواب ان یوم الحجۃ موقوف الیکمال التمام و حصول الیکمال التمام یوجب الفرج الکامل السرد و الخفیج فخص یوم الحجۃ
یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب را بیان نمایند که ان یوم جمع که در ان تمام و الکمال خلقت گردیده بود و ازین بیا
جعبات فاصلة بزار سال اردو پس ان روز را با ان حج علامت است یا نه دین جموع را باین وجه عید گردانیدن و نعت الکمال
و انعام را موجب فرخ و سرور دانستن مقول است یا اگر فاسد می و اگر بر این هم تعلی نشود تا به بیند که امام و احد و تفسیر و
و تفسیر مقوله حضرت عیسی علی نبینا و علیا صلوة و السلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء و تكون لنا عید الاولنا و اخرنا الایة
نوشته ای اتخاذ الیوم الذ کثرل فی عید العطفه نحن من یاتی بعدنا الخ و میگوید آرد و دیگر تفسیر صاحب را بیان نمایند که این
تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام متنی بر عقل سلیم صحیح است یا بر وجه فاسد فسخ معاذ الله من ذلک قوله جواب حضرت عمر رضی
فرهم و عقل آن یهودی است الخ اقول قطع نظر از انچه صاحب ایلغ الکلام عبارات علماء کرام از شرح حدیث آورده و
از ان بطلان او امام صاحب را باین است بیگویم که چون آن یهودی را در بر و حضرت فاروق اعظم مخلاف عقل و شرع
که متنی بر وجه فاسد بود و بیان نمود و حضرت فاروق اعظم در جواب آن ابطال و دفع بچودیم فاسد نفرمودند بلکه ذکر عید بودن آن
روز نمودند اگر چه مطلبش موافق ادعا و صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن با وجه نزولین آیت است که تفسیر این روز بوجه دیگر
معروف است یا موافق انچه دیگر شرح حدیث و اسمیه دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مفردی است و جماعی نیست و بی جنبه را
بهر ضرورت در غیر این بوده که کلام اهل حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشته بموافقت عقل آن یهودی جواب فرماید و
غنیة الطالبین آورده چارو جل من الیه و الی غیرین الخطاب فقال آیه تقرروا بالوعلینا نزلت و علمنا ذلک لایتمم
عید افعال عمره آیه ای فقال الیوم المکمل لکم و لکم الایة فقال عمره قد علمت فی ای یوم من نزلت و فی ای مکان نزلت
یوم نزلت و یوم الحجۃ و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و قونا برفات و کماها بما جئنا الله عیدنا و لایزال هذا الیوم عید المسلمین
یا یقی و احد منهم و قال جل من الیه و الان یهود لابن عباس فرماد که ان هذا الیوم فینا لا تخزنه غدا فقال ابن عباس فرماد ای عید الیکل
یوم غریبه الخ قوله از شارع انور و مقول نیست الی قول بس نفی مضایقه یعنی مخالفت صریح البطلان بود الخ اقول

اسماعیلیه که عدم نقل از ایشان و بدعت بودن آن امر نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت است اگر چه مزاحمت نداشته باشد گوئی
 مضائقه صریح البطلان بود اما مرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال ابهام قول صاحب تحفه است پس نفی مضائقه البته
 درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از ایشان و بدعت بودن و در حرمت و دلیل همانست نیست و جمیع تحفه قایل انفسا
 بدعت است بطرف سند و قیاس و بر بسیاری از امور که مخصوص به احوال مخصوص از حضرت شارح آثار و منقول نیستند با وجود اقرار
 بدعت و تألیفات خود حکم چهارم از احسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در سابق آورده ایم
 درین مقام سندی دیگر باید شنید و تفسیر عزیزی نوشت تا اندک مصنف را داشته فرختن و بابت نوشتن محمول و در زمان خلفاء
 راشدین نبود اولین بدعت و آخرین زمان حضرت معاویه پیرایه شده لیکن بدعت حسنیه است نه سید و در اول به علماء را نقل
 و نگار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت از قول چه ضرورت است
 بودن منسوخیت فرضیت و دفع و هم مذکور بنا بر فرضیت و هم مذکور از قول بر تقدیر منسوخیت مجوز فرضیت با وجود
 بقا و شریعت استحبان منسوخیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت و دفع و هم مذکور در همان صورت خواهد بود که بنا
 بر فرضیت و هم مذکور بوده باشد و فرضیت و هم بودن فرضیت موجب نسخ فرضیت نمی تواند شد چه نسبت به منشا و هم مذکور
 نخواهد کرد و بدین فایده قول منسوخیت صدق که حضرت صلعم موافقت به داشته بود ندیعی موم روز عاشورا لا افراغ **اقول** بر
 ذی عقل میدانند که بحوث عنده درین شق منسوخیت موم تا ویکه بحجت حضرت موسی علیه السلام و در ادوات و موافقت به بود
 درین امر است پس منسوخیت موم عاشورا لا افراغ و شریعت منسوخیت موم عاشوراء التاسع را درین بیان پیش نموده فایده
 نداده که بر صورت بودن آن موم بر آنکه بحجت حضرت موسی و تقسیم آن بوم از کلام میوه دین بگوید این دفع و هم مفروض است
 و اما علیه را ذکر آن چیزی بسیار و نیز ذکر احتمال منسوخیت ناسع و منسوخیت عاشوراء پیش کردن متنبی است بر کوتاهی طریقه خود صاحب تحفه
 رساله اقصی علم فرموده و روزه و هم محرم که روز عاشورا بسیار منسوخ است بکفایت یک سال است از قطع نظر از بعد از آن که
 در وقت نوشتن آن حضرت صلعم عاشورا بوقت میوه که تا ویکه کریمت مقصود آن بود تسلیم نمود و منسوخیت عاشوراء منسوخ است از ایشان
 از شرع شریفیه اتمام اتباع و هم حضرت شارح علیه السلام ثابت گردیده که فرض نموده شود که آن امر مشروع و حق و دیگر کما
 جهت بالکل نسخ رسید **قول** عاری باین قیام نموده اند **اقول** دفع جلد او نام از سابق بخوبی تمام ظاهر است از بخند باید
 پرسید که ذکر تاریخ خلفاء راشدین و عیین کریمین و مخصوص خطبه جمعه عیدین که از شارح درین محل آورده منقول نیست و مستدین تا
 رساله از آن شارح برین میدانند و باز که آن من و ملام می نمایند پس حضرت صلعم و خلفاء راشدین که عادی باین التزام نمودند
 چه از خصوص این محل که این شارح فرمودند و قبل صاحب رساله آن حضرت اول مورد ملامت بنامی غیر ذلک من لاشکله نماه و چون
 من و جابنا انفسا که صاحب رساله معانی الفاظ شریکه الاستحلال میدانند و خاطر خود را بطلان او قوال مستدین خود متوجه گردانند تا آنها
 کوتاه بینی و ناخن حکم الزام کفر ایمیه دین میدهند و بر ابطال و تحمیل تکریم حضرت رسول کریم صلعم بهیچ خرافات و بیانات و مخرج

تحریری بندگان حضور روح حضرت علیه الصلوة و التحية در آنکه متذکره در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده
 شود **الخ قول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات مجربان جناب بکری استناد و نسبت شرک با اولیا و کرام مجربان
 وی تعالی بجهان است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و خفیه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مرذوده و ضعیفه را واجب
 الاتباع می شمارند و هرگز نظر بجهت و تطبیق ندارند و صاحب رساله که یکی از کاتبان طایفه است و در جرات و دیباکی فایت
 بر سر و تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در آنکه متعالیه یا اتحاد زمانه صفت خاصه حضرت علی علیه السلام
 حالاً باید شنید که مولانا عبدالرحمان جامی در نجات العباد بیان اثبات کرامت موافق مذیل طریقت و جماعت میفرماید بقول فی
 انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چنانچه یاد نمودم و اعداد موجود و اهلان را کمتر و بیشتر می طلبد
 و قطع مسافت و رعدت اندک اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن حاضر شدن در زمان واحد را آنکه مختلفه و احیای موتی و
 امانت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک علی قوله بالجله چون حضرت حق بجهان و تعالی کی از دوستان
 خود را مظهر قدرت کماله خود گرداند و در عالم هر نوع تصرفی که خواهد توان کرد و با حقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است بجهان
 که در وی ظاهر شود و وی در میان خلق و تفصیل این صحبت از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را با تباع معتزله گفت
 در باب انکار کرامات عموماً یا این کرامت خصوصاً واقع گردیده تحقیق تلاش هر دو ساخته اند و در جند البقره و شرح مقاصد
 و غیره اکتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بهم و این خرق عادت او را که در آنجا **قول** چنین کبر ثبوت آن
 بطور خرق عادت محققین طریقت شرعاً باین فرموده باشند پس ثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیا را است چه ارا و بنو
 حله انکه قاضی سنا و اندر سبب السلول رود و افضل آنچه نوشته اند سابقاً منقول گردیده فتدکر **قوله** ثبوت این حضور
 مستندی اثبات علم محیط بر غیر خداست **الخ قول** منشا و تقوه باین کلمات لایحی مصل است یعنی لفظ علم محیط و حکم جوهر
 اشرف آوردن روح یکی از مجربان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحان و اثبات
 آن برای غیر وی نیست نه هرگز عاقلان و فیه داران آنچه فیض و آیات فقیه متعلقه علم غیب می فهمند بطلان رده است اولاً ارا و
 آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض تطویل کلام است و ثانیاً اگر ارا و ارا و ان اطلاق حکم تکفیر تجویز اطلاع حضرت
 صلعم غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محشین فحاشا شکلی عظم مفسرین کرامت است که بطفیل حضرت
 صلعم اطلاع اولیا و کرام بر غیب با علام و الهام عزیز علام بطور کرامت نزد الهیت ثابت بلا کلام است پس چه جای که حضرت
 سرور اکرام است و در شفا فرموده است فاما تلك العظیم قد برین اجتماع فی کل بده الاتصال الی مالای اخذه مدد لایعبر عنه نقل
 و لاینازل کسب لاجله الا بتفصیل الکیه المتعلق من فضیله النبوة و الرسالة و الخلة و المحبة الی ان قال احیاء الموتی و
 اصحاب الصمم و کثیر القلیل و مرد الثمور و غلبه الاعیان و الاطلاع علی الخبایر ارا و الا لام الخ لعلنا خفاجی نوشته و شیخ
 انجمن الما و لیا و کرامه لهم خلاصه تفسیر تقوه و استندوا بقول تعالی عالم النبی فی نظر علی عینه اعدا من لرضی من قول الایة

و الجوابه مفصل فی کتاب التفسیر الخ و نیز در تفسیر فصلی بر این که لایل نبوت آنحضرت و بیان طبع بودن آنحضرت صلعم بر غریب
نوشته است در آن آیه من ذلك الطمع علیهم الغیوب ما یكون الا حادیث فی هذا الباب بما لا یدرک قهره و لا ینزف غره و هذه المعجزة
من معجزاته المعلومه علی القطع الموصول الیها جزا علی التواتر لکن در و اتمها و اتفاق معاینها علی الاطلاق علی الغیب الخ علامه خفاجی
شرح فرموده و هذا لایانی فی الاشیاء الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علیه صلی الله علیه و سلم غیر واسطه و اما الاطلاق
علیه باعلام الله فانما تحقق بقوله تعالی لا یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الخ علی قاری که مستند حدیث رسالت او درین
هم قول شان اکثر ائمه و اتفاق بر آنست که از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده و معتقدان الغیب
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیته فیعلم الغیب بطریقی الا لافرض شیعی علی الماد و غیب عن الابصار الخ و این عقیده را بایات
کریمه توضیح داده و اگر کثر التواتر لکن گفته ثم علم ان الاولیاء لهم العلم بالخاف من رآته الا ینبأ فجزا ان یطهر من الغیب ما اعلم الله بطریق
الا الهام و هذا سیب الی الله لانه فی الخ فیه الخ و شیخ مکیه است لایانی فی ذلك طلاع الله تعالی بعض خاصه علی کثیر النبیست من
الحس لانها جزئیات معدوده فانها المعجزه مکابره فقد وقع للانبیاء و الاولیاء من ذلك لا یحکم عده الخ و در مدارج النبوة در
خفصا یل آنحضرت فرموده انما لکنه چه در دنیا از زمان آدم تا نطفه او کی بر کنشکف ساخت تا هم احوال از اول تا آخر معلوم کرد الخ و
نموده و در بعضی شیعیان صلی الله علیه و سلم و انما بر همه چیز از شیوات ذات الهی احکام صفاتی و اسرار افعال انار و جمیع ظاهری
باطنی اول تا آخر احاطه نموده الخ و اختلاف المرید کتابی است مستند و عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم الدنیا حتی اطلع الله الله تعالی
علی جمیع ما بهیمن الخ و حال سکه الخ یک در شایه شامی آورده و فی الحقیقه ذکر فی المقطع انه لا یفکر لان الاشیا تعرض علی روح النبی ص
و ان المرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب لا یطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول الا ینبأ فجزا ان یطهر من الغیب ما اعلم الله بطریق
حکایت کرامات الانبیا و الاطلاق علی بعض المعنی و رد و علی المعجزه المستلزمین بهذه الا ینبأ فجزا ان یطهر من الغیب ما اعلم الله بطریق
من الرسول المملک لای یطهر علی عینه احد الا بطریق المملک بالنبی و الاولیا و غیره بر سطر المملک غیر الخ و اگر کتاب رساله الخ
نویسند و مفسر نکند تا ببیند که شاه عبدالعزیز صلی الله علیه و سلم و تفسیر عزیزی مطلق بودن آنحضرت صلعم نبوت بر رتبه مرتبین بدین خود
مشناختن اعمال نیک بدو احلاص و اتفاق امت و نیز مطلق گردیدن بر خیر افعال هر دوزمه یتیان که مطلقا چنین میکند و مطلقا چنین
تصرفت فرموده اند و نیز تفسیر عزیزی متعلق بحیث جواب احکامات که بایه کریمه لایطهر علی عینه احد الا من رضی من رسول استلال بر
ابطال کرامات کرده است باینکه واقع بودن اینها غیب بر اولیا و کرام و نیز محال گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ را آنحضرت بلکه
مبنی قول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیا الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس کلمه کثیر عام علی الاطلاق فاست
قول کمال غایت چهل رکت است الخ اقول کما یزک کتب نقد و حدیث خبر میگردانیک عیدان که علامه دین صدقا لاهل باطل بر خنی
سینت اری نفی رفوعیت حدیث نبوی آنحضرت نموده اند با وجودیکه آن امر از صحابه کرام غیر ثابت می باشد و در مختار آورده اند
من صحابه ایدم انکم فقد عسی الی الله صم فلا مل لعلامه شامی و روحانیته فرموده و ینعی فی نفعی الاصلیه علی الریح کما حل فیهم قول الله

فی حدیث معلوم الیه انما اصله علی ان المراد اصله فی نفسه والافق دور و موثوقا علی مجاہد الی عبیدة و کذا انما اوردہ
 البخاری حلقا الخ لا علی قاری و سبک الکیسرة و موشعوات بعد قول خادوی تروہ انما انزلناہ عقبہ لہ ضرر لا اصل نوشتہ را و انہ
 لا اصل لہ فی الرفوع و الافق ذکرہ ابو الکلیث السمرقندی و ہوا مایل الی لہ بالجلد لا اصل ہر امریکہ حسن است اما مرفوعا از سنت آن حضرت
 صلعم ثابت نباشد درست است و او عا و ایکہ ہر امریکہ بالاطلاق لا اصل فی باشد بالاجماع عدت سیمہ بود باطل محض قولہ منسحبہ
 باین عبارت کہ زیدہ التحقیق محمد بن الحنفیہ کو نیز چنین بودہ اند از اولیا و عصر کا علم را این است چنانچہ با حشیل با وجود این
 بر تہ تلامذہ اش ہم و علوم دینیہ نیز سداخ **اقول** این چہ جویش تعصب چہ افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام در مقام
 مقابلا ذکر نیز چنین حال تصانیف متنازع الکلام کہ در علوم منقول منقول تالیف فرودہ اند ذکر کنیم قطع نظر از طول کتاب
 مشققتی باین علم رسانیدہ باشیم بلکہ ذکر حال تجربہ تلامذہ آنجا ہم و نقصان ایشان نیز ضروری بنماید نام ناچار بکمال اختصار بر بیان
 حال تحقیق و دیانت نیز چنین ذکر کردی او کہ تفاہم کنیم کہ حال نفسانیت چنان روشن گرد و محسوس با بلفظ سید محمد شریعہ
 المحققین یا میکنند و چنانکہ صاحب احیای راجعہ تلامذہ اش ہم نمی ہند و در دلیل حکم فی نفی اثر اقدام کہ بہت بر این بیان است چنانکہ
 اطہر حضرت خیر المشرعہ صلعم بہت است بر تائید آن حوالہ تفسیر صفیادی و نیشابوری حسینی و مدارک جواہر وغیرہ و دودہ میونسیر
 از تفاسیر اصح گفت کہ از تقدم برسنگ بقادون تارہ طول از مجرہ مختصہ با برہیم است اگر این مجرہ از آن حضرت ہم ملاہریشہ مفصلان
 و کثرش در مقام سیکرہ در الخ مختصا باید دریافت کہ درین قدر کلام چنانہا برانمودہ اول افترا بر تفسیر حسینی کہ از ان شاربہ ہم تمام
 مجرہ لیرہ مجرہ و نقش قدم برسنگ برای حضرت ابراہیم ثابت یافت تا موشع چہ دوم افترا بر تفسیر جواہر سبک افترا بر تفسیر صفیادی کہ
 از ان ہم مختصا این مجرہ نہ کو نیست چنانکہ او عا و موشع این مختصا از نیشابوری با وجودیکہ عبارتش چنین نقل نمودہ اما این بیان
 الحاقا متعلی آیات لان اثر اقدام فی الصفحۃ الصواء ایتہ و غرضہا الی الکعبین ایتہ و الا بعض الصفحۃ و در بعض ایتہ و بقا و ہذا
 الاثر و در آثار سایر الانبیاء ایتہ خاصۃ لابرہیم و حفظ مع کثرۃ اعدائہ من الشرکین اہل الکتاب و الملاحدۃ الوفا لمنین ایتہ کہذا فی
 التفسیر النیشابوری و بکذا فی التفسیر الرضا و الخ جالالہ و درین عبارت لفظ خاصہ و ذیل عجاز اثر نہ کو نیست صرف و حیرت آیت چہارم
 یعنی بقادون ان آثار سایر الانبیاء کہ لفظ خاصہ واقع ہرگز دلیل حکم نفی از تقدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد و در ہمان نیشابوری
 در وجوہ تفصیل آن حضرت نوشتہ و مہربانان معجزہ وی القرآن باقیہ علی وجہ الدہ و مجرہ ہم تہم انما قدست الخیج او عا و موشع این مختصا
 از مدارک کہ عبارتش نیز نیشابوری ذکر کردہ انہم دلیل نفی از تقدم اطہر نتواند شد و در ہمان مدارک ذکر آیات آن حضرت گفتہ و اکبر القدر
 لایہ المعجزۃ الباقیۃ علی وجہ الدہ انہم شہد انہم اگر بالفرض از تفاسیر مذکورہ متنازع صریح اختصاص از ہجرت ابراہیم عا و در ہم جمیع
 تا ہم دلیل نفی انجا حضرت سید الانبیاء افضل المرسلین نمی تواند شد چنان خصوصیت دیگر اندیا کرام اند نہ نسبت چنانچہ تمام انشا
 کہ ذات پاک آنجا با جمیع خصوصیات است و در ہمان تفسیر نیشابوری گفتہ و کہ کل معجزۃ کانت لغیرہ من الانبیاء المشہورین باقیہ
 در تفسیر صفیادی و تفسیر جواہر کریمہ و سلا تہ قصصنا ہم علیہ من قبلہ و سلا تم قصصنا ہم علیہ کلم اللہ و سلا تم علیہ الایات و سلا تہ

بهجتی مراتب الوعی نفس بر موسی بن جعفر و قد فضل الله محمد صلعم بان عطاؤه مثل اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیبی حاشیه فرموده
 قوله وفضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه سلم کلمه الله تکلیما کوسی هو الخ ازین بیان که محمد بن تکلیم خاصه حضرت موسی کلیم الله و
 خلعت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند و وجود یکسان برود خاصه بوجه کل در ذات حضرت سید رسل وجود بوده اند
 صلی الله علیه سلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اخبر موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلما فی ان صلی الله
 علیه سلم وقع له الکلام ایضا علی فرق المرام و کذا قوله و ابراهیم بالملة فانه صلی الله علیه وسلم جمع لیمن کونه غلیلا و جیسا الخ و از این
 که در بعضی روایات شش سنه و در بعضی بیست و شش علیه السلام فرموده اند حال آنکه اکثر محدثین محققین البتة ثبوت آن بر آن حضرت صلعم
 تصحیح کرده اند و ازین بیان که در مواضع بسیار که تذکره ابراهیم علی عافیه ذکر این معجزه در آن نموده اند و تا بدین معجزه نقل ایشان
 حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اند ما حضی بنی شیعی من المعجزات و الکلمات الاولی صلی الله علیه وسلم مثله لما انصوا علیه الخ و یک ازین
 تذکره این که در رساله مذکوره که کان اذا را که در بعضی روایات اعجاز قدم اطرا شده است معنی عموم و کلیت و لزوم تکرار اوده و این معجزه
 کمال این تحقیق خود نوشته در بی تمجید و تفضیل بجهت دین فاده علامه فاسی شارح دلائل الخیرات و شرح درود شریف اللهم
 صلی علی سکران اذا شی فی البر لا قفر تعلقت الوحوش بان ذیال المزموه الصبیح عند الاصولین ان کان اذا لا تقبض التکرات لافعه و
 لا عرفه و سدر کانت آ کانت ان ذیال لایان علی التکرات فلا یزیم ان یکون التعلق بالاذیال لازما لشی فی البریه و کذا کان التعلق
 بالاصیق ذلک بما وقع مره او اکثر الخ و از رساله افضل الصفاعه که برای تصحیح بیان تقویت الایمان در بحث شفاعت تالیف
 نموده است که یک از تفسیر حدیث و عقاید ثابت است و در روان که رساله حقیقه الشفاعه علی طریق اهل البیت و اجماع تالیف گردیده و
 حق مطالب آن فرماید و آنچه گفته ام بر الحیرت شایده نماید حالا چیز از تحقیقا اگر برای تذکره این باید شنید چون رساله افضل الخ
 در شان جهان آباد مطبوع گردیده و مطابع حضرت طایفه رسیده و غنا و تعجب حجت جاہلیت بر انبیا ایشان شنیدیم همین تذکره
 بوقوع خواشیش پیش اگر برای دیش مولوی تقی صاحب کشمیری تالیف اوشا فک مشوش پیش فاضل غیر وطنی کاتبی حجتی تصویب اوده و او را
 چند نام رساله نشر سیاه گردانیده که نام کدام جهالت و خرافات او شرح بهم و کدام کدام تخریف و حیانت او معرض بیان نیم آنکه
 آنکه در تصحیح تحفیف شفاعت بنی مضرین که در تقویت الایمان اقبح است اصرار را کفر قرار داده بر اثبات مدعا نوشته قال فی
 شرح العقاید احتمال المصیبه التي تثبت بدیل قطعی کفر و اصرار کفر انقیاط و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
 عقاید اهل سنت که از اساسه و متحد و غیره ساجز از شفاعت بر مضرین ثابت است آدم افکار و شیوا و نقل عبارات بالآخر هرگاه
 طایفه علی تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب بوش حواس و با خنده و از انجمله آنکه بعد نقل حدیث علامه استی کا نبیا و بنی اسرائیل
 نوشته رده الترمذی طایفه را باید که بدون این حدیث از روایت ترمذی با ثبات رسانند و از انجمله آنکه اگر است صلوٰۃ
 الفاسق و المبتدع انکار نموده اند از انجمله مند و بن فرموده بر مقتضی کمال کیر ساخته بطریق نوشته که مسایل شرح و قافیه بایه
 محفوظ مانده گویند که این شارح بطرف خود برداشته و طرفه بر طرفه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده آنچه و آخر همان عبارت

بوده فهمیده یا عدا برای تقلید از آن چشم پوشیده و مانع از بعضی سلف من المانع عن المبتدع و المفسد عن المحدث
علی الکراهیه اذ لا کلام فی کراهیه المبتدع و المفسد الخ بالجملة بلکه حال تحقیق اکبر کبرای او چنین باشد حال
تمامه اش چنان خواهد بود **ع** قیاس کن زنگنه از من بهار مرا با اینها من تحصیل نمیدانست چنانچه صاحب شریع الکلام
میگوید که صاحب شریع باین سخن برتریه تلازمه اش نمی رسد لاجل لاقوه الاباءه العلی العظیم قوله اگر این ضاوت و ایتقان
شمعی نه بوده از حاجت است الخ **ا** قول اول منی حاجت و زیادت بر آن دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت و غیره احکام
باینکه در اینهمه معانی جزم حکم عدم اباحت تزیین کینه شریف یا حرم رسول صلعم یا قتل غرض یا دیگر شغایر الله علی الاطلاق الله
محل کلام است و احیاء العلوم و ربیان تزیین حیطان به میزج و حرمت لیس حیر بر کمال گفته و ما علی الحدیث لیس منویا الی الله
و لو حرم بذل الحرم تزیین الکعبه بل الاکراه اباحت لموجب قوله تعالی قل من حرم زینة الله لا یمانی و قتل الزینة اذ الم یخذه عاده
للقضاة الخ امام خمینی علیه الرحمة و خلاصه الوفا و ربنا صاحب سجده رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده و روی القریبی
فی تفسیره عن ابی هند قال حل تسمین من انشام الی المدینه فنادی و زینا و عطفنا انبی الی المدینه و ان فی ذلک لعلیه الحجة فاعرفوا
میتقاله ابو البر و مقام ضبط المقطوع و علی القنادیل و صلب فیها المار و الزیت و جل فیها الفصل فلما غربت الشمس امر ابی البر و فاسرجه
و خرج رسول الله صلعم الی المسجد فاذا هو بهاتر یز قال من فعل هذا قالوا تسمین الذاری یا رسول الله فقال نزلت الاسلام الحدیث الخ
و احیاء العلوم و رواه بنیافت آورده و حکمی ابو علی الرومدی رحمه الله عن رجل انما تخذه ضیافته فادته فیها الف سراج فقال له
رجل قد اسرفت فقال له او ضل فکلاما و قد یفر الله فاطفه قد ضل الرجل قلم یقدر علی الظفار و احدها فانه لیس الخ قوله دعوی بخود
آن از شایبه کراهت و بدعت باطل باشد الخ **ا** قول سابقا از مستدین صاحب رساله بکرات و مرات گذشته که مجرد عدم نقل دلیل کراهت
نهی تواند شد و نیز از عهد صحابه کرام تا شاه ولی الله صاحب بلوی و شاه عبدالعزیز صاحب باوجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم
استحسان و احتجاج باری است اگر چه موافق ندیده ایم علیه منیه حضرت منال مستبعد بلکه کافر و شرک اند ما ذل الله تعالی فی ذلک
و نیز کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در عقیدات مخصوصه میکند نمیتوانست که باصل که بقول مستدین صاحب رساله حاجب دلیل گیر ندارد
و کسیکه دعوی خلاف آن کند لازم است که مدعایش بدلائل قویه یا ثبات رساند که نقلنا سابقا من سیر الاسما علیه و مولاهم و چون
ایصال ثواب بطلان مستحق است پس قیودات و تخصیصات که در کلامی است که از پیش آید اگر مزاحم و مضاد شرع شریف باشد البته
حکم کراهت و حرمت جانبیه نبود و ممنوعه راجع خواهد شد و الا اگر لفظ آن نبود و باینکه قیده غیر یا حسب قبائل عادت نموده
مکرم منع و تحریم گوید که تشریح است از طرف خود بی تحریم شارع اما آنچه بخندی از روایات آورده پس بر تدریج حق نقل مثبت دعوی
طایفه ای تواند شد در این روایات کراهت ضیافت در ایام مصیبت و اتحاد طعام در آن ایام حسب را خود بیان فرموده اند که
در لاجل اش از تحقیق و تطبیق مستدین صاحب رساله مثل ملا علی قاری و غیره سابقا مرقوم گردیده و ثانیاً قائلین کراهت ضیافت
در ایام مصیبت هم حکم باحتمان ایصال ثواب و خصوص این ایام نموده اند و عالم گیری گفته لایسج اتحاد ایضا فانه گفته

ایام فی ایام المصیبه وان اتخذ الایاس بالاکل منه کذا فی خزائنہ المصتیرین ان اتخذ طعاما للفقراء کما حیثنا اذ کان الیوم
 بالینین الخ و اگر بر اینهمه تسلیم نشود تا یہ بیند کہ قطعیہا علیہ و مطاہر حق دریا بی یارۃ القیوم گفته اند و خوب ہے کہ تہذیب
 میت کی طرف سے بعد مرئی کی سات دن تک لے کر قولہ برای فرزند ان ممتاز قرآن جناب ایداد العلی و بیٹی کلکتر و عا
 افزایش مراتب فرماید زیرا کہ از سعی جناب مدوح این کتاب کمال عملت ترتیب یافته الخ اقول اللهم نحن من
 انکار فضایل مجالس الاذکار و البطلان شرف مولد سید الابرار و مناد جمع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع
 المذنبین سید المرسلین صلی اللہ علیہ علی آلہ و اصحابہ اعیانہ و علم و نقدا و جمیع السلیکین لاشاعتہ ذکرہ و توقیرہ فی اطراف
 العالم و انفعنا بحجۃ و برکتہ ذکرہ فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین اجل آخرد عوانا ان
 الحمد یدرت العالمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیح نامه اغلاط طبع رساله سیف الاسلام

صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر	صحیح	غلط	صفحہ	سطر
لذکر	لذکر	۱	۱	لذکر	لذکر	۱۹	۱۸	لذکر	لذکر	۱۹	۱۸
کان	کان	۲۰	۲۰	کان	کان	۲۰	۲۰	کان	کان	۲۰	۲۰
التی	التی	۲۱	۲۱	التی	التی	۲۱	۲۱	التی	التی	۲۱	۲۱
کے نام	کے نام	۲۲	۲۲	کے نام	کے نام	۲۲	۲۲	کے نام	کے نام	۲۲	۲۲
ع	ع	۲۳	۲۳	ع	ع	۲۳	۲۳	ع	ع	۲۳	۲۳
وہیں	وہیں	۲۴	۲۴	وہیں	وہیں	۲۴	۲۴	وہیں	وہیں	۲۴	۲۴
فیوضہ	فیوضہ	۲۵	۲۵	فیوضہ	فیوضہ	۲۵	۲۵	فیوضہ	فیوضہ	۲۵	۲۵
مفصلات	مفصلات	۲۶	۲۶	مفصلات	مفصلات	۲۶	۲۶	مفصلات	مفصلات	۲۶	۲۶
شخص	شخص	۲۷	۲۷	شخص	شخص	۲۷	۲۷	شخص	شخص	۲۷	۲۷
وہا	وہا	۲۸	۲۸	وہا	وہا	۲۸	۲۸	وہا	وہا	۲۸	۲۸
برایہ	برایہ	۲۹	۲۹	برایہ	برایہ	۲۹	۲۹	برایہ	برایہ	۲۹	۲۹
اشاعت	اشاعت	۳۰	۳۰	اشاعت	اشاعت	۳۰	۳۰	اشاعت	اشاعت	۳۰	۳۰
اخل	اخل	۳۱	۳۱	اخل	اخل	۳۱	۳۱	اخل	اخل	۳۱	۳۱
سبب	سبب	۳۲	۳۲	سبب	سبب	۳۲	۳۲	سبب	سبب	۳۲	۳۲
ثبت	ثبت	۳۳	۳۳	ثبت	ثبت	۳۳	۳۳	ثبت	ثبت	۳۳	۳۳
العبرۃ	العبرۃ	۳۴	۳۴	العبرۃ	العبرۃ	۳۴	۳۴	العبرۃ	العبرۃ	۳۴	۳۴
فلک	فلک	۳۵	۳۵	فلک	فلک	۳۵	۳۵	فلک	فلک	۳۵	۳۵
کتبہ	کتبہ	۳۶	۳۶	کتبہ	کتبہ	۳۶	۳۶	کتبہ	کتبہ	۳۶	۳۶
باظہار	باظہار	۳۷	۳۷	باظہار	باظہار	۳۷	۳۷	باظہار	باظہار	۳۷	۳۷
بذل	بذل	۳۸	۳۸	بذل	بذل	۳۸	۳۸	بذل	بذل	۳۸	۳۸
استزام	استزام	۳۹	۳۹	استزام	استزام	۳۹	۳۹	استزام	استزام	۳۹	۳۹
منصور	منصور	۴۰	۴۰	منصور	منصور	۴۰	۴۰	منصور	منصور	۴۰	۴۰
استقرار	استقرار	۴۱	۴۱	استقرار	استقرار	۴۱	۴۱	استقرار	استقرار	۴۱	۴۱
برایت	برایت	۴۲	۴۲	برایت	برایت	۴۲	۴۲	برایت	برایت	۴۲	۴۲
الوہیت	الوہیت	۴۳	۴۳	الوہیت	الوہیت	۴۳	۴۳	الوہیت	الوہیت	۴۳	۴۳
الصالحان	الصالحان	۴۴	۴۴	الصالحان	الصالحان	۴۴	۴۴	الصالحان	الصالحان	۴۴	۴۴
بقصد	بقصد	۴۵	۴۵	بقصد	بقصد	۴۵	۴۵	بقصد	بقصد	۴۵	۴۵
النتیجۃ	النتیجۃ	۴۶	۴۶	النتیجۃ	النتیجۃ	۴۶	۴۶	النتیجۃ	النتیجۃ	۴۶	۴۶
فصل	فصل	۴۷	۴۷	فصل	فصل	۴۷	۴۷	فصل	فصل	۴۷	۴۷
این	این	۴۸	۴۸	این	این	۴۸	۴۸	این	این	۴۸	۴۸
این وحیہ	این وحیہ	۴۹	۴۹	این وحیہ	این وحیہ	۴۹	۴۹	این وحیہ	این وحیہ	۴۹	۴۹

صفر	سطر	غلط	صحیح	صفر	سطر	غلط	صحیح	صفر	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۱	نبیا	نبیا	۸۰	۱۰	صاحب	وصاحبین	۸۶	۴	وحشیہ	ورحمۃ
۶۶	۲۰	ترجمہ	عبارت ترجمہ	۱۶	۱۶	دستاد	دستاد	۵	۵	بدیع	بدیع
۶۷	۱۶	قطر	قطر	۱۸	۱۸	جزی	ابن جزری	۱۵	۱۵	بعض	بعض
۶۸	۲۰	مسار	فصار	۸۱	۲۰	صمی	فینبی ان	۲۱	۲۱	لعمہ	نفقہ
۶۹	۲۲	مسہ	منہ	۸۲	۱۲	باذن	یاذن	۲۵	۲۵	العوا	الغوث
۷۰	۳	حانکہ	حالاکہ	۸۳	۱۰	صفات	صفات	۸۸	۴	السنہ	بالسنہ
۷۱	۹	المعنی	المعنی	۷۰	۲۰	الغفر	الغفر	۷۱	۷۱	فیہذہ	فیہذہ
۷۲	۱۶	میرک	میرک	۸۴	۲	شبہات	شبہات	۷۲	۷۲	محافظ	محافظ
۷۳	۲۱	امیت	است	۱۲	۱۲	شعبان	شعبان	۸۹	۱۱	موصوف	موصوف
۷۴	۱۲	فی الملح	الملح	۸۵	۷	والمشایخ	والمشایخ	۹۲	۹	قاصر بود	قاصر بود
۷۵	۱۰	بلکہ	بلکہ	۷۱	۱۱	الحنیفہ	الحنیفہ	۱۵	۱۵	ادامہ	ادامہ
۷۶	۱۸	من	مع	۷۲	۲۸	وسا	وسا	۹۳	۴	صوم	صوم
۷۷	۳	منہ	منہ	۸۶	۳	تلیس	تلیس	۱۹	۱۹	مرا	مرا
۷۸	۶	البلاد	البلاد	۷۳	۶	ارشان	ارشان	۹۴	۱۰	نعت	نعت
۷۹	۱۰	سب	سب	۷۴	۱۷	ان	ان	۹۵	۶	رس	رس
۸۰	۱۲	یافتن	یافتن	۸۷	۶	اقباح	النیاحۃ	۷۶	۹	مجرر	مجرر
۸۱	۲۵	رجان	رجان	۷۵	۳	سط	بسط	۹۷	۲۳	جلۃ	جلۃ
۸۲	۷	باشہ	باشہ	۷۶	۷۷	خطوطہ	خطوتہ	۹۸	۵	عینہ	عینہ
۸۳	۹	حلیکہ	حلیکہ	۷۷	۷۷	رفقہ درجہ	رفقہ درجہ	۱۰۱	۴	انجہ	انجہ
									۵	وسا	وسا

تمام شد

0312E

۲۹۷۳۲۲

DUE DATE